



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲
مجلس شورای اسلامی
کتابخانه

مجلس شورای اسلامی
کتابخانه

بموردی که
کتابخانه
مجلس شورای اسلامی
کتابخانه

۵۱۵

کتابخانه

کتابخانه

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: *تعمیر سازه‌ها*

مؤلف:
 جلد:
 آثاری سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی

از کتب (۵۱۵)
 (۳) اصل

اهدائی

کتاب

۲۱۴۳

بموردی که

بموردی که

خطی اهدائی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۵۱۵

باررسی شد
۶ - ۳

۵۱۵

عبدالله

تجدید
مجلس شورای اسلامی

اسدالله درویش
رئیس هیات مدیره
وزارت فرهنگ و تفریح

کتابخانه
مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مجلس شورای ملی


کتاب: *تفسیر سبئیه*

مؤلف: *آقای سید محمد صادق طباطبائی، به کتبخانه مجلس شورای ملی*

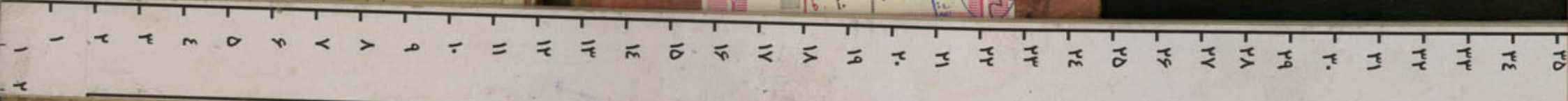
جلد: (۵۱۵) از کتب (خط) اهدائی

شماره ثبت کتاب: ۳۳۱

تاریخ ثبت: ۱۳۱۲



خطی اهدائی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۵۱۵





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 گوهر کواکبهای عقده والای سخن سپاس و ستایش **مالک**
ملکی است عزتشانده و عظم سلطانده که بمقتضای عنایت شاه
 و عدالت کامله سلطان عالیشان عقل را ولی مصریدن ساخته
 مالک زمام تصرف و تدبیر کرد انبیا و براهنای انبیا و رسل
 صلوات الله و سلامه علیهم بشاهراه معرفت و عبادت هدایت
 نموده فشریف شریف تکلیف پوشانید و بفرغ نیز باهر التور
 شرع بجاده مستقیمه عدل که اساس بنیان سلطنت و فرمانروایی
 است دلالت کرده بر قانون رعایت و شبانی و دستور محافظت
 و یاسبانی بدائع و دافع خود آگاهی داد و بجهت حفظ و حمایت

حوزه آن هجوم جیوش باطل بخود تابد و شدید موقوف کرد انبیا
 افسر تمکین و اقتدار بر سر نهاد آنست که لایات لغو و بعضی
 و درود نامعدود بر منشا انبساط انوار وجود و مبدأ تجلیات
 آثار فصل وجود کرامی ساز گوهر ساکنان خط خاک سرافراز
 انجمن اولاد لما خلقت الافلاك طرا زنده زایت هدایت کنگره
 که بغیر از نده لوای نصرت پیرای **محمد رسول الله** و بر آل اطهار
 عبرت برار آنحضرت که حافظان آثار نبوت و رسالت و اولیان
 اقلیم هدایت و دلالت و شارحان طریق صلاح و سداد و فلاح
 ابوب فلاح و رشادند خاصه مکرم انوار معارف ربانیه و
 مخزن اسرار علوم فرقا نیده آید با هر شواهد عالم قدس و جبروت
 حجت ظاهر بدائع آثار ملک و ملکوت حامل عهد و میثاق
 انبیا و مرسلین صاحب توفیق و وقع **سَلَامٌ عَلٰی عَلِيٍّ يَا مَعْزِبَةَ الْمُؤْمِنِينَ**
 صلوات الله و سلامه علیهم ما برخت انوار الحق من آفاق الظهور و
 بقیت آثار العدل علی صفحات الارض منة و الله هور و **بعد** بر صفحات
 ضمیر ارباب الباب نیز ان معنی از مشرق حق و صواب بر توان گفتن



گشته که بمقتضای و ما خلقنا السموات والارض وما بينهما الخیر
 ایجاد هر ذره از ذرات نشاء امکان متضمن غایت و مصلحتی و ابداع
 هر حقیقتی از حقائق عالم کون و مکان مشتمل بر حکمت و منفعتی است
 و از آنجا که نوع انسان را افر کر انبهای و لقد کرمنا بنی آدم بر سر
 و قشربین و الای شرافت و فضیلت بر سایر موجودات عالم در پیش
 غایت خلق آن واسطه عقد وجود و نشیخه مختصره عوالم غیبیه
 شهود جز شرف غایات و اعظم ثمرات که افتاء کوز معرفت و
 ارتقاء معارج عبادت حضرت رب العزت عزت ملک است
 نتواند بود چنانچه بر تونور این معنی از مشرق و ما خلقنا الجن و الا
 الالیعبدون معاین ناقدان بصیر و جلوه ظهور این مقصد است
 از وادی کت کتراً مخفیاً فاحیت ان اعرف فخلقنا الخلق لا عرف
 مشاهده عارفان خیر است و چون طریق عبادت بر وجهی که باید
 و شاید بجز تفریح نور دعوت و نبوت نتوان نمود و پرده خفا انجیره
 معرفت بدون توسط سفر آ حضرت للمیت و تلقی اخبار کت هم او به
 نتوان کشود و سلسله تمدن و تعامل که موقوف علیه بقاء نوع انسا

است بی وضع قانونی که رجوع بان منتهی افتداد ابواب تنازع و
 تخالف و ارتباط اسباب توافق و توافق باشد انتظام نیاید
 و ضابطه تعاون و تظاهر که معظم ارکان بعیش و نعم اشخاص
 بشری است بدون نصب میرانی که مراعات آن موجب انقطاع
 مواد تخایف و تمایل و انضباط قواعد مساوی و تعداد لکرد است حکما
 پذیرد از بیخمت بمودای لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا
 معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط بیان نظام عالم
 برفع معالربعت و رسالت و نصب موازین شریعت و ملت
 تأسیس و نشیخه یافته و بر تونور خلافت و امامت بعد از ختم
 سلسله رسالت و نبوت بر صفحه روی زمین تا انقضای زمان
 نافه لاجرم مدارات نظام کارخانه تکوین و ایجاد و مبنای التیام
 مصالح معاش و معاد بر اقامت موازین شرع مبین و محافظت
 قواعد و قوانین دین مبین است و چون بمساعدت تأییدات
 ربانی و معاضدت عنایات بیغایات سبحانی درین ایام خجسته
 فرجام که نیز عالم افروز امامت عظمی در محاب غیبت کبری

مستور و جهره جهان آرای خلافت والای امام زمان و حجت
 بالغه حق سبحانه و تعالی بر مردمان صلوات الله و سلامه علیه
 و علی آباءه در حجب خفا مغرور است بیضه ایمان و اسلام و حوزة
 مذهب حق آنم عصمت علیهم الصلاة والسلام بمیاس دولت
 روز افزون و بركات سلطت ابد مقرون علی حضرت اسنی مرتبت
 کیوان رفعت مشتری سعادت صافی طوبیت صفوی از و مت
 زینت بخش اورنگ سلطنت و فرما نقر مای رونیق افروز سواد
 اعظم عظمت و مملکت و کشور کشای مهر سپهر سروری و جلالت
 کوه صدف حشمت و بزرگواری رافع ریایات جاه و جلال
 جامع آیات بیانات دولت و اقبال صاعد ارانک شوکت و اقتدار
 عاقد آوازه فتح و فیروزی و انتصار نور و هاج نصف و معدیات
 واحسان بحر موج رفعت و مرحمت و امتنان مشرق الشمسین
 دینداری و شرع پروری مطلع السعدین خیر اندیشی و عدالت
 کسری زینبندة تاج و تخت شاهی داننده رموز مملکت و فرمانده
 کماهی ناصب ریایت بیضای نامداری و اشتها بر بقیة خضر

ساحب ذیل سرفرازی و افتخار بر مفارق ملوک ساحت غمراه
 فرع شجره طیبه نبویه غضن دوحه باسقة علویه مشید
 ارکان شرع اطهر مروج آثار ائمة دین اطهر مطلع انوار باهره
 الملك والذین توأمان مجمع آثار ظاهره ان الله یامر بالعدل
 والایحسان سلطان سلاطین اسلام بنیان قواعد حمایت
 مذهب حق اهل بیت علیهم الصلاة والسلام الخوف و بجزود
 الفتح والظفر والتأید من الملك الرحمان **حامی القرفتی**
الناجیة ابو النصر سلطان شاه سلیمان
 شید الله تعالی به اعمد الايمان والاسلام واعلی به کلمة
 الحق علی منائر الاعلان و منابر الاعلام و وقفه لنصرة الذهب
 الحق والذین القویز و آناه من فضله الذی یؤتیه من یشاء و الله
 ذو الفضل العظیم از غرض ارباب کفر و طغیان و نظرق احزاب
 بغی و عدوان محروس و حدیقه دلکشای ایران که مطرح
 اشعه انوار ایمان و مهبط جنود فیوض بی منتهای ملک منان آ
 باد و اح باسقة اصول و عقاید حقه و اشجار طیبه سنو

شعائر و فرقه محمد مغروس است برزخه شیعه اثنی عشریه بلکه
 بر جمهور راه یافتگان حرم انصاف از انصاف بریده لازم و مستحکم است
 که هر یک بقدر وسع و امکان و فراخور مرتبه و مکان بشکر
 کزاری حقوق این دولت را سجد الارکان که حصص حصین بقور
 دین اقدس اطهر و حرز متین حوزه مذهب حقیقه اثنی عشره صلوات
 الله و سلامه علیهم اجمعین است قیام و اقدام نمایند و در تحصیل اسباب
 ثبات و استقامت و تکثیر و موجبات بقا و استقامت این سلطنت
 عظمی که معظم آن شیوع دعای خیر در اقطار بلاد و اقطار
 یسرو و جاهت بر صفحات احوال عباد است اقصی طریق اجتهاد پدید
 ازینجست هموار صلا الصدور صحائف دعا و دعا این دعا دوام دولت
 سلیمانی ما جد بن محمد الحسینی الجرجانی آنست که در مقام محافظت
 و پاسداری حقوق این خاندان و ولایت نشان السنه همگی سکندار
 الامن ایران بدعای از یاد عمر و طول بقا و ارتفاع لوآء اعتلا و انقلا
 ذات بابرکات اشرف اقدس رفیع اعلی الله تعالی اعمده ملکه و
 سلطانه ناطق و قلوب صافیه و نفوس زاکیه اهل ایمان در مسالت

مؤلف
 ✕

خاود بنیان جاه و دولت و رسوخ ارکان عظمت و حشمت و علو و ایش
 ربابت فتح و نصرت آن اعلم حضرت که مژمه تزیید و تضاعف قوت و ثبوت
 دین اسلام و تفریق کله و قشقت شمل اعدای اهل بیت نبوت علیهم
 افضل الصلاه و السلام است متوافق بوده باشد و چون تکثیر جنود
 دعا و تسخیر جمالی که قلوب که مقتدمین بنیجه بقا و پایداری سلطنت
 و فرمای فرمای روی زمین است بنشر آثار عدل و طی بساط ظلم و
 و قیام بحق این مقام بدانستن قواعد محکم حکومت و ریاست و ضوابط
 مقرره رعایت و سیاست و سنجیدن آن هموا این مقوم کتار و است
 و قوانین مقبسه از شبکه علوم و آثار ائمه عصمت و کرامت علیهم
 من الصلوات زکاهها و من التسلیات اشرفها و اسناها مربوط است
 و بخنده و نقاوه آن قواعد مبتینه بر اساس عدل و حکمت و ضوابط
 مبتینه بلسان صاحب شرع و ملت در طی مکاتیب و عهدناجات
 و وصایای حضرت سید اوصیاء و سرور اولیا فخر خاتم انما و انکم
 الله ولی عهد من کنتم مولاة فعلی مولاة صلوات الله و سلامه
 علیه که در ایام خلافت بولایه و سرکردگان حدود و اقطار و عا

وکارگان بلاد و امصار نوشته اند مندرج و در ضمن مقالات
 شریفه و کلمات ظریفه و حکم فائده و امثال رائقه و نضایح و ^{فیه}
 و مواجظ شایفه آنحضرت که بخراب بنان بیان بر صفات ضمائر و
 الواح خواطر راه یافتگان وادی ایمن ایمان نکاشته اند مندرج
 گردیده درینوقت عهدنامه شریفه مشتمله بر عده ارکان سرکردگی
 و پیشوایی و زبده آداب جهانداری و فرمانروایی و نفاق شن
 دادرسی و عدالت کسری و خلاصه سیر ملک آرایی و رعیت پروری
 که آنحضرت بجهت صفوح اصحاب عقیدت شعار و اسوه اخراج حقیقت
 دثار خود مالک اقلیم وفاداری فارس مضار جانپاری حامل
 لوای ولای شاه ولایت پناه صاحب منزله و الای لهدکان
 کما کنت لرسول الله سالک بقرای رضوان و خوشنودی ملک اکبر
 مالک بن الحارث الاشتر حله الله تعالی رفیع درجات جانانه و
 اسکندر اعلی منازل قریه و رضوانه در همنکاهی که ولایت و حکومت
 مملکت مصر از جانب آنحضرت با و تفویض یافته بود هر قوم کلان
 بار کرد اینده بودند و همواره تا یمن یافتگان بارگاه کبریا ای الهی

و طرازندگان ورنک و الای ملک و شاهی مضامین حقیقت آید
 آن فهرست مجموعه محاسن اخلاق و شیم و نسخه جامه قوانین آید
 عالم را در خزانة خاطر محافظت کرده اقتباس نوآر آداب و حکم
 از صحیح دلالات واضح اش مینموده اند و ابواب مغلفات آنها
 بیارگاه سلطنت و جهان بینی را بمفاتیح اشارات لایحه اش میگو
 در ضمن شصت مقاله ترجمه نموده به تدبیر برخی از مطالب علمیه
 و توضیح شرطی از مقاصد سنیه آن که دایره وسع و امکان
 از احاطه کشف حقائق و اسرار مخزونه و شرح دقائق و رموز
 مکنونه اش قاصرست با عدول از طریق طناب و طاله و
 اکتفا بذکر خلاصه مضامین هر مقاله برداخت و در طی آن بتذکر
 از آیات فرقان **کبریم** و احادیث مأثوره از رؤسا و ائمه دین قوی
 علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها و طرفی نظر
 کلمات حکماء دانشور و شرافت مقالات کا برد بندار و ملوک
 عدل پرور و انمودن جی از قصص و اخبار ارم ماصینه و سیر و آثار
 قرون خالیه که مناسب مقام بود در سلك بیان در آورده

آنرا به **تخت سلیمان** موسوم ساخت که چنانچه همت خیر اساس
 علیا و عزیمت حق شناس والای بندکان نواب کامیاب اشرف ارفع
اعلی باستجای انوار شیم و اطوار و استکشاف و جوی ساز و آثار
 جذب بزرگوار علیا بمقدار خود علیه من صلوات الله انگاه ماضی و
 کشته جوهر والای حکم و فواید و لای کرانهای اصول و قواعد
 کثره مذخور که سرمایه اسباب سعادت دو جهانی است در محراب
 خاطر ملکوت ناظر اشرف انور جای کرده و سیرت کریمه آن سلطان
 سرپر ولایت و شه نشانه اقلیم هدایت در انجام امور خلافت و
 سروری و قیام بجای امامت و دین پروری که پیروی آن منج انتظام
 مصالح دین و دولت و معتمد انضباط قواعد ملک و ملت است
 در مراتب ضمیر اقدس اطهر با حسن وجهی صورت ظهور پذیرد و
 عموم ملتزمان سلوک طریق نیکسای و جویندگان شیوع دعای
 خیر بجهت ذات بابرکات اشرف اقدس ارفع کرامی از دره ولایه و
 حکام نواحی و اقطار و وزرا و عمال و لایات و امصار بر مصلحت
 حکمت آیین آن کاه یافته قواعد حکم و قوانین مقننه و سنن صالحه

و سیر را بجهت آن قسطاس مستقیم آداب سرگردی و پیشوا و پادشاه
 العمل تکمیل اشغال و تقلد اعمال و منظور نظر حق بدین در جمیع
 اطوار و احوال سازند و بروفق آن مجمل اعباء امر و طمی که در عالم غلو
 و نشاء امکان امری از آن خطیر تر و باری از آن کرانه نشان نداده
 اند قیام نموده بجا فطرت بلاد و مراقبت حال عباد پرده از بند در انقطاع
 و اصقاع ممالک محروسه لوی عدل و انصاف ارتقاء و جبال
 جور و اعتساف انقطاع و احکام شرع و دین انتظام و عرای
 آرا و هوا باطله مخالفین و معاندین انضمام یافته بدین وسیله
 جلیله دعوات صالحه بجهت ذات کرامی اشرف ارفع انفس
 حاصل و مشوبات موفوره بروز کار فرخنده آثار حامی حوزه دین
 اطهر اقدس و اصل گردد و الله سبحانه الهادی الی نبع الصواب
 و علیه الاعتماد و الاتکال فی المبدأ و المآب **مقاله اولی**
 بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما امر به عبد الله علی امیر المؤمنین
 ما لکن الحارث الا شتر فی عهد الیه حین ولایه مصر حیوة
 خراجها و جهاد عدوها و استصلاح اهلها و عانة بلادها **بیتین**

۲۱

چون آغاز گفتار و کردار را هر دو آن طریق عبودیت و بندگی و جمله
 پیمانان وادی طاعت و سرافکنندگی عرض نیاز و حاجت اندوی
 نضرت و نزاری بدگاه کبریای الهی و طلب یاری و معونت بزبان استغاثه
 و گفتخواستگاری از بارگاه مرحمت علیای بخشنده تاج و تخت
 ملک و شاهی است لاجرم در مقام بسط بساط تسلیم و انقیاد
 و فتح ابواب تعلیم و ارشاد عباد عنوان حقیقت طراز این عهد
 نامه والا و فضیله جامعه آداب فرمانفرمای خلق و فرمانبردار
 حق سبحانه و تعالی با اسم اعظم آفریننده جهان و جمانیان و بندگان
 آورنده آیات بینات معرفت از صفات خاندان خاندان خاندان و کعبه
 که عموم مسکن خطه امکان را در نشاء دنیا از اصناف نعمتها
 نمایان و اشکات موهبتهای بی پایان محظوظ و بهره مند و مخصوص
 راه یافتگان وادی ایمان را در سرای عقی بنیل درجات عالیه
 نزهتگاه جهان و احراز سعادات باقیه روضه رضوان ممتاز
 و سر بلند کرد اینده قبل از کشودن نقاب از حرم مقصود آرایش
 و بعد از آن بر لوح بیان بقلم حکمت رقم صورت این معنی نگارش یافته

که آنچه در طی این عهد نامه از اخلاق کریمه و آداب قویه و احکام
 متین و آرای رزید و ضوابط علییه و قواعد کلیه مهند و مصون
 و بر صفحه تبیین و تفریح جلوه گر کرده اموریت صادره از بارگاه
 خلافت عظمی و منزلگاه وفود آثار روحی و اخبار سما که ما مورس
 بان بنده خدای عالمیان و سر کرده و پیشوای فرقه حقه ایمانیان
 نخبه حواریین و اصحاب خود مالک اشتر را در هفتکامی که او را
 مملکت مصر کرد اینده با نولایت فرستاد و زمان سر انجام مهاجرت
 را انجم نمودن خراج آند بار و غزاکردن بادشمنان آن بلاد و
 انصار و بصلاح آوردن حال مردمان آن نولایت و اطراف و
 آبادان ساختن شهرهای آن نواحی و اکاف بکف کفایت آن
 عزیزه مصر حوجوبی و خدا شناسی نهاد تا بر وفق آن مجل و عقد
 و قبض و بسط مهلت آند بار قیام نماید و در هر باب از دیر پیروی
 متابعت پیشوا و مقتدای خود که طاعتش مقرون بطاعت خدای
 سبحانه است در آید پس هر یک از مالکان از حکومت و ریاست
 و والیان خطه حمایت و حراست که جوایب طریق حق و صواب

وخواهان نجات و رستگاری در روز حساب بوده باشد باید که
 در قیام بر اسم ابروینی متابعت و پیروی سیر حمیده آنحضرت را
 و مستقیم شمارد و همت بر اقتدا و تاسی بسن سینه آن پیشوای اهل حق
 کارد زیرا که راه حق و طریق صواب منحصر در اتباع و پیروی سیرت
 کریمه و طریقه فویمه آنحضرت و اقتباس انوار معرفت و حکمت از شفا
 هدایت آنسرور شرع و ملت است چنانچه حق سبحانه و تعالی در
 کتاب مجید فرموده **وَإِنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا**
السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ و
 بدستی که اینست راه من راهی راست پس پیروی نماید آنرا و از پی
 مروید راههای دیگر که جدا گرداند و دور سازد آن راهها شمارا
 از راه خدای این پیروی راه راست فرمان داده است خدای شمارا
 بان شایده که شما بپرهیزید از گمراهی و دوری از راه او و مراد از راه
 راست درین آیه بلکه در بسیاری از آیات فرمایند چنانکه از حضرت
 سید البشر و اهل بیت اعجاز آنسرور صلوات الله و سلامه علیه
 روایت شده حضرت امیر المؤمنین و سید الوصیین علیه افضل

و اینست که در این کتاب
 در بیان سیرت آنحضرت
 در بیان سیرت آنحضرت
 در بیان سیرت آنحضرت

الصلاة والسلام است و از حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه
 وآله مرویست که فرمود الحق مع علی و علی مع الحق بدو و معه
 حیث ما دار حق با علی است و علی با حق است میگردد حق با علی
 هر جا بگردد او و از حضرت امام الاوائل والاواخر محمد بن علی
 الباقر علیهما الصلاة والسلام مرویست که فرمود لبس عندا
 من الناس حق و لا صواب و لا احد من الناس یقضی بقضائی حق
 الا ما خرج منا اهل البیت و اذا اشعبت بهم الامور كان الخطا
 منهم و الصواب من علی علیه السلام یبیت نزد هیچ یک از مردم
 امر حق و نده آمد رسی و نده گمی از ایشان حکم میکند و امری بجکی
 حق مگر آنچه بیرون آمده باشد از ما اهل بیت نبوت و آنکه که
 پراکنده سازد مردمان را امرها باشد خطا از جانب ایشان و صواب
 از علی علیه السلام پس هر کس همت بر متابعت و پیروی راه خدا
 سبحانه کاشت بسر منزل قرب و رضوان الهی رسیده و هر که پای
 از جاده مستقیم حق و صواب بیرون گذاشت سرگشته بودای
 حیرت و گمراهی گردید و الله یهدی من یشاء الى صراط مستقیم

تنبیه باید که پیروان و متابعان آنحضرت در تکفل امر حکومت
 و امرت همت بر لغات موازین شرع مبین گمارند و بنای امور دنیا
 ناپایدار دنیا را بر اساس استوار دین گذارند چنانکه طریقه و سیرت
 آنحضرت در آیات خلافت برینموال جاری بوده در جمیع امور
 محافظت حدود شریعت و رعایت احکام کتاب و سنت مینوده اند
 و باقتضای مصالح دنیویه از حکم و فرمان خدای سبحان تجاوز
 و تخلفی نمیزموده اند و آنچه در ضلال بر خلافت برین طریقه عمل
 مینوده امور دین را تابع امور دنیا میداشته اند و هر جا مصیبت
 دنیویه اقتضا میکرد مخالفت کتاب خدای سبحان و سنت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله نموده رایت خود را بر بی برمی افراخته اند **ذلك**
هو الضلال البعید و این معنی در کمال ظهور است که نظام عالم امکان
 و قوام زمین و آسمان بشیوع آثار دین و سطوع انوار ایمان مربوط
 و اگر بر تو نوزد مذهب حق بر روی زمین نتابد و عرصه جهان
 بجلیه وجود اهل ایمان آرایش و تزیین نیابد اختلاف در نظام
 عالم علوی و سفلی بدید آمده آثار خیر و برکت از صفحۀ روزگار و مفتوح

و ابواب رزاق و نعم سید رفیع ربانی که ببرکت وجود فرقد خدا کشت
 یافتند در دنیا نیز بر روی ارباب کفر و اهل خلافت مسدود گردد
 چنانچه از حضرت سیدنا الاوصیاء صلوات الله وسلامه علیه روا
 شده که با محاصرتین موالی خود قیام خطاب نموده فرمود یا قنبر
 ابشر و بشر و استبشر فوالله لقد مات رسول الله صلی الله علیه و آله
 وهو علی امتد ساخطا الا الشیعة الاوان لكل شیء عزاء عزاء
 الاسلام الشیعة الاوان لكل شیء دعاء و دعاء امتد الاسلام الشیعة
 الاوان لكل شیء ذرقة و ذرقة الاسلام الشیعة الاوان لكل
 شیء سیدنا و سیدنا المجلال السراج الشیعة الاوان لكل شیء امامنا
 و امام الارض رض بسکنا الشیعة والله لولا ما فی الارض منکم
 ما رایت بعین عیاشنا ابدا والله لولا ما فی الارض منکم ما انعم الله علی
 اهل خلافتکم و لا اصابوا الطیبات ما لهم فی الدنیا و الاخری فی الاخرة
 من نصیب ای قنبر بشارت یاب و بشارت ده و شادمان شو باین
 بشارت پس بخدای سوگند که رحلت نمود پیغمبر خدای صلی الله علیه
 و آله از سرای دنیا و حال آنکه آنحضرت بر امت خود خشنمان بود

مکر بر شیعه و بدستی که از برای هر چیزی عزتی هست و عزت
 اسلام شیعه است و بدستی که از برای هر چیزی ستونی هست
 و ستون اسلام شیعه است و بدستی که از برای هر چیزی غایت
 بلندی هست و غایت بلندی اسلام شیعه است و بدستی که از
 برای هر چیزی بزرگی هست و بزرگ مجلهها مجالس شیعه است و
 بدستی که از برای هر چیزی پیشوایی هست و پیشوای روی زمین
 زمینی است که ساکن آن بوده باشد شیعه و بخدای سوگند که اگر
 نمی بودند آنکسانی که از شما در روی زمین اند نمی دیدی تو چشم
 گاهی راه مرکز و بخدای سوگند که اگر نمی بودند آنکسانی که از شما در
 روی زمین اند نعمت نمی داد خدای بخالفان شما و نمی یافتد ایشان
 رفقای پاکیزه نمی بود مرا ایشان را در دنیا و نه در آخرت **ص**
 و از حضرت امام المغارب و المشارق جعفر بن محمد الصادق علیه
 الصلاة والسلام روایت شده که آنحضرت فرمود که خدای تبارک
 و تعالی فرموده لیاذن بحرب منی من آدی عبدی المؤمن ولیا من
 غضبی من **ک** عبدی المؤمن ولو لم یسکن فی خلقی **ک** الارض

فما بین المشرق والمغرب الا مؤمن واحد مع امام عادل لا یستغنی
 بعبادتها عن جمیع ما خلقت فی الارضی ولقامت سبع سموات و
 ارضین بهما و جعلت لهما من یمانها انما لا یخجلان الی انفسهما
 باید که بدانند و آگاهی باید بچنگی بزرگ از جانب من آنکس که بسیار از
 بنده مؤمن مرا و باید که در من باشد از خشم من آنکس که کراوی دارد
 بنده مؤمن مرا و اگر نمی بود در میان آفریدگان من بر روی زمین آن
 مشرق تا مغرب مکر یک مؤمن با امامی عادل هر آینه مستغنی بود
 بعبادت این دو کس از جمیع آنچه آفریده ام در زمین خود و هر آینه
 بر پای بود آسمانها و زمینهای هفتگانه باین دو کس و هر آینه **س**
 از برای ایشان از ایمان ایشان انسی که محتاج نمیشدند باین دیگری
 لاجرم باید که مطمح نظر بانیان مبانی دول و حامیان حوزه نماز
 از نظر قخلل تمهید قواعد بن و تشیید ارکان ایمان بوده باشد
 که بنیان زمین و آسمان برکت آن برپاست نه تعمیر بنای بقرار
 حیات دنیا که مؤدی بتخریبها اساس بایدار منزلگاه عقبنیست
عز و استناره و وصف نمودن آنحضرت خود را در عنوان عهد

نامه اولاً بعبودیت و بندگی و تعظیمها می زمین و آسمان و ثانیاً بامر
 و سرکردگی زعم شریفه اهل ایمان رجز و اشاره باین معنی است که
 قواعد سرکردگی خلق بر اساس محکم بندگی حق مبنی است و شایسته
 حمل این امانت کسی است که در جمیع احوال و اطوار اندیشد و گفتار
 و کردارش سبق بملاحظه و مراعات بندگی جناب رب الارباب
 و مالک الزمات که رقاب کردن نرزان روی زمین در ربیعت
 تملک و اقتدارش مأسور و نواصی صاحبان تخت و تکیه در قبضه
 تصرف و اختیارش محصور است بوده باینکه بر مسند فرمانروایی
 و تقلد امارت و پیشوایی خود را واسطه قیام خلق بحق عبادت
 و شکرگزاری و مقدمه حصول نتیجه طاعت و فرمانبرداری حضرت
 مالک الملک حقیقی عزت شانه و عظم سلطانند اند و تملک زمام امر و
 فنی را وسیله نیل رضیات ربانی و ذریعه احراز سعادت جاودا
 که وجهه هم والای راه یافتگان وادی خیرت و آگاهی و جویندگان
 درجات عالیة قرب و کرامت جناب مقدس الهی است کردند اند
 و از بیخمت گروه باشکوه انبیا و رسل صلوات الله و سلامه علیهم

بالتقاء مدارج تفضیل و تکریم و اعتلاء معارج بتجلیل و
 تعظیم در اعتلاء معالیه دعوت و امضاء مراسم بعثت و نبوت
 ابتدا بملاحظه نسبت عبودیت و بندگی معبود بحق تعالی شانده
 مینموده اند و در تغیب و مخربص خلق بسبب طریق خدا شناسی
 و حق پرستی و تحذیر و تخویف ایشان از عبادت و بندگی غیر
 سر او پرستش و بختننده هستی اقصی طریق اجتهاد می پیونده اند
 چنانچه از حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین صلی الله علیه
 و آله روایت شده که فرمود لا ترفعونی فوق حقی فان الله تعالی
 اتخذنی عبداً قبل ان یخذنی نبیاً قال الله تعالی ما کان لیس فی
 یوتیه الله الکتاب و الحکم و النبوة ثم یقول للناس کونوا
 عباداً لی من دون الله و لکن کونوا ربانین بما کنتم تعملون الکتاب
 و بما کنتم تدرسون و لایامرکم ان تتخذوا الملائکة و النبیین
 ارباباً ایامرکم بالکفر بعداذ انتم مسلمون بر مدارید و ابالات
 از آنچه سزای من است یعنی باید پرستش و بندگی که خدای
 سبحانه را سزد مرا ننمایید پس بد پرستی که خدای تعالی فرآورد است

مرا بنده پیش از آنکه مرا بگوید پیغمبر فرموده خدای تعالی نشاید و
 نبرد هیچ آدمی را که دهد او را خدای کتاب و حکم و پیغمبری پس
 کوید او مردمان را با شیدها بندهکان و پرستندگان من بجز از خدا
 و لیکن باید که گوید با شیدها خدا شناسان بسبب آنکه هستید
 که می آموزید هر دیکر از کتاب خدای و بسبب آنکه هستید که بنده
 آنرا و نبرد او را که فرمانده شما را با آنکه فراید و شتکان را و پیغمبر
 خدایان آیا امری کند او شما را بجز بعد از آنکه شما هستید مسلمانان
 و از اینجا است که خدای سبحان متابعت و مباحثت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله را عین متابعت و مباحثت خود کرد اینده چنانچه
 در کتاب مجید فرموده مَنْ يَطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ طَاعَ اللَّهَ آنکه که
 فرمان برد پیغمبر را پس تحقیق که فرمان برد خدای را و فرموده
إِنَّمَا يُبَايِعُكُمْ لِكَيْتَمَيَّنَّ بَعْثُ اللَّهِ بَدَلْتِي که آنانی که بیعت میکنند
 با نوای پیغمبر جز این نیست که بیعت میکنند با خدای پس باید که سر
 افزان سخن سر کردی قدم در موقوف عبودیت و بندگی خدای عالمی
 جل شانده استوار سازند و خود را در جمیع امور مستزوم و مستحکم

و فرمان فرمانفرمای حقیقی دانسته بروفق آن بند پیغمبر است
 و ترتیب مصالح و ولایت برد از نداد هیچ امر غلبه نفس و هوا
 ایشان را از جاده مستقیم حق جوئی مخرف سازد و در وسط
 مهملکه مخالفت و سرکشی بیندازد و الا هم در دنیا از کشیدن بار
 کران حکومت و عمل در مشقت و آزار و هم در عقبی از ناشایسته
 کردار نبرد حضرت آفریدگار بخلت زده و شرمسار خواهند بود
تکمله هرگاه امر او حکام در اصدار او امر او حکام حظه
 بندگی و طاعت حضرت رب العزت عز شانده نموده فرماندهند
 با آنچه موافق فرموده خدای سبحان بوده باشد هم خود عبادت
 و طاعت خدای سبحان بجای آورده و هم خلق را بطاعت و
 فرمان برداری خدای سبحان خوانند خواهند بود و اگر بتسویلا
 نفس آثاره ازین معنی غافل گشته فرماندهند چیزی که مخالف
 فرموده خدای سبحان بوده باشد هم خود طریق مخالفت و نافرمانی
 خدای سبحان پیموده و هم خلق را در ورطه مخالفت و عصیان
 خدای سبحان انداخته بعبادت شیطان راهنمایی نموده خواهند

بود زیرا که از حضرت امام طاهر و نور با هر محمد بن علی الباقر
 علیهما الصلاة والسلام روایت شده که آنحضرت فرمود من اصغر
 الی ناطق ضد عبد فان كان الناطق يؤدی عن الله ضد عبد
 الله وان كان يؤدی عن الشیطان ضد عبد الشیطان هر کس
 کوش اندازد بگوید تحقیق که عبادت او کرده است پس اگر
 گویند از جانب خدای گوید تحقیق که شنوند عبادت خدای
 نموده خواهد بود و اگر از جانب شیطان گوید پس تحقیق که
 کوش دارند عبادت شیطان قیام نموده خواهد بود
 لاجرم بر طبق فرمان فرما نغمه ثواب هر طاعتی که مردمان
 بجای آورند با و در نشأه عقبی عاید و رجوع و وبال هر معصیته
 که از ایشان صدور یابد هر او را در در بقا لاحق و تابع است
پس خوشحال سعادت مندی که در فرمانروایی خلق طاعت
 خدای بجای آید را بطاعت نفس خود گیرند و در روز جزا ثواب
 طاعات و عبادات خلقی نا محصور را در کفند حسنات خود بیند
توقیف قوائم و ارکان افریت و ریاست و دعائم بنیان رعایت

و حراست چهار است **اول** ضبط مداخل و استیفاء ارتفاعات
 مملکت موافق میزان شریعت و قانون معادلت و صرف آن در
 ارزاق غازیان و سپاهیان و مؤنات خاصه عاملان و وایان
 و سایر مصارف ضروریه ولایت و مصالح لازمه حراست
 و حمایت و این معنی بوجود وزرا و مستوفیان و کتاب و امن
 و نویسندگان و اهل حساب و وضع دفاتر و سررشتجات
 و طرح طوابع و نوشتجات داعی است **دوم** جهاد و کارزار با
 کفر و مشرکین و دفع شر معاندان دین و شاهران سیوف عدل
 و کین و بذل جمد در آلاء کله ایمان و اسلام و حفظ حوزه
 مذهب حق از تطرق اختلال و انتلام و وجود سپاهیان
 بخدمت شعار و سرداران کربزان از عارفان و بنا نمودن حصو
 محکم و قلاع و تهیه کردن اسلحه و آلات حرب و دفاع
 بجهت این معنی در کار است **سیم** استوار ساختن مردمان بر جا
 صلاح و سداد و بازداشتن ایشان از سلوک طریق بغی و
 فساد و اقامت قواعد معاهد و معاملات بر اساس شریعت

و محافظت دما و اموال و اعراض خلق از نقویت و اضاعت و تثبیت
 این امر بر تعیین مضافه عدل در بلاد و امصار و تفویض مهام عزیمت
 با مناسبت دیندار و اقامت حدود دینی و احکام الهی و امر معروف
 و نهی از منکر و مناهج موقوف است **چهارم** آبادان ساحتن
 مملکت بهر مت حال طبقات رعیت و انتظام دادن سلسله
 ایالت و جمعیت و این امر بهت مراعات آن در حفظ ارکان دولت
 لازم و رکنی است بنیان سلطنت و مملکت بان قائم که بوجود
 اهل حرف و صناعات و ارباب حرث و زراعت و تجار بر این
 و تجار و متردین نواحی و اقطار انتظام یابد و باقامت مراسم
 عدل و احسان و از احوه آثار و عفتان و تخفیف مؤنات از مردم
 و دفع بدع و رسوم محدثه هر عصر و زمان و امن کردن راهها از
 تعرض راهزنان و اشترار و سعی نمودن در تعدیل موازین و ابدانی
 اسعار و رعایت حال عجز و مساکین و ابصال حقوق فقرا و
 مستحقین استحکام پذیرد و حضرت ولایت مرتبت علیه من
 الصلوات اشرفها و از کاهها در عنوان عهد نامه باین ارکان چهار

کانه که سایر امور و ولایت و حکومت در حقیقت یکی از آنها را جمع
 میکردد بر سبیل اجمال اشاره فرموده اند و بعد از آن در طین
 مقالات شریفه برده خفا از جمعه تفصیل و تبیین هر یک از آنها
 بر وجهی وافی و طریقی شافی کشوده اند **مقتله دوم** امره بقوی
 الله و ایثار طاعت و اتباع ما امر بهد فی کتابه من فرأضه و سنه
 التي لا یبعد حد الا باقتناعها و لا یشتی الا مع محمودها و اضاعتها
 و ان یصر الله سبحانه بیده و قلبه و لسانه فانه جل سهر قد تکفل
 بنصر من نصره و اعزاز من اعزه و امره ان یکسر من نفسه عند
 الشهوات و ینزعها عن الجحیات فان النفس امارة بالسوء الا
 ما رحم الله **تبییین** چون غرض اصلی از حمل اعباء حکومت و پیشوایی
 محافظت و نگاهبانی دین و نفس و عقل و مال و نسب است
 و استوار ساختن خلق بر جاده مستقیم طاعت و فرمانبرداری
 پر و کرامت عالم است و قیام بحق این مقام موقوف است بر اعلاء
 معالمر و امر و نواهی و امضاء مراسم حدود و احکام الهی و غیره
 و تحریک خلائق بلزوم شیوه عدل و انصاف و ترهیب و تخویف

ایشان از وقوع در ورطه جور و اعتساف تا بدین وسیله جلیله
اندیشه حیف و میل را از خاطر دور و طریقه سویت و عدل را
در جمیع امور منظور داشته همگی در رتبه عبودیت و بندگی خدا
سجانه در آیند و بتقدیم مراسم فرمانبرداری و نأدیه حقوق و نگر
کرداری منعم حقیقی قیام نمایند و تا ولایه و حکامرا و لای نفس خود را
بزیر خدا شناسی و پرهیزکاری بپاریند و در گفتار و کردارشان
حق را بقدم صدق نیت و خلوص عقیدت بپاییند رعیت را
رغبت بساکن طریق حق بپدید بیاورد و رعایه را دعوت و راهناید
ایشان بجاده اعتدال و استقامت **فایز** چنانچه از حضرت
امیر المؤمنین و سید الوصیین صلوات الله و سلامه علیه مرویت
که فرموده **ینبغی لمن ولی امر قوم ان یبذل بقوم نفسه قبل ان یشیع**
فی تقوی رعیته و الاکسان بمنزله من رام استقامه ظل العود
قبل ان یتقیم ذلک العود سزاوارست هر کسی را که والی امر گردد
کرد آنکه ابتدا کند بر است کردن نفس خود پیش از آنکه شروع
کند در راست کردن رعیت خود و اگر نه چنین کند باشد بمنزله

آنکس که خواهد راست شدن سایه چو بنی ایش از آنکه راست
شود آن چو **ب** بلکه ناشایستگی اعمال امر او ولایه مؤذنی است
حال رعیت است چنانچه از حضرت سید البشر صلی الله علیه
و آله مرویت که فرمود صفیان من امتی اذا صلح اصلح الناس
و اذا فسد اصلح الناس الامراء و العلماء و وصف از امت
من چون صالح و نیکوکار باشند سایر مردم نیز صالح و نیکوکار
باشند و چون فاسد و بدکار باشند سایر مردم نیز فاسد و بد
کار باشند و آن دو وصف امر و علما **ان** از نجات آنحضرت در
اول عهد نامه مالک را بلکه در حقیقت جمهور ولایه اقامت و
حکام مالک را بدین چیز که اساس بنیان مکارم و اوصاف
و محامد اعمال و آراستگی ولایه با آنها منتمیست طبایع خلق با کفایت
محاسن خصال و اجتناب از قبائح افعال است مأمور ساخته اند
اول تقوی و ترسکاری حضرت رب الارباب جل شانده که ثمره
آن عدول از طریق معصیت و ثبوت بر جاده قومی طاعت است
و ملازمت آن سرمایه همه سعادتها و اصل و اساس جمله

عبادتها است حق سبحانه و تعالی در کتاب مجید فرموده **وَأَتَقُوا**
اللَّهَ وَأَعْلُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ و بترسید از خدای و بدانید که
 خدای با پر هیز کاران است و فرموده **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ** بدست
 که خدای دوست میدارد پر هیز کاران را و فرموده **إِنَّ كَرَمَكُمْ**
عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ بدستی که کرامت بر شما نزد خدای پر هیز کاران
 شماست. و از حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله روایت
 شده که فرمود اکثر ما یلج به امتی الجنة تقوی الله و حسن الخلق
 بیشتر این آنچه داخل میشوند بسبب آن امت من بهشت ترسکار
 خدای و بیکوی خوست. و از حضرت سید الاوصیاء صلوات
 الله و سلامه علیه مرویت که میفرموده **لا یقبل عمل مع تقوی**
و کیف یقبل ما یتقبل که نمیشاید هیچ عمل و کرداری بیکو با پر هیز کار
 و چگونه که میباید آنچه پذیرفته شود از جانب خدای سبحانه
 اشاره فرموده آنحضرت درین خبر بقول خدای تعالی در کتاب
کریم إِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ قبول نمیکند و نمی پذیرد خدای عمل را
 مگر از پر هیز کاران. و از حضرت پیشوا و مقتدای خلابی جعفر

بن محمد الصادق علیه الصلاة و السلام مرویت که فرمود من
 خاف الله اخاف الله منه کل شیء و من لم یخف الله اخافه
 الله من کل شیء هر که بترسد از خدای بترساند خدای از او
 هر چیز را و هر که نترسد از خدای بترساند او را خدای از هر چیز
کلام فی التقوی از سخنان اکابرست هر که در دل تقوی ترسکار
 بیشتر قدم در مقام امن و رستگاری پیشتر و از بعضی اعلام
 پرسیدند که بچه چیز رستگارد بنا و عقبی توان کرد بدید گفت
 بلا زنت تقوی گفتند چه باشد حقیقت تقوی گفت آنکه
 بیارای باطل خود را از برای حق چنان که می آرای ظاهر خود
 را از برای خلق. و یکی از اکابر پرسیدند که علامت تقوی
 چیست گفت آنکه ساعت بساعت خوف و خشیت آفریدگار
 در دل در آید و ترس و بیم آفریدگان از درون بر آید **وم طاعت**
 و فرمائید اری خدای سبحانه یعنی بجای آوردن آنچه بان امر
 نموده و ترک نمودن آنچه از آن نفی فرموده. و این معنی مژمئیل
 کرامت ربانی و منبج دریافت لذت و نعیم جاودانی است.

حق سبحانه و تعالی در کتاب مجید فرموده و اطیعوا الله ورسوله ان
 کتم مؤمنین و فرمانبرداری را و پیغمبر او را اگر هستی تا کار و
 بخدای و پیغمبر و فرموده و من یطیع الله ورسوله یدخله جنات
 تجری من تحتها الانهار خالدین فیها وذلک الفوز العظیم و
 هر که فرمانبرداری را و پیغمبر او را در آورد خدای او را بوسه اش
 که پیوسته می رود از زیر درختان آن جویها درحالتی که جاوید
 باشند در آن و این در آمدن بهشت و جاوید بودن در آن فیروز
 بزرگ است و فرموده و من یطیع الله ورسوله صدقاً نوراً عظیماً
 و هر که فرمانبرداری را و فرستاده او را پس بجهت کس فیروزی یافته
 فیروزی بزرگ و آنحضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم
 که فرمود من اطاع الله فقد ذکر الله کثیراً و ان قلت صلواته و صیامه
 و تلاوته للقران هر که فرمانبرداری را بجهت کس ذکر نموده خواهد
 بود خدا بر او ذکر می بسیار و اگر چه که باشد نماز او و روزه او و خوی
 او و قرآن او و آنحضرت امام المتقین و امیر المؤمنین صلوات الله و
 سلامه علیه هر کس که فرمود احدان یراک لله عند معصيته و

۵۶
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶
 ۴۹۷
 ۴۹۸
 ۴۹۹
 ۵۰۰
 ۵۰۱
 ۵۰۲
 ۵۰۳
 ۵۰۴
 ۵۰۵
 ۵۰۶
 ۵۰۷
 ۵۰۸
 ۵۰۹
 ۵۱۰
 ۵۱۱
 ۵۱۲
 ۵۱۳
 ۵۱۴
 ۵۱۵
 ۵۱۶
 ۵۱۷
 ۵۱۸
 ۵۱۹
 ۵۲۰
 ۵۲۱
 ۵۲۲
 ۵۲۳
 ۵۲۴
 ۵۲۵
 ۵۲۶
 ۵۲۷
 ۵۲۸
 ۵۲۹
 ۵۳۰
 ۵۳۱
 ۵۳۲
 ۵۳۳
 ۵۳۴
 ۵۳۵
 ۵۳۶
 ۵۳۷
 ۵۳۸
 ۵۳۹
 ۵۴۰
 ۵۴۱
 ۵۴۲
 ۵۴۳
 ۵۴۴
 ۵۴۵
 ۵۴۶
 ۵۴۷
 ۵۴۸
 ۵۴۹
 ۵۵۰
 ۵۵۱
 ۵۵۲
 ۵۵۳
 ۵۵۴
 ۵۵۵
 ۵۵۶
 ۵۵۷
 ۵۵۸
 ۵۵۹
 ۵۶۰
 ۵۶۱
 ۵۶۲
 ۵۶۳
 ۵۶۴
 ۵۶۵
 ۵۶۶
 ۵۶۷
 ۵۶۸
 ۵۶۹
 ۵۷۰
 ۵۷۱
 ۵۷۲
 ۵۷۳
 ۵۷۴
 ۵۷۵
 ۵۷۶
 ۵۷۷
 ۵۷۸
 ۵۷۹
 ۵۸۰
 ۵۸۱
 ۵۸۲
 ۵۸۳
 ۵۸۴
 ۵۸۵
 ۵۸۶
 ۵۸۷
 ۵۸۸
 ۵۸۹
 ۵۹۰
 ۵۹۱
 ۵۹۲
 ۵۹۳
 ۵۹۴
 ۵۹۵
 ۵۹۶
 ۵۹۷
 ۵۹۸
 ۵۹۹
 ۶۰۰
 ۶۰۱
 ۶۰۲
 ۶۰۳
 ۶۰۴
 ۶۰۵
 ۶۰۶
 ۶۰۷
 ۶۰۸
 ۶۰۹
 ۶۱۰
 ۶۱۱
 ۶۱۲
 ۶۱۳
 ۶۱۴
 ۶۱۵
 ۶۱۶
 ۶۱۷
 ۶۱۸
 ۶۱۹
 ۶۲۰
 ۶۲۱
 ۶۲۲
 ۶۲۳
 ۶۲۴
 ۶۲۵
 ۶۲۶
 ۶۲۷
 ۶۲۸
 ۶۲۹
 ۶۳۰
 ۶۳۱
 ۶۳۲
 ۶۳۳
 ۶۳۴
 ۶۳۵
 ۶۳۶
 ۶۳۷
 ۶۳۸
 ۶۳۹
 ۶۴۰
 ۶۴۱
 ۶۴۲
 ۶۴۳
 ۶۴۴
 ۶۴۵
 ۶۴۶
 ۶۴۷
 ۶۴۸
 ۶۴۹
 ۶۵۰
 ۶۵۱
 ۶۵۲
 ۶۵۳
 ۶۵۴
 ۶۵۵
 ۶۵۶
 ۶۵۷
 ۶۵۸
 ۶۵۹
 ۶۶۰
 ۶۶۱
 ۶۶۲
 ۶۶۳
 ۶۶۴
 ۶۶۵
 ۶۶۶
 ۶۶۷
 ۶۶۸
 ۶۶۹
 ۶۷۰
 ۶۷۱
 ۶۷۲
 ۶۷۳
 ۶۷۴
 ۶۷۵
 ۶۷۶
 ۶۷۷
 ۶۷۸
 ۶۷۹
 ۶۸۰
 ۶۸۱
 ۶۸۲
 ۶۸۳
 ۶۸۴
 ۶۸۵
 ۶۸۶
 ۶۸۷
 ۶۸۸
 ۶۸۹
 ۶۹۰
 ۶۹۱
 ۶۹۲
 ۶۹۳
 ۶۹۴
 ۶۹۵
 ۶۹۶
 ۶۹۷
 ۶۹۸
 ۶۹۹
 ۷۰۰
 ۷۰۱
 ۷۰۲
 ۷۰۳
 ۷۰۴
 ۷۰۵
 ۷۰۶
 ۷۰۷
 ۷۰۸
 ۷۰۹
 ۷۱۰
 ۷۱۱
 ۷۱۲
 ۷۱۳
 ۷۱۴
 ۷۱۵
 ۷۱۶
 ۷۱۷
 ۷۱۸
 ۷۱۹
 ۷۲۰
 ۷۲۱
 ۷۲۲
 ۷۲۳
 ۷۲۴
 ۷۲۵
 ۷۲۶
 ۷۲۷
 ۷۲۸
 ۷۲۹
 ۷۳۰
 ۷۳۱
 ۷۳۲
 ۷۳۳
 ۷۳۴
 ۷۳۵
 ۷۳۶
 ۷۳۷
 ۷۳۸
 ۷۳۹
 ۷۴۰
 ۷۴۱
 ۷۴۲
 ۷۴۳
 ۷۴۴
 ۷۴۵
 ۷۴۶
 ۷۴۷
 ۷۴۸
 ۷۴۹
 ۷۵۰
 ۷۵۱
 ۷۵۲
 ۷۵۳
 ۷۵۴
 ۷۵۵
 ۷۵۶
 ۷۵۷
 ۷۵۸
 ۷۵۹
 ۷۶۰
 ۷۶۱
 ۷۶۲
 ۷۶۳
 ۷۶۴
 ۷۶۵
 ۷۶۶
 ۷۶۷
 ۷۶۸
 ۷۶۹
 ۷۷۰
 ۷۷۱
 ۷۷۲
 ۷۷۳
 ۷۷۴
 ۷۷۵
 ۷۷۶
 ۷۷۷
 ۷۷۸
 ۷۷۹
 ۷۸۰
 ۷۸۱
 ۷۸۲
 ۷۸۳
 ۷۸۴
 ۷۸۵
 ۷۸۶
 ۷۸۷
 ۷۸۸
 ۷۸۹
 ۷۹۰
 ۷۹۱
 ۷۹۲
 ۷۹۳
 ۷۹۴
 ۷۹۵
 ۷۹۶
 ۷۹۷
 ۷۹۸
 ۷۹۹
 ۸۰۰
 ۸۰۱
 ۸۰۲
 ۸۰۳
 ۸۰۴
 ۸۰۵
 ۸۰۶
 ۸۰۷
 ۸۰۸
 ۸۰۹
 ۸۱۰
 ۸۱۱
 ۸۱۲
 ۸۱۳
 ۸۱۴
 ۸۱۵
 ۸۱۶
 ۸۱۷
 ۸۱۸
 ۸۱۹
 ۸۲۰
 ۸۲۱
 ۸۲۲
 ۸۲۳
 ۸۲۴
 ۸۲۵
 ۸۲۶
 ۸۲۷
 ۸۲۸
 ۸۲۹
 ۸۳۰
 ۸۳۱
 ۸۳۲
 ۸۳۳
 ۸۳۴
 ۸۳۵
 ۸۳۶
 ۸۳۷
 ۸۳۸
 ۸۳۹
 ۸۴۰
 ۸۴۱
 ۸۴۲
 ۸۴۳
 ۸۴۴
 ۸۴۵
 ۸۴۶
 ۸۴۷
 ۸۴۸
 ۸۴۹
 ۸۵۰
 ۸۵۱
 ۸۵۲
 ۸۵۳
 ۸۵۴
 ۸۵۵
 ۸۵۶
 ۸۵۷
 ۸۵۸
 ۸۵۹
 ۸۶۰
 ۸۶۱
 ۸۶۲
 ۸۶۳
 ۸۶۴
 ۸۶۵
 ۸۶۶
 ۸۶۷
 ۸۶۸
 ۸۶۹
 ۸۷۰
 ۸۷۱
 ۸۷۲
 ۸۷۳
 ۸۷۴
 ۸۷۵
 ۸۷۶
 ۸۷۷
 ۸۷۸
 ۸۷۹
 ۸۸۰
 ۸۸۱
 ۸۸۲
 ۸۸۳
 ۸۸۴
 ۸۸۵
 ۸۸۶
 ۸۸۷
 ۸۸۸
 ۸۸۹
 ۸۹۰
 ۸۹۱
 ۸۹۲
 ۸۹۳
 ۸۹۴
 ۸۹۵
 ۸۹۶
 ۸۹۷
 ۸۹۸
 ۸۹۹
 ۹۰۰
 ۹۰۱
 ۹۰۲
 ۹۰۳
 ۹۰۴
 ۹۰۵
 ۹۰۶
 ۹۰۷
 ۹۰۸
 ۹۰۹
 ۹۱۰
 ۹۱۱
 ۹۱۲
 ۹۱۳
 ۹۱۴
 ۹۱۵
 ۹۱۶
 ۹۱۷
 ۹۱۸
 ۹۱۹
 ۹۲۰
 ۹۲۱
 ۹۲۲
 ۹۲۳
 ۹۲۴
 ۹۲۵
 ۹۲۶
 ۹۲۷
 ۹۲۸
 ۹۲۹
 ۹۳۰
 ۹۳۱
 ۹۳۲
 ۹۳۳
 ۹۳۴
 ۹۳۵
 ۹۳۶
 ۹۳۷
 ۹۳۸
 ۹۳۹
 ۹۴۰
 ۹۴۱
 ۹۴۲
 ۹۴۳
 ۹۴۴
 ۹۴۵
 ۹۴۶
 ۹۴۷
 ۹۴۸
 ۹۴۹
 ۹۵۰
 ۹۵۱
 ۹۵۲
 ۹۵۳
 ۹۵۴
 ۹۵۵
 ۹۵۶
 ۹۵۷
 ۹۵۸
 ۹۵۹
 ۹۶۰
 ۹۶۱
 ۹۶۲
 ۹۶۳
 ۹۶۴
 ۹۶۵
 ۹۶۶
 ۹۶۷
 ۹۶۸
 ۹۶۹
 ۹۷۰
 ۹۷۱
 ۹۷۲
 ۹۷۳
 ۹۷۴
 ۹۷۵
 ۹۷۶
 ۹۷۷
 ۹۷۸
 ۹۷۹
 ۹۸۰
 ۹۸۱
 ۹۸۲
 ۹۸۳
 ۹۸۴
 ۹۸۵
 ۹۸۶
 ۹۸۷
 ۹۸۸
 ۹۸۹
 ۹۹۰
 ۹۹۱
 ۹۹۲
 ۹۹۳
 ۹۹۴
 ۹۹۵
 ۹۹۶
 ۹۹۷
 ۹۹۸
 ۹۹۹
 ۱۰۰۰
 ۱۰۰۱
 ۱۰۰۲
 ۱۰۰۳
 ۱۰۰۴
 ۱۰۰۵
 ۱۰۰۶
 ۱۰۰۷
 ۱۰۰۸
 ۱۰۰۹
 ۱۰۱۰
 ۱۰۱۱
 ۱۰۱۲
 ۱۰۱۳
 ۱۰۱۴
 ۱۰۱۵
 ۱۰۱۶
 ۱۰۱۷
 ۱۰۱۸
 ۱۰۱۹
 ۱۰۲۰
 ۱۰۲۱
 ۱۰۲۲
 ۱۰۲۳
 ۱۰۲۴
 ۱۰۲۵
 ۱۰۲۶
 ۱۰۲۷
 ۱۰۲۸
 ۱۰۲۹
 ۱۰۳۰
 ۱۰۳۱
 ۱۰۳۲
 ۱۰۳۳
 ۱۰۳۴
 ۱۰۳۵
 ۱۰۳۶
 ۱۰۳۷
 ۱۰۳۸
 ۱۰۳۹
 ۱۰۴۰
 ۱۰۴۱
 ۱۰۴۲
 ۱۰۴۳
 ۱۰۴۴
 ۱۰۴۵
 ۱۰۴۶
 ۱۰۴۷
 ۱۰۴۸
 ۱۰۴۹
 ۱۰۵۰
 ۱۰۵۱
 ۱۰۵۲
 ۱۰۵۳
 ۱۰۵۴
 ۱۰۵۵
 ۱۰۵۶
 ۱۰۵۷
 ۱۰۵۸
 ۱۰۵۹
 ۱۰۶۰
 ۱۰۶۱
 ۱۰۶۲
 ۱۰۶۳
 ۱۰۶۴
 ۱۰۶۵
 ۱۰۶۶
 ۱۰۶۷
 ۱۰۶۸
 ۱۰۶۹
 ۱۰۷۰
 ۱۰۷۱
 ۱۰۷۲
 ۱۰۷۳
 ۱۰۷۴
 ۱۰۷۵
 ۱۰۷۶
 ۱۰۷۷
 ۱۰۷۸
 ۱۰۷۹
 ۱۰۸۰
 ۱۰۸۱
 ۱۰۸۲
 ۱۰۸۳
 ۱۰۸۴
 ۱۰۸۵
 ۱۰۸۶
 ۱۰۸۷
 ۱۰۸۸
 ۱۰۸۹
 ۱۰۹۰
 ۱۰۹۱
 ۱۰۹۲
 ۱۰۹۳
 ۱۰

خداى سبحانه موجب رستگارى و فبروز مندى عبقى است همچنين
 منبج كاركارى و سر بلندى دنياست و از نظر انك حكم حضرت
 سيد الاوصياست من اخذ طاعة الله بضاعة الله الارباح من
 غير تجارة هر كه فرا كيرد فرمانبردارى خداى را سر مايد خود روى
 آورد با و سودها بدون تجارت و سودا كرى و از آنجمله است
 اطع الله يطعك الناس فرمانبرد خداى را تا فرمانبرد ترا در ممالك
 و منقولت كه چون حضرت يوسف على نبينا و عليه السلام بر
 مملكت مصر استقرار يافت و بر مسند عزت و مملكت متمكن گشت
 زنجيا بجلس آنحضرت در آمده بعد از اداى نجات زبان با بر كلك
 بديع النظام كشود الحمد لله الذى جعل للملوك بمعصيته عبيدا
 و جعل العبيد بطاعتهم ملوكا سپاس مر خداى را كه كرد ايند
 پادشاهان را بسبب نافرمانى ايشان و اربابندگان و كرد ايند
 بندگان را بسبب فرمانبردارى ايشان و اربابد شاهان
 بلکه ظهور آثار رافت و مرحمت از ملوك و پادشاهان نسبت بخلاق
 كه معظم اسباب نظام مصالح عالم است بقيام خلق بخيرت

و فرمانبردارى حضرت مالى الملك حقيقى عزتشانده و عظيم سلطان
 منوط و مربوط است چنانچه از حضرت سيد المرسلين و خاتم النبيين
 صلى الله عليه وآله مرويت كه فرمود خداى تبارك و تعالى فرمود
 انا الله لا اله الا انا خلقت الملوك و قلوبهم بيدى فاما قوم طاعتك
 جعلت قلوب الملوك عليهم رحمة و ايمان قوم عصوى جعلت قلوب
 الملوك عليهم سخطة الا لا تغلوا انفسكم بسبب الملوك توبوا
 الى اعطف بقلوبهم عليكم منم خداى سزاوار پرستش نيست
 شايتد عبادتى مكر من آورنده ام پادشاهان را و دلهائى ايشان
 بدست قدرت من است پس هر كه و هي كه فرمانبرد را بگردانم
 دلهائى پادشاهان را بر ايشان مهربان و مكر و هي كه نافرمانى نمايند
 مرا بگردانم دلهائى پادشاهان را بر ايشان خشمناك مشغول سازد
 خود را بگردانى پادشاهان توبه كنيد و رجوع نمايد بسوى من
 تا بركردانم و مهربان سازد دلهائى پادشاهان را بر شما **كلام**
لطيف نقل كرده اند كه يكى از اكابر وزراى آل عباس در وقت
 احضار پيغام نبوى خليفه فرستاد كه مدتى خدمت تو كرده

و الحال وقت رفتن من است میخواهم که بعد از من با فرزندان و باز
ماندگان من مهربانی نمایی چون پیغام را بخلیفه رسانیدند گفتم
چند خوب شد که این مرد پیش از رفتن از دنیا ما را بر حقیقت حال
خود آگاه ساخت تا حال کان ما این بود که او وزارت ما را بعتل
براه برده الحال داشتیم که او از زیور عقل عاری است و با ما
بخت و طالع مدتی بر سر دست وزارت و حل و عقد مهمات خلافت
نمکن داشته با و بگوید که بفرزندانش خود وصیت کن که طاعت
و فرمانبرداری خدای سبحان را بجای آورند تا خدای تبارک
و تعالی ما را با ایشان مهربان سازد و محبت ایشان را در دل ما
جای دهد **سیم** پیروی آنچه امر نموده بان خدای سبحان در کتاب
خود از فریضها و سنتها که سعادت مند نباشد هیچ کس مکر به پیروی
کردن و بجای آوردن آنها و بدبخت نمیکرد کسی مکر با نکار نمودن
و ضایع ساختن آنها زیرا که کتاب خدای عز و شانند نماینده راجع
و صواب و پیروی آن منتهی سزاوار شدن لطف و رحمت حضرت
ربت لا ربا باست چنانچه حق سبحان و تعالی فرموده **إِنَّ هَذَا**

الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ **ب** بدستی که این قرآن هدایت میکند
خلق را بطریقه که راستترین طریقهاست **۵** و فرموده **وَهَذَا كِتَابٌ**
أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّتَجَمِعٌ وَاتَّقُوا الْعَلَّامَةَ نُحْمُونَ و این قرآن
کتابیست که فرستاده ایوانها بسیار نفع پس پیروی نماید آنرا و
بپرهیزد از مخالفت آن شاید که رحم کرده شوید **۵** و از حضرت
خاتم الرسل صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود **إِنِّي تَارِكٌ**
فِيكُمْ امر این اخذتم بهما لن تفضلوا کتاب الله عز وجل و لعل
بینی عزرتی بدستی که من گذارنده ام بعد از خود در میان شما
ای امت دو چیز را که اگر عمل کنید با آنها گمراه نمیشوید هرگز و آن
دو چیز یکی کتاب خدای عز وجل است و یکی اهل بیت من که
عزرت من اند **۵** و از آنحضرت صلی الله علیه و آله نیز مرویست که
فرمود علیکم بالقرآن فانه من جعله امامه فاده الى الجنة
ومن جعله خلفه ساقه الى النار و هو اوضح دليل الى الخير
سبيل من قال به صدق ومن حكم به عدل ومن اخذ به اوجرو
من عمل به وفق فزاكريد قرآن را و عمل کنید بان پس بدستی که

آنکس که بگرداند قرآن را در پیش روی خود و از پی رود آنرا هب
 کند و رابوی بهشت و آنکس که بگرداند قرآن را در پی خود و
 بگذرد از آن گشاید و رابوی دوزخ و قرآن روشنترین راهنما^{نده}
 است به بهترین راهی هر کس گویا شود بان راست گفته و هر کس که
 کند بان عدل نموده و هر کس فریاد آنرا زد یافته و هر کس عمل کند
 بان از چند گذشته **ناید** متابعت کتاب کریمتر کرامت و سرافرازی
 عقبی و مخالفت آن مورث مذلت و خواری در روز جزاست
 و از منطوق حدیث مروی از حضرت امام مجتبی ناطق جعفرین محمد
 الصادق علیه الصلاة والسلام حقیقتا بمعنی مفهوم میگرد
 که چون خدای عزوجل در روز قیامت کافه خلائق را از اولین و
 آخرین جمع نماید قرآن در صورت شخصی که از آن خوش صورتتر کسی
 دیده نشده باشد ظاهر گردیده روی با ایشان آورد و از گروه مؤمنان
 و فرشتگان و طبقات پیغمبران و اصناف فرشتگان گذشته در
 جانب راست عرش بایستد پس خدای سبحانه و تعالی با و خطاب
 نموده فرماید بعزت و بزرگی خودم قسم که کرامی در امر روز قیامت

تراد دنیا کرامی داشته و خواری سازم هر که تراد را بخواند خوار
 ساخته **جهارم** یاری دادن دین خدای سبحانه بدل و زبان
 و دست و آنرا در عرف شرعی امر معروف و نفی از منکر گویند و
 مراد از یاری دادن بدل آنست که در دل کار نیگوار خواهد
 و گفته آنرا دوست دارد و کار بد را نخواهد و گفته آنرا دشمن
 دارد و یاری دادن بزبان آنست که مردم را بزبان بکار نیگو
 خوانند و از کار بد باز دارد و یاری دادن بدست آنست که چون
 در خواندن خلق با دای مأمورات الهی و بازداشتن ایشان
 از ارتکاب مناکر و منافی حاجت بریدن و کشتن اقدام موافق قانون
 شرع بدون تجاوز و تعدی حدی که شارع قرار داده ایتان
 بان نماید و امر معروف و نفی از منکر از امر الهی است و قیام
 بان از اجله اسباب انتظام مصالح دنیوی است حق سبحانه
 و تعالی در کتاب مجید فرموده **وَلَا تَكُنْ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ** اینه
**الْخَيْرِ وَيَأْمُرُوكَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَكَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولٰٓئِكَ هُمُ
 الْمُفْلِحُونَ** و باید که باشند از شما گروهی که خوانند مردمان را بسو

نیکی و امر کند ایشان را بکار شایسته و نهی کند انکار شایسته
 و این گروه رسنکارانند و فرموده وَمَنْ خَلَقْنَا أَنَّهُ يَهْدُونَنَا بِأَحْسَنِ
بِهِ يَعْدِلُونَ و از آنکسانی که آفریده ایم گروهی هستند که راه مینمایند
 مردم را بسوی حق و راستی و بان عدل مینمایند میان ایشان و أَخْضَرْتُ
سَيِّدَ الْأَنْبِيَاءِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرُوبِيَّتَ كَدَ فَرَمُودَ لَا يَزَالُ النَّاسُ
بِخَيْرِهِمَا أَمْرًا وَبِالْمَعْرُوفِ وَفُضُو عَنِ الْمُنْكَرِ وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ
فَاذَلِمَ يَفْعَلُوا اذلك نزعتم منهم البركات و سألتم بعضهم على
 بعض ولم يكن لهم ناصر في الارض ولا في السماء همیشه مردمان
 نیکو حالند تا امر کند یکدیگر را بکار شایسته و نهی کند انکار شایسته
 ناشایسته و یاری نمایند یکدیگر را بر نیکی پس چون ترک کند این معنی را
 برکده شود از ایشان برکتهای و سألتم شوند بعضی بر بعضی و نباشد
 مرایشان از یاری دهند در زمین و نه در آسمان و أَخْضَرْتُ أَمِيرَ
الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدَ الْوَصِيِّينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ مَرُوبِيَّتَ
كَدَ فَرَمُودَ مَنِ تَرَكَ انْكَارَ الْمُنْكَرِ بِقَلْبِهِ وَبِدُونِ لِسَانِهِ فَهُوَ مَيِّتٌ
بَيْنَ الْأَحْيَاءِ هر کس ترک کند انکار نمودن کار ناشایسته را ببدل

خود و دست خود و زبان خود پس او بمنزله میتی است در میان
 زندگان زیرا که اثری بجایات او مترتب نخواهد بود و أَخْضَرْتُ
أَمَامَ خَلَائِقِهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
مَرُوبِيَّتَ كَدَ بِأَصْحَابِ خُودِ فَرَمُودَ أَنَّهُ قَدْ حَقَّقَ لِي أَنْ أَخَذَ الْبِرِّي
مَنْكُمْ بِالنَّقِيمِ وَكَيْفَ لِأَجْحَى لِي ذَلِكَ وَأَنْتُمْ يَبْلَغُونَ عَنِ الرَّجُلِ مِنْكُمْ
الْبَقِيحَ فَلَا تَنْكُرُونَ عَلَيْهِ وَلَا تَهْجُرُونَهُ وَلَا تُؤْذُونَهُ حَتَّى يَتْرَكَ
بِدِينِي كَدَ سَزَا وَارْتَمَ حَرَا كَدَ مَوْأَخِذَهُ نَمَائِمَ بِيكُمَا أَزْشَارًا بِسَبَبِ
كَمَا هَا وَرُجُوكُونَهُ سَزَا وَارْتَمَ حَرَا بِمَعْنَى وَحَالِ أَنْكَ مِيرَسِدَ
بِنَّمَا أَعْرَدِي كَارِ نَاشَايَسْتَهُ بِسَرِ انْكَارِ نِي كِنْدَا نِ انْكَارِ نَاشَايَسْتَهُ
رَابِرًا وَوَأَزْأَمْرَدِ جَدَلِي نِي جُودِي وَآزَارًا بِوَنَمِيرَسَانِدَا تَارْتَكُ
كِنْدَا نِ انْخَذِيرُ از حضرت امام الاوائل والاخر محمد بن علی
 الباقر علیه من الصلوات اشرفها و از کاهار وایت شده که فرمود
 خدای تبارک و تعالی وحی بجسرت شعیب پیغمبر علی بن ابی طالب
 السلام فرستاد که من عذاب خواهم کرد از امت تو صد هزار
 کس را جمل هزار کس از بدان ایشان و شصت هزار کس از نیکان

ایشان شعیب علیه السلام گفت ای پروردگار من این کوفه بدان سزاوار
 عذاب اند پس نیکانرا چه چیز موجب عذاب کرد بخدای سبحانده وحی
 بجا نیاید و فرشتاد که ایشان مداعنه نموده اند با کاه کاران و خشمگین
 نشده اند بر ایشان بجهت خشمگین شدن من **تیمم** هر کس همت بر نصرت
 واعزاز دین الهی کارد حق سبحانده و تعالی در دنیا و عقبی اورا یاری
 نموده عزیز و کرامی دارد چنانچه در کتاب مجید فرموده **وَلْيَصْرِكْ
 اللَّهُ مَنْ يَصْرِكْ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ** و هر آینه یاری دهد خدای انکس
 را که یاری میدهد دین اورا بدستی که خدای تواناست بر هر کس او
 و غالبست بر همه چیزها **و ان حضرت امام صادق و مقتدا خلیفه**
صلوات الله وسلامه علیه مرویست که فرمود الامر بالمعروف والنهی
عن المنکر خلقان من خلق الله فمن نصرها اعزها الله ومن خالفها
 خذله الله امر معروف و فی از منکر و خلقتن از خلق خدای پس هر کس
 یاری دهد آنها را عزیزد ارد خدای سبحانده اورا و هر کس ترک
 کند یاری داون آنها را ترک کند خدای یاری دادن اورا **بجیم**
 شکستن نفس خود در وقت شهوتها و بازداشتن آن از کارهای

بدد رهنکام سرکشها زیرا که نفس را امر کردن ببدی غالبست
 مگر آن نفس که خدای سبحانده آنرا رحم فرماید و از پیروی هوا
 و هوس حفظ نماید و این معنی عبارتست از مجاهده نفس که بالتزاکر
 آن بندوة سعادات جاودانی میتوان رسید و از جواهر کرامت
 افضل و کمالات انسانی بهره مند میتوان کرد **ید حق سبحانده و تعالی**
در کتاب مجید فرموده **وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَفِي النُّفُسِ غَرِيبٌ
 أَلْهَوَىٰ فِئَانَ الْجُبَّةِ هِیَ الْمَأْوَىٰ** و اما آنکس که بترسد از ایستادن
 نزد پروردگار خود در روز حساب و بیزد ارد نفس را از خواهرش
 بدیس بدستی که بهشت است جایگاه او **و فرموده** **فَمَا أَفْلَحَ
 مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مِنْ دَسَائِهَا** بجهت تحقیق که دستکارش دانگر که
 پاک ساخت نفس را از آرایش بدی و بجهت تحقیق که بی بهره گشت آنکه
 همان کرد ایند نفس را در پرده فسق و نادانی **و ان حضرت خاتم**
الانبیاء صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود افضل الجاهل
 من جاهد نفسه **التي** بر جنیه بهترین جهادها جهاد آنکس
 است که مجاهده نماید و برآید با نفس خودش که در میان دو پهلو

اوست و از آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که هر چه در
 شهوت سخت قدمیده فرشته الشیطان منظره هر که بگرداند شهوت خود را
 در زیر قدمهای خود گردیزد شیطان از سایه او و از نظر ایف حکم بشود
 بحضرت سید الاوصیا صلوات الله و سلامه علیه است ما المجاهد
 الشهدی فی سبیل الله باعظم اجرام من قدر یضعف نیست جهاد کند
 شهادت یافته در راه خدا مرد شریک عظیم را از آنکس که قدرت یا بد بگا
 ناشایسته بی عفت ورزد و باز در نفس خود را از ارتکاب آن
 و از آنجمله است اقتص من شهوت خالف عقلک بالخلاف علیها
 قصاص ستان از شهوتی که مخالف عقل ترا بخالف شهوت
حکم فائده از بعضی از حکمای یونان پرسیدند که کدام یک از
 پادشاهان روی زمین بزرگتر ندکنت آنکه مالک هوای نفس
 خود گشته آنرا در حیطه تسخیر در آورده و از سخنان حکماست
 هر کس نفس خود را مطیع و منقاد خود ساخت علم فرمانروایی
 بر فرق خلق جهان برافراخت و از غرر مقالات کابر است اگر
 خواهی از هر چیزی در امن باشی از نفس خود بجزد باش و از سخنان

اکابر است تا کسی نفس خود را بشیر مجامده و ریاضت نکند
 با خود را از باده حیوانیت بسر منزل انسانیت نکند و تا شهوت
 و حرص را مقهور و مغلوب عقل نسازد کیت همت در میدان
 سعادت نتازد **تمثیل** حکما تشبیه کرده اند عقل و شهوت و
 حرص آدمی را بشخصی که براسی سوار گشته بر اهی رود و سکی با او
 همراه بوده باشد پس عقل بمنزله سوار است و شهوت بمنزله اسب
 و حرص بمنزله سگ پس اگر سگ پیشتر و کرد و متبوع باشد هر جا
 جیفه در میان راه بیند با جانب میل کند و سوار و اسب را از راه
 بد برد و کمراه و سرگردان سازد و حال سوار و اسب و سگ هر سه
 تباه شود و اگر عنان اختیار با سب داده شود و متبوع گردد بگو
 و دست روی نگذارد و سوار و سگ را از راه دور سازد و بجایها
 و جایهای هولناک اندازد و حال هر سه بملاک انجامد و اگر
 زمام اختیار بدست سوار بوده باشد و اسب و سگ در حرکت
 تابع او بوده باشند هیچ یک از راه دور نبردند و بی همت و آس
 بمنزل رسیده هر سه نیکو حال گردند **کلام** را بق نقل کرده اند

که یکی از وکلاء سفاح یا نوشت که اگر فرماندهی از برای تو کثیران
صاحب جمال بمرسانیده بفرستم تا از ایشان تمتع جویی سفاح در
جواب نوشت لما عظمت القدره قلت الشهوة چون بزرگ و بسیار
شد قدرت خرد و کم کرد بد شهوت **خاتم** چون خوی رعیت تابع
خوی والی و هر سافل را نظر بر سیرت و طریقه عالی است پس
هرگاه والی همت بر مراعات این پنج چیز نگارد و پای از جاده اعتدال
و استقامت بیرون نکند هم نفس خود را بذوق سعادت ابدی
ترقی فرموده و هم خلق را با کتساب اوصاف حمیده و اعمال پسند
راهنمایی نموده و از اینجا است که حکما گفته اند که نیکویی کرد آنگاه
عاید میشود به نیکویی اعمال رعیت و وزیر که رعیت بر طریقه
و سیرت والی خود ندانند پس از هیچ یک از ایشان حسنه صادر نشود
مگر آنکه والی را از آن حسنه بهره و نصیبی وافر حاصل است
پس زهی سعادت که خلقی بسیار نیکویی کنند و ثواب آن به تنی
عاید شود و جمعی بشمار راه حق پیمایند و اثر آن بنفسی واصل گردد
ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ **مقاله**

سیم ثم اعلم يا مالك اني قد وجهتك الى بلاد قد جرت عليها
دول قبلك من عدل و جور وان الناس ينظرون من امورك
في مثل ما كنت تنظر فيه من امور الولاية قبلك ويقولون فيك ما
كنت تقول فيهم وانما يستدل على الصالحين بما يجري الله لهم
على السن عبادته فليكن احب الذخائر اليك ذخيرة العمل
الصالح فاملك هواك وفتح بنفسك عما لا يحل لك فان التفتح
بالنفس الانصاف منها فيما احببت وكرهت **تبيين** چون هیچ
امارت و حکومت دنیوی باقی نیست و مدت آن لامحاله منتقض
است و چیزی که می ماند عمل و کردار حاکم و عامل است که اگر
با خلق نیکو کرده و طریق عدل و شفقت مسلک داشته او را
به نیکو نام سیرند و طلب رحمت و آمرزش بجهت او می نمایند
و در آخرت آن عمل و کردار را به نیکوترین صورتی مشاهده
نموده باعث نجات و رستگاری او میشود و اگر بدی کرده و ظلم
و ستمکاری را بشوق خود ساخته او را درد نیا طعن و مدت
مینماید و مورد نفرین و دعای بد میسازند و در روز جزا عمل

و کردار او بزرگترین صورتی در برابرش نمود ارگشته موجب عقوبت
و گرفتاری او میکرد. لاجرم چون بنای حکومتهاست و بیقرار
و اساس علما محکم و پایدارست و هیچ بلادی نیست که بر آن
دولتهای بسیار از عدل و جور نکرده باشد و اعمال عمال و
حکام پیشین بر زبان خلق آنجا بد نیکی یا بدی جاری نبوده باشد
باید که والی داند که آنچه او و سایر مردمان در باره ولایت
سابق از نیک و بد میگویند در باره او نیز مردمان بعد از او خواهد
گفت و باید که گوش اندازد که مردم در باره هر یک از اینکون که
خود رفته اند و ذکر و سخن ایشان در میان خلق باقیست چه بدی
پس هر کدام را گشتایش میکند و بدتر خیر یاد مینماید بی روی نموده
شود و او را پیش گیرد و داند که در شان او نیز بعد از او همانند
گفت و هر که را مذمت مینماید و بدی نام میرند مخالفت کرده
از کردهای او دوری جوید و داند که اگر مثل او سلوک نماید بد
که او را مینمایند و بر این خواهند کرد بلکه هر عامل لاحق که کردار
زشت عامل سابق را پیش گیرد طعن و مذمت خلق پیشتر پذیرد

زیرا که امرناشایسته را استمرار داده و بنای جور خود را بر
اساس جور دیگری نهاده و باید که بر این معنی آگاهی باید که نیکی
و بدی مردمان از زبانهای خلق ظاهر میگردد چنانچه گفته
اند السنة الرجیة اقل الله سبحانه الى الملوك زبانهای رعیت
قله های خدای سبحانه است که جاری گشته بسوی پادشاهان
پس چون عمل و کرده والی از داد و ستد بر زبانهای مردمان بعد
از او جاری خواهد بود و سخن در اینجا فانی از نیک و بد گشته
در اینجا باقی در او خواهد نمود باید که بقدر توانایی و طاعت
همت براند و خشن کار نیکو کارد و از بی روی هوا و هوس اجتناب
نموده جوهر نفیس نفس را از آنچه نشاید و نبرد نگاهدارد
تا هم درد بنا مردمان او را بد نیکی یاد نمایند و زبان بدح و
ثنای او گشتانند و هم در عقبی حق سبحانه و تعالی او را بصنوف
مکرمات و احسان نوازند و از اقسام نعم و لذات جاودان بهره
سازد از بیخمت آنحضرت درین مقام شریعه بعد از اشاره به
مذکوره والی را بد چیز مامور ساخته اند **اول** ذخیره کردن

عمل صالح و اندوختن کار نیکو حق سبحانه و تعالی در کتاب مجید
 فرموده إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ
 بدستی که آنان که ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته بدین
 گروه هستند بهترین آفریدگان و از حضرت رسول نقلین صلی الله
علیه و آله مرویست که فرمود حُرِّثَ الْأَخْرَةَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ وَ حُرِّثَ
الدُّنْيَا الْمَالُ وَ الْبَنُونَ كَثْرَتِ الْأَخْرَةِ كَثْرَتِ الدُّنْيَا وَ كَثْرَتِ
الدُّنْيَا مَالُ وَ فِرْزَانُهَا و از حکم طریقه حضرت سیدالکوا
صلوات الله و سلامه علیه است اعمال العباد فی عاجلهم نصب عینهم
 فی آجلهم کرده های بندگان در بیخمان در پیش چشم ایشان نمودن است
 در آنجمن کلام فائق از سخنان اکابرست خدای سبحان از تو
 عمل خواسته و بهشت جاودان بتوازی داشته از انصاف
 دورست که توازی خدای عمل چندونه در بیخ دای و آرزوی
 بهشت جاودان از دل برون نیاری دور مالک شدن هوی
 نفس و مقهور ساختن آن مرعقل را زیرا که تا این معنی بفعل نیاید
 قیام با اعمال شایسته نتوان نمود و راجعاً و عبادت حق سبحان

و تعالی بقدم عقیدت و اخلاص نتوان پیمود از زواهر حکم حضرت
امام البریه و قاتل الکفره است قاتل هواک بعقلک مقاتله کن با
 هوای نفس خود بعقل خود و از آنحضرت مرویست که فرمود
العاقل من عصى هواه فی طاعة ربه و الجاهل من اطاع هواه
فی معصية ربه خورد مندا آنکسی است که نافرمانی کند هوای نفس
خود را در فرمایند اری پروردگار خود و نادان آنکسی است
که فرمایند هوای نفس خود را در نافرمانی پروردگار خود
و از حضرت پیشوای خلائق جعفر بن محمد الصادق علیهما
الصلاة و التسلیم روایت شده که فرمود احذروا الهواء که
کما تحذرون اعداءکم فلیس شیء اعدی للرجال من اتباع الهوائهم
و حصائد السمهم حذر کنید و بپرهیزید از هواها و خواهشها
نفس خود همچنانکه حذر میکنید از دشمنان خود پس نیست
هیچ چیز دشمنتر مردان را از پیروی هواهای خود و درویدهای
زبانهای خود حکمه از کلمات منسوبه باریس طاالین است
اعص الهوی و اطع من شئت نافرمانی کن هوای نفس را

و فرمانبر هر که خواهی **از طریق** گویند که یکی از امر از اهدی یا
 دیده گفت حاجت خود را از من بخواه زاهد در جواب او گفت
 چون مرا بتو حاجت باشد و حال آنکه مراد و بنده هست که تو
 شب و روز به بندگی ایشان قیام داری و سر اطاعت و فرمانبری
 بخت ایشان فرود آری آن امیر گفت کدامند آن بنده زاهد
 گفت حرص و هوا که ترا مالک اند و مراملوك و بر تو غالبند
 و از من مغلوب **سیم** بخیل بودن بنفس خود از بدلان در
 آنچه نشاید از نکاب آن از منتهیات و نگاهداشتن آن نقد
 کرامی از صرف در لذات و اسراف در مشتهیات که از لوازم
 اتصاف با آنست انصاف نمودن و عدل کار فرمودن در رینال آنچه
 دوست دارد و دفع آنچه مکره شمارد تا شهوت میل بطرف
 افراط ننموده او را در ورطه فحوریندازد و غضب از حد اعتدال
 تجاوز نکند و او را سرگشته بوادى ظلم و تهور نساند و چگونه
 بخل وضئت نباید ورزید در صرف جوهری که آنها که جز
 بهشت جاودان در میزان قیمت آن نتواند کنجد چنانچه از

حضرت قسیم النار و الجنة صلوات الله وسلامه علیه مرویست
 که فرمودند اندلس لا تقسم ثمن الا الجند فلا يتبعوها الا بها بدت
 که نیست از برای نفوس شما قیمتی مگر بهشت پس مفروشید آنرا مگر
 بهشت و از غرر حکم آنحضرت است من باع نفسه بغير نعيم الجنة
 ضد ظلمها هر کس که بفروشد نفس خود را بغير از نعمت بهشت پسر
 بتحقیق که ظلم نمود خواهد بود بر نفس خود و از آنچه است
 بخل بنفسك فانك لا تجدهما تبذل منها عوضا بخيل باش بنفس
 خود پس بدستی که نمی یابی از آنچه صرف میکنی و بذل مینمایی
 از آن عوضی که در خور آن بوده باش از نظار ف دنیا من بدیع
الكلام از بخنان بعضی اکابرست اگر سعادت دو جهانی خواهی
 برده عفتت بر عفتت پیش و جوهر نفیس نفست بخیر و خیر
 دنیا مفروش **مقاله چهارم** و اشعر قلبك الرحمة للرحمة و
 المحبة لهم واللطف بهم ولا تكون عليهم سبعا ضاربا يغتتم
 اكلم فافهم صفان اما اخ لك في الدين و اما نظير لك في الخلق
 يفرط منهم الزلل و تعرض لهم العلل و يوقى على ايدهم في العمد و

الخفاف اعطهم من عفوك وصفحك مثل الذي تحب ان يعطيك
 الله من عفوك وصفحه فانك فوقهم ووالى الامر عليك فوقك والله
 فوق من ولاك وقد استهانك امرهم وابتلاك بهم **تبيين** بخبر
 معامله شناس پوشیده نیست که معامله حق سبحانه و تعالی
 باندگان خود بر اساس عفو و رحمت مبنی بلکه اصل اقامت
 بنیان این نشأه تکلیفی بجهت ظهور آثار این معنی است و همواره
 بندگان با کمال تقصیر در قیام بحق عبادت و بندگی انبار کمال لطف
 و رأفتش مورد نوازش و احسان و با وفور تقوی در سلوک جز
 طاعت و سرافکندگی از مؤاخذة و عقوبت در حصار امر و محض
 امانند زیرا که بنا بر غلبه جانب تقصیر بندگان اگر جانب عفو
 و رحمت خدای سبحانه غالب نبوده ایشان را در این جهان ^{خدا} مورد عفو
 و بازخواست سازد سلسله بقای آفریدگان بر روی زمین پیشتر
 از زمان موعود انقطاع یابد چنانچه در کتاب کرم فرموده و **كُو**
يُواخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظُهُرِهِمْ مِنْ ذَنْبِهِمْ وَلَا يَكْفُرُ
يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بَعِيدًا بَصِيرًا

و اگر مؤاخذة کند و بازخواست نماید خدای مردمان را بجز ای آنچه
 کسب میکنند از شرک و معصیت نکند از در پریشانی زمین هیچ جنبنده
 ولیکن باز پس میدارد ایشان را تا وقتی نام برده شده که زمان هلاک
 ایشانست پس چون بیاید وقت هلاک ایشان بدستی که خدای
 هست باندگان خود بینا یعنی دانا با آنکه سزاوار هلاک کیست
 و لایق بجات که است پس در آنوقت هر یک را فرخورد حال او پاداش
 دمهده و این معنی مقتضی آنست که زمره جلیله ملوک و پادشاهان
 و کارکنان ایشان از ولایة و امر و اعمال بلاد جهان که حافظان
 بدائع و دافع ربانی و حاملان امانت حراست و پاستانی اند بنظر
 امعان ملاحظه نمایند که خدای سبحانه و تعالی با کمال قدرت
 و توانایی باندگان خود که در نهایت ضعف و ناتوانی اند چه قیم
 معامله نموده ایشان نیز باندگان خدای سبحانه همان طریق سلوک
 نمایند و از آنجا که رعیت را عصمت از خطا و براءت از تقصیر
 حاصل نیست بلکه در غالب احوال از ایشان لغزشها بطور ^{میرسد}
 و اموری که موجب مؤاخذة و بازخواست است از روی عمد و

خلاصه گفتار باید اگر سرگردگان و ولایه مردم را بسزای هر تقصیری
 که از ایشان وقوع یابد در عرضه عقوبت و بازخواست در آرند
 و شیوع مرحمت و عفو نسبت بایشان مرعی و منظور ندارند در آنکه
 زمانی خلق جهان تلف و بپاشد کرده نظام عالم اختلال پذیرد.
 پس باید که فرمانروایان همواره تقویت جانب لطف و رأفت نمایند
 و از اصرار مواخذه تقصیر کاران احتراز نموده ابواب عفو و رحمت
 بر روی ایشان گشایند و همچنانکه انخدای سبحانه و تعالی امید
 رحمت و عفو و خواست مغفرت و صفح در انداخته این معنی را قرآنی فرمود
 و سع و طافت نسبت بعباد الله بجای آورند از وصایای شریفه
 حضرت سید الاوصیاء صلوات الله و سلامه علیه است عامل الناس
 بما یحبتان یعاملک الله به معامله کن با مردمان بمثل آنچه دوست
 میداری که معامله کند با تو خدای سبحانه و معقولست که چون
 شیخ جلیل شهاب الدین سهروردی بزرگوار از حضرت زین العابدین
 علیه السلام روایت کرد که گفت که چنانچه که بخواهید که بندگان
 را با رحمت و شفقت ساخته قیام بحق رعایت و نگاهبانی فرمایید
 حال هر یک از ایشان نماید از حضرت رسول مختار و سید ابرار

و استغنائی از تو با تو کرد تو با هم احتیاج که بد بندگان او در این باب
 ایشان همان کن گویند این سخن بچنان در و اثر کرده بود که اگر در
 خواب بودی از تو آرزای آمدی که خداوند امر توفیق آن ده که با
 بندگان تو آن کم که تو با من کردی از بیخبت آنحضرت در بیخبت الله
 والی باید چیزی که قوام معامله خلق بحفاظت و مراعات آن مراد است
 امر نموده اند و در طی آن اشاره با آنچه تمهید یافته با جمل و جمعی فرمود
اندا اول آنکه رعیت را با لطف و رحمت نوازد و محبت و دوستی
 ایشان را شعاردل خود سازد و چون جانوران در زنده ایشان را
 طعم خود نکرند و خوردن گوشت ضعیفان و ناتوانان را لغیبت
 ندانند زیرا که رعیت یا بردگان والی اند در دین و مملکت از رفیق اهل
 ایمان یا نظر او امثال او بیند در خلق و صورت از زمره اهل ذمه و
 امان و ملاحظه اخوت دینی در صنف اول و مراعات رقت
 جنسی در صنف دوم مقتضی آنست که والی هر دو صنف را مورد
 رحمت و شفقت ساخته قیام بحق رعایت و نگاهبانی فرمایند
 حال هر یک از ایشان نماید از حضرت رسول مختار و سید ابرار

صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود **ارحم من فی الارض حرمک**
 مرسته فی التمام رحم کن بر آنکس که آفریده شده است در زمین تا
 رحم کند بر تو آنکس که پرستیده شده است در آسمان **ه** و آنحضرت
 سید الوصیین و امام المتقین صلوات الله وسلامه علیه مرویست
 که فرمود من لم یرحم الناس منعه الله رحمة هر کس رحم نکند بر
 مردمان بی بهره سازد خدای او را از رحمت خود **ه** و آنحضرت
 نیز مرویست که فرمود **للخالق عیال الله و احب الناس الی الله**
 اشفقهم علی عیالهم خدای خداوند دوست داشته ترین
 مردمان بسوی خدا مشفقترین ایشان است بر عیال خدا **ه**
 و از کلمات طریفة آنحضرت است **اذا کان الراعی ذنباً فالشاة**
 من یحفظها چون شبان خود کرم باشند پس کوسفند را که نگاه
 میدارد یعنی چون والیان خود در مقام آزار رسانیدن و ستم
 کردن بر رعیت خود باشند پس رعیت را که از ستم و آزار نگاهبان
 کند **ه** و در حدیث مروی از حضرت امام الزاهدین و قدوة السالکین
 الساجدین علی بن الحسین زین العابدین علیها الصلاة والسلام

در تفصیل حقوق مذکورست و اما حق رعیتک بالسلطان
 فان تعلم انهم صاروا رعیتک لضعفهم وقوتک فیحیب ان تعد
 فیهم و تكون لهم کالوالد الرحیم و تغفر لهم جملهم و لا تعاجلهم بالقوة
 و تشکر الله عزوجل علی ما آتاک من القوة علیهم و اما حق رعیت تو
 که در تحت سلطنت و فرمان تو رواند آنست که بدانی که ایشان
 گردیده اند رعیت تو بجهت ضعف و ناتوانی ایشان و قوت و توانایی
 تو پس واجب و لازماًست که عدالت کنی در میان ایشان و باشی
 مرایشان را مانند پدیده مهربان و بیخشی و پوشی نادانی که از ایشان
 بدید آید و شتاب نکنی در بازخواست کردن ایشان و سپاس
 بجای آوری مر خدا را بر این معنی که ترا قدرت و توانایی بر ایشان
 ارزانی داشته **حکم نافعة** از سخنان حکماست هر بناهی و لایحه
 که بر اساس لطف و رأفت گذارده شد هیچ چیز آنرا منهدم نتواند
 ساخت و هر دو حقه سلطنتی که سر از جویبار رفیع و مرحمت برآورد
 هیچ کس آنرا از پای نتواند انداخت **ه** و یکی از پادشاهان از حکیمی
 پندی و وصیتی طلبید حکیم گفت ای ملک فرمان خدای را بزرگ

دار و شفقت با خلق خدای را فراموش مکن **و** گفته اند سلطان باید رعیت خود را چنان دوست دارد که پدر فرزند را و هر چه بر نفس خود روا ندارد و نه پسندد بر ایشان نیز روا ندارد و نه پسندد تا ایشان نیز مال و جان از روی دریغ ندارند و همگی همت بردارند و عمر و زیادتی دولت او کارند **و** یکی از حکما پادشاهی گفت سعی کن ای ملک تا خلق را از مرتبه رعیتی بدجه دوستی رسانی **و** چنانچه تنهای ایشان را در رتبه اطاعت در آورده دلهای ایشان را بسلسله لطف و مهربانی بخود کشانی **و** یکی از اکابر ملوک از ائمه پرسید بهترین اقسام شکارها کدامست گفت شکار دلهای خلق زیرا که چون دل ایشان را از خود کردی هم چیز از پی دل میرود پیر در هیچ چیز با تو مضایقه نمایند **و** بزرگان گفته اند عامل باید شبانی باشد نگاهدارنده نه کرکی باشد تند **و** مرهمی باشد بر زخم دل ایشان نه ناوکی در دل بچارگان **و** در رویشان **من مآثر الرحمة** نقل کرده اند که سبککن بد سلطان محمود در او ابل حال ملازمه سمجور بود یک سر اسب بیش نداشت و اوقات و بغایت بعزت

میکندشت هر روز بجز شکار صحرا رفتی و اگر صدی بدست آید آن گذرانیدی روزی آهویی دیدی که با چرخ خود در صحرا میچرخد سبککن اسب را بر آن گنجت و آهوی چرخ را بگرفت و دست و پا پیش بر بسته در پیش زین نهاد و راه شهر بر گرفت آهوی که چرخ خود را گشت دید باز گشت و از پی او میدوید و می نالید سبککن را بر آن رحم آمده دست و پای آهوی چرخ را بگشاد و آنرا سر بر جداد آهوی چرخ بمادش پیوسته روی بجایگاه خود گذاردند سبککن دست حق بشهر باز آمد شبانگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را بخواب دید که با او میفرماید ای سبککن بواسطه آن شفقت و مرحمت که نسبت بان زبان بسته از تو در وجود آمد بحضرت حق تقرب تمام یافتی و ما از تو خوشنود شدیم و خدای سبحانند ترا شرف پادشاهی کرامت کرد باید که بر بندگان خدای سبحانند بهمدین نوع شفقت بجای آری **و** در باره رعیت خود طریق مرحمت فرو ننگذاری **و** بزرگی درین مقام گفته چون بواسطه شفقت بر حیوانی پادشاهی این جهان فانی می یابند اگر بچمت

مرحمت بر افسانی سلطنت ملک باقی یا بنده هیچ غریب و عجیب نباشد
دوم آنکه طریق عفو و صفح با رعیت مسلوب دارد و ایشان را بدین
 هر گاهی که اقدام بآن نمایند و معرض عقوبت در نیارند و این
 خصلت شریفترین جمله خصلتها و عاقبت آن بهترین همه عاقبتها
 حق سبحانہ و تعالی در کتاب مجید بفرستید پیغمبر خود صلی الله علیه و آله
 فرموده خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ فزاکر
 عفو را و امر کن دیگران را بدینکوی و روی بگردان از نادانان و از
 حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود علیکم
 بالعفو فان العفو لا یزید العبد الا عزاً فتعافوا بعزکم الله فزاکرید
 عفو را پس بدینستی که عفو زیاد نمیکند بنده را مگر عزت پس عفو
 کنید از یکدیگر تا عزت بزرگ اند شما را خدای و از آنحضرت نیز مرویست
 که فرمود من یعف عن الناس یعف الله عنه هر کس عفو کند و در گذرد
 از نگاهان مردمان عفو کند و در گذرد خدای از نگاه او و از حضرت
 سید الاوصیا صلوات الله و سلامه علیه و آله مرویست که فرمود
 ینادی منادی یوم القیمه من کان له اجر علی الله فلیقم یقوم العالی

عن الناس ندما میکند منادی در روز قیامت که هر کس او را مرد
 بر خدای سبحانہ هست بر خیزد پس برمیخیزند آنان که عفو کرده اند
 از مردمان بعد از آن خوانند آنحضرت قول خدای سبحانہ را
مَنْ عَفَى وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ پس هر کس عفو کند از بدکار و اصلاح
 نماید میان خود و او بترک انتقام پس مرد او بر خدایست و از آنحضرت
 نیز مرویست که فرمود اتی لا رفع نفسی ان نکون حاجه لایسما
 جودی او و جمل لایسعه حلی او ذنب لایسعه عفو بدستی
 که من رفیعتر از آن میدانم نفس خود را که بوده باشد حاجتی که
 کجایش آن نداشته باشد کم من یا بوده باشد جملی و نادانی که
 کجایش آن نداشته باشد برد باری من یا بوده باشد گاهی که
 کجایش آن نداشته باشد عفو من **ارشاد الی العفو** مرویست که
 زن یهودیه را که بزهر دادن حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه
 و آله اقدام نموده بود بخدمت آنحضرت آوردند آنحضرت از او پرسیدند
 چه چیز تورا بر این داشت که مرا زهر دادی آن زن در جواب
 گفت چنین در خاطر گذرانیدم که اگر پیغمبرست زهر ضرر با او نیست

و اگر پادشاهت که دعوی پیغمبری نماید و زهر در روکار شود
 مرد را از استیلا و ولایت بخشید خواه بود پس آنحضرت از کما
 بزرگ آن یهودی عفو فرموده او را بکریم خود بخشیدند **حکم**
جلیله حکما گفته اند عفو کن که اگر پشیمان شوی که چرا عفو تو نکرد
 توانی کرد و اگر عفو تو کنی و پشیمان شوی تلاقی آن دست ندهد
 و از سخنان کابرست لذت عفو را بلذت انتقام نتوان سنجید زیرا
 که عاقبت لذت عفو خوشحال است و مسرت و خاتمه لذت انتقام
 پشیمانی است و ندامت و آورده اند که یکی از سفیهان نسبت به
 بزرگی مکرر بدی میکرد و او در برابر نیکی میکرد و از کرده او عفو
 و اغماض مینمود شخصی بآن بزرگ گفت سبب چیست که با وجود
 این مقدار بدی که او با تو میکند تو در برابر نیکی میکنی و از تقصیر او
 در میگذری آن بزرگ در جواب گفت هرگاه او از بدی و تقصیر
 دست بر نمی دارد من از نیکی و عفو چون دست بردارم و عفو
 که از شخصی نسبت بچیزی بدی بظهور رسید حکم از تقصیر او در گذشت
 قدری از مال خود باو بخشید گفتند ای حکیم چون از تقصیر او در

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

گذشتی بخشیدن مال با وجه چمت داشت حکیم گفت چون او **عفو**
 عفو من بخشید من نیز در برابر آن ببدل مال تلاقی نمودم و از **عفو**
 بعضی حکماست از برای حسن عفو و قبح انتقام همین معنی است
 که رغبت بعفو نمیکند مگر بزرگان و ارباب فضل و شرف و اقدار
 بر انتقام نمی نمایند مگر لیثمان و اصحاب جمل و سفته **من مآشر**
العفو منقولست که مالک اشتر رحمه الله روزی از بازار کوفه
 میگذشت یکی از اهل بازار روی استخفاف ساقه سبزی بجانب
 او انداخت مالک رحمه الله باو القات ننموده بگذشت شخصی
 بآن بازاری گفت دانستی که این چه کس بود که باو این خفت
 رسانیدی آن بازاری گفت فی آن شخص گفت او مالک اشتر بود
 بازاری از شنیدن این معنی بلرزه و در عقب مالک روان شد که
 خود را باورسانیده عذر خواهی نماید بد که اشتر بمسجری را
 بنماز اشتغال دارد بازاری صبر کرد تا مالک از نماز فارغ شد
 آنگاه خود را بر پای او انداخته شروع در عذر خواهی کرد مالک
 گفت بخدای سوگند که در همان وقت که از تو این حرکت صادر

در آمده

شدن ترا عفو کردم و بمسجد نیامدم مگر بجهت آنکه از برای تو
استغفار کنم و طلب آمرزش نمایم **دلالة** اگر چه سلوک طریق عفو از
همه کس مستحسن و پسندیده است لیکن زمره جلیله ملوک و ارباب
اقتدار بر رعایت این شیوه ستوده و سزاوارترند زیرا که هر قدر قدرت و
قوت بیشتر باشد فضیلت عفو در موقع استخوان بیشتر جلوه
نماید چنانچه از اقوال حکیمه حضرت امام المتقین صلوات الله
وسلامه علیه است اولی الناس بالعفو اقدرهم علی العقوبة
سزاوارترین مردمان بعفو توانا ترین ایشان است بر عقوبت
و از آنجمله است احسن افعال المتقین العفو نیکوترین کردها
صاحب قدرت عفو کردندست و منقولست که از اسکندر
پرسیدند که تو از پادشاهی خود بچه چیز خرسندتری گفتی آنکه
با وجود قدرت بر عقوبت عفو کنیم از تقصیر کاران و از سخنان
حکاست پادشاهان را هیچ شیوه بهتر از عفو نیست زیرا که هم
دنیا موجب ذکر جمیل و رضای خلاق و هم در عقبی منتهی اجر
جزیل و خوشنودی حضرت حق است و از سخنان اکابر است چون

حق سبحانه و تعالی تمام اختیار بندگان خود را در قبضه اقتدار
بنده گذارد باید که طریقه رفیق و رأفت و شیوه عفو و رحمت
نسبت بایشان منظور و مرعی دارد زیرا که اگر میل و بجا نب
عقوبت و انتقام غالب باشد در اندک زمانی دلهای خلق
از او بر کرد و در حال او و مردمان هر دو به تباه انجامد و حکمی
را نزد پادشاهی بردند پادشاه از او پرسید چه چیز موجب
رستگاری ملوک تواند شد گفت آنکه بقدر حاجت خود
بعفو و رحمت خدای سبحانه بر بندگان او رحم کنند و از کلمات
ایشان در گذارند **من ملوک الکلام** یکی از ملوک را پرسیدند
چه چیز دوست داشتنی چیزهاست نزد تو ای ملک گفت آن دوست
دارم که گناه کاری را نزد من آرند و من او را عفو کنم و از تقصیر
در گذارم و از مأمون نقل کرده اند که می گفته آمدند
من بعفو مایل است و محبت آن بر من غالب که میترسم مرا از تو آ
عفو کردن بهره نباشد و از وی منقولست که گفته اگر کارها
بدانند که مراد عفو کردن چه لذت است گناهان و تقصیرات

خود را وسیله تقرب و نزدیکی من ساخته بر سبیل هدیه و تحفه
 نزد من آوردند و آورده اند که کارهای را نزد یکی از پادشاهان
 بردند پادشاه را بر او رحم آمد از تقصیر او در گذشت یکی از
 خاصان گفت ای ملک چه جهت داشت که از تقصیر او در
 گذشتی پادشاه گفت اگر مردمان گویند پادشاه میتواند
 سیاست کرد و نکرد مرا خوشتر است از آنکه گویند میتواند
 بخشد و بخشید و منقولست که یکی از باغیان را که طریق
 عصیان و سرکشی نسبت با اسکندر زید بود اسیر نموده نزد
 او آوردند اسکندر زرق عفو بر جریده کرده او کشیده او را سواد
 یکی از خواص از روی خشم گفت اگر من تو بودم می اورا بکشتی اسکندر
 گفت چون من تو نیستم اورا نمی کشم **من عفو الملوك** منقولست که
 سفیری بیدکویی اسکندر اقدام نموده زبان بطعن او بکشد
 اسکندر ازین معنی تعافل و اغماض نموده از مؤاخذه او در گذشت
 یکی از خواص گفت که شاید اگر ملک او را عقوبت فرماید ازین
 حرکت باز آید و موجب عبرت دیگران شود اسکندر گفت این معنی

خلاف رای صحیح است چه اکنون که از ما با و ناملائی نرسیده
 هر کس که برین حال اطلاع یابد با او بانکار براید و چون ما
 او را عقوبت کنیم هر آینه در مذمت و قدح افزاید و او را نزد
 مردمان عذری در اقدام بان باشد و قتل کرده اند که روز
 انوشیروان مجلسی راسته چون سفره را بجالس آوردند و سخنها
 چندند از آن جمله صحیحی بر کردید فدی از آنچه دران بود بر روی
 سفره ریخت انوشیروان نکاهی غضبان بجانب سفره چی نمود
 سفره چی دانست که او را مورد سیاست خواهد ساخت سخن
 را برداشت و بقیه آنچه دران بود بر سفره ریخت انوشیروان
 از مشاهده این معنی تعجب نموده پرسید که سبب این حرکت چه
 بود سفره چی گفت ای ملک مرا عیتر حاصل شد که تو مرا
 بر سر این امر سهل گویج سیاست نیست عقوبت خواهی کرد
 و مردم زبان به مذمت تو خواهند گشود که خدمتکار خود را
 بی تقصیر سیاست نمود ازین جهت این حرکت از من واقع شد
 که اگر مرا سیاست نمائی کسی تو را مذمت نکند و نکوید که بیگانه

را سیاست نمود چون انوشیروان این سخن از او بشنید و انجشده
 در سلك نزد یگان خود مستظم کرد اینده و آورده اند که گاه کار
 را نزد منصور آوردند منصور حکم بسیار است او نمود گاه کار گفت
 ای خلیفه اگر مرا عقوبت کنی نزدی نزد خدای سبحان نخواهی شد
 و اگر عفو کنی و از تقصیر من درگذری تو را بخدای سبحان نزدی
 عظیم خواهد بود اکنون اگر من بن بعقوبت گذارم تو از سر مرد
 خود پیش خدای تعالی چرامیکندی و منقول است که مردی از
 مکرزنجیاد بیها نسبت پادشاهی بظهور رسیدی و پادشاه از
 تقصیر او درگذشتی و اغماض نمودی روزی در برابر پادشاه
 نمود ارشد پادشاه باو گفت دیگر بچه روی در برابر من آمده
 آنمرد در جواب گفت بانروی که در روز قیامت در برابر خدای
 سبحان میروم و گاهان من پیش خدای سبحان بیشتر از کلمات
 من نزد پادشاه پس پادشاه گفت راست گفتی و از کرد های او
 عفو و اغماض نمود **تمیم** بعد از آنکه آنحضرت والی را باین دو
 چیز که مدار استحقاق عفو و رحمت الهی و مبنای ارتقاء مدارج

قرب و کرامت نامتناهی است امر فرموده اند تعقیب کلام بدگرید
 چیزی که ملاحظه آن محرک سلسله شفقت و رأفت و موکد التوا
 شیوع عفو و رحمت است نموده اند **اول** آنکه سلسله حکم و
 فرمان والی بحکم و فرمان خدای سبحان مستقی میشود زیرا که
 رعیت در تحت فرمان والی اند و او در تحت فرمان آنکس که او را
 تعیین نموده و حکم و فرمان مالک الملک حقیقی عزتشانده و عظم
 سلطانه که بالاتر از هر حکمها و فرمانهاست بر آنکس که نصب
 والی نموده جاریست پس باید که والی بر رعیت خود تنگ نکند
 زیاده بر آنچه خدای سبحان در بندگان خود حکم نموده برایشان
 حمل نماید و عقوبت و بازخواست و بیشتر از عقوبت و بازخواست
 حضرت آفریدگار تعالی شانده نبوده باشد **دوم** آنکه خدای سبحان
 بندگان خود را با وسیره کفایت مہم ایشان را با وجود الله نموده پس
 باید که امانت خدای سبحان را محافظت کند و در عرضه تلف و
 تضعیف در نیارد **سیم** آنکه خدای سبحان او را بیخشدن تکمیل و اتمام
 در معرض امتحان و اخبار د آورده پس باید که بقدر قدرت و توان

که حق سبحانه و تعالی با و کرامت فرموده مجال ضعیفان و ناتوانان
 برد ازند و خوشنودی و رضامندی خلق را وسیله خوشنودی
 و رضامندی حق سازد **مقاله پنجم** لا تُصبرن نفسک لحرب الله تعالی
 فانه لا یدى لك بنعمته ولا غنى بك عن عفو و رحمة ولا تنه عن
 علی عفو ولا تحن بعقوبة ولا تترعن الی بادره و جدت عنها
 مندوحة و لا تقولن انی مؤثر امر فاطاع فان ذلك ادع الی
 القلب و منهکة للذین و تقرب من الغیر **تیسیم** فی فرموده آنحضرت
 و الی راد ربه نقاله از پنج چیز **اول** عفت نمودن و سخت گرفتن بر بندگ
 خدای سبحان که بمنزله در آوردن نفس خودست در معرض معار
 و محاربه با حضرت آفریدگار زیرا که والی راند قوت و توانایی در برابر
 قهر و سطوتش و نه استغنا و بی نیازی از آنا ر عفو و رحمتش **دوم**
 پشیمان بودن از عفو بخت آنکه پشیمانی از امری که مقر نیگامی و
 ارجندی دنیا و منج رستگاری و سر بلندی عقی بوده باشد
 عقلاً و شرعاً مذموم است **سیم** شادمان بودن بعقوبت زیرا
 که شادی نمودن بچیزی که موجب فوت شدن ذکر و جمیل **چهارم**

و مورث ضایع کثیر اجری جزیل در آنجنان گردد از طریق خیرت
 و آگاهی دورست **چهارم** زود بغضب رفتن چون در نفس کجا ایست
 و بد شدی از آن بوده باشد و این امر بیت احترام از آن عموم
 مردمان را لایق و خصوص ابابا بقدر او و ولاده راد و ساختن آن
 از نفس خود مستحکم است زیرا که از حد و ث غضب مفسد عظیمه
 تولدی باید بلکه صاحب آن در معرض خشم و سخط الهی درمی
 آید چنانچه از حضرت سید ابرار صلی الله علیه و آله مرویت
 که فرمود اقرب ما یکون العبد من غضب الله اذ اغضب نزیب کثیر
 احوال بنده بغضب و خشم خدای حال غضب کردن و بخشم رفتن
 اوست **ه** و از حضرت امام المتقین صلوات الله و سلامه علیه
 مرویت که فرمود احدی الغضب فانه جلد من جنود ابلیس
 خلد کن و پیر هیز از غضب پس بدستی که غضب لشکری است
 از لشکرهای شیطان **ه** و از حضرت امام صادق و حجت بجز
 ناطق علیه الصلاة و السلام مرویت که فرمود الغضب
 مفتاح کل شر غضب کلید هر بدی است **حکم نافع** حکما

گفته اند غضب آفتی است سوزنده اگر آنرا با آب حلم فرو نشانی هر چه
 رسد سوزاند **و** گفته اند غضب جانور است درنده اگر آنرا با آب
 حلم بپایند نماند هر چه را ببیند طعم خود سازد **و** از سخنان
 اکابر است تا زمام نفس سرکش را در وقت غضب بدست راضی
 عقل ندی یک کام از وادی سباع حیوانیت بمقام اصناف
 نهد **ارشاد الی الحکم** فرو نشاندن نامرغ غضب بر شجره حلم
 برد باری از اجله اسباب نجات و رستگاری است از حضرت
 خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود **من کف**
 غضبه عن الناس کف الله تبارک و تعالی عنه عذاب يوم القيمة
 هر کس بازدارد غضب و خشم خود را از مردمان بازدارد خدا
 تبارک و تعالی از عذاب روز قیامت راه و از نظر ائمه حکم حضرت
 سید الاوصیاء صلوات الله و سلامه علیه است **استراخل خلقک**
بحلم پوشان خلق خود را بحلم و برد باری خود **و** از جمله
 است اول عوض الجلم من حلم ان الناس انصان علی الجاهل
 نخستین عوضی که برد باری از برای برد باری خود می باید آید

که مرد باری دهندگان او بند برآید **و** از حضرت امام **دقیق**
 و پیشوای خلاق علیه الصلاة والسلام مرویست که فرمود
من کف غضبه ستر الله عورته هر کس بازدارد خشم خود
 را از مردمان و حلم و برد باری و رزق پوشد خدای عیب او
من عز الحکم از سخنان اکابر است بی مدد حلم آتش غضب
 هیچ سلطانی تسکین نیابد **و** بی معاونت برد باری هیچ کوی
 بارگفتگوی رعایا بر نتابد **و** گفته اند که باید پادشاه حلم
 را زیورد اوری خود سازد **و** بدستاری آن بنیاد خشم عالم
 سوز براندازد **و** از محاسن سخنان حکاست ملوک و پادشاهان
 را لازم است که نفس خود را بحلم و برد باری عادت داده رزق
 بخشم نزنند زیرا که اگر خشم ایشان بر حلم غالب بوده باشد
 وزیرستان را بسزای هر کتار و کردار ناسا بسته که از ایشان
 بظهور رسد مورد فقر و غضب سازند هر آینه این معنی موجب
 استیصال خلق گردد **و** رونق سلطنت و پادشاهی نقصان پذیرد
من مآثر الحکم از سلیمان و ذاق نقل کرده اند که گفت روزی در

خدمت مامون بودم بکنی از یاقوت دیدم طول آن مقدار چهار
انگشت و عرض آن دو انگشت و در صفا و روشنی چون خورشید
تابان بود پس زکری را بخواند و گفت انگشتی بساز که این
یاقوت بکنی آن تواند بود زکری یاقوت را بر گرفت و پرفت مضارا
روزد یکم در خدمت وی بود مگر از آن انگشتین یاد کرده
بفرمود تا زکری را بیاوردند چون زکری حاضر شد دیدم که عرش
بر وی افتاده است و چون بیدار شد مامون بر سید سب
تغیر چیست گفت مرا امان ده تا بگویم مامون گفت امان داد
ترا زکری بکنی را بیرون آورد بچار پاره شده بود گفت ای خلیفه
انگشتین را ساختم و خواستم که بد کنی دان بر مراد دست من بر
سندان افتاد و بچار پاره شده مامون بستم کرد و گفت برو این را
چهار انگشتین ساز ترا هیچ گاهی نیست **بچ** خود را در جمیع امور
مطاع و فرمانبردار داشتن و فرار دادن این معنی که بر والی است
که حکم نماید و بر رعیت است که اطاعت نمایند بدون ملاحظه
مواظت آن بامیزان مقوم شرع و قانون مقرر عدل زیرا که این

مؤدی است براه یافتن فساد در دل و سنت کردیدن از من
و تغییر یافتن نعمت خدای عزوجل **مقاله ششم** و اذا حدث
لك ما انت فيه من سلطانك ابتهما فمخيلة فانظر الى عظم
ملك الله فوقك و قدرته منك على ما لا تقدر عليه من نفسك
فان ذلك يطامن اليك من طامحك و يكف عنك من غربك
و يفنى اليك بما عرت **عقلك تبين** امر نموده انحضرت
والی را درین مقاله با آنکه هر گاه او را بسبب غلبه و اقتدار چنانچه
کبر و خود بینی بدید آید نظر کند در عظمت و بزرگی ملک و پادشاه
حضرت مالک الملک حقیقی عظم سلطانه که بر همه ملوک و
فرمانفرمایان روی زمین غالب و قاهر است و تفکر نماید در
احاطه قدرت و توانایی او با آنچه قدرت و توانایی جمله خلوق
از آن کوتاه و قاصر است تا بسبب ملاحظه این معنی دور شود از
نفس او داعیه خود پسندی و بارمانداز خواهش رفعت و
آرزوی بلندی و حقیر شمارد امارت و حکومت خود را نسبت
بعظمت و سلطنت خدایی و بر گردد بسوی او عقل و خرد

او بعد از دوری وجدایی چنانچه از حضرت سیدالوصیین
 صلوات الله وسلامه علیه روایت شده که فرمود عظم الخالق
 عندك يصغر الخلق في عينك عظيم و بزرگی آفریننده نزد
 تو کوچک و حقیر میباشد آفریده را در چشم تو **ه** و از عزت حکم
 آنحضرت است من عظم سلطان الله و کبره حقر سلطانه و
 صغره هر کس عظیم و بزرگ دیدند سلطنت خدای را حقیر و کوچک
 شمارد سلطنت خود را **حکم جلیله** از سخنان حکماست هر کس
 بچشم خویش عظیم و بزرگ بود بچشم مردمان حقیر و کوچک بود
 زیرا که تا کسی خود را خرد شمارد مردمان او را بزرگ شمارند **ه**
 و آورده اند که شخصی را که بزرگ قبیله خود بود نزدیک یکی از
 پادشاهان آوردند پادشاه از او پرسید بزرگ قوم تو کیست
 گفت من بزرگ قوم خودم پادشاه گفت اگر بزرگ قوم خود بودی
 این سخن نکفتی **ه** و بزرگان گفته اند بزرگی کسی را سزد که هر
 چند قدر و منزلت او کمال یابد کبر و نخوت او نقصان پذیرد **ه**
 و از سخنان اکابر است هر کس دیده فکریت بمشاهده آیات عظمت

و بزرگی صانع کسود در نظر دور بین او جز آثار حقارت و خردی
 مصنوع جلوه ظهور نمود **من آثار عظمة الله سبحانه** از حضرت
 امام الزاهدین و سید العابدین صلوات الله وسلامه علیه روایت
 شده که فرمود خدای سبحانه و تعالی را فرشته هست که او را
 خرقاییل میگویند و او را هشتاد هزار سال است و از هر بالی تا بال
 دیگر پانصد سال راه است پس آن فرشته بخاطر کز زانید که
 آیا بالای عرش چیزی هست خدای سبحانه هشتاد هزار سال
 دیگر بر بالهای او افزود که مجموع سی و شش هزار سال بوده باشد
 از هر بالی تا بال دیگر پانصد سال راه بعد از آن خدای سبحانه
 او را پریدن امر نمود آن فرشته بیست هزار سال پرید و پائیز
 از پاهای عرش نتوانست رسید بعد از آن خدای سبحانه و تعالی
 سی و شش هزار سال دیگر باو داد و قوت و توانایی او را دو برابر
 کرد انید و ما مور پریدن ساخت پس آن فرشته سی هزار سال
 دیگر طیران نموده پای به عرش نرسید پس خدای عزوجل باو
 خطاب فرمود که ای فرشته اگر پیری تا هنگام دمیدن

صور با الهای خود و توانایی که بتوارزانی داشته ام نتوانی سید
 بساق عرش من **من عواقب الایفه** از حضرت امام صادق و
 مقتدای خلائق علیه اشرف الصلاة والسلام روایت شده که
 فرمود چون حضرت یعقوب علی بنیت او علیه السلام بعد از استقرار
 حضرت یوسف علیه السلام بر مملکت مصر نزد او آمد یوسف علیه
 السلام را عزت پادشاهی بخاطر راه یافت بجهت یعقوب علیه السلام
 فرود نیامد پس جبرئیل علیه السلام بحضرت یوسف نازل کردید
 گفت ای یوسف گفت خود را بکشایوسف علیه السلام گفت خود را
 کشود از آن نوری بیرون آمد در میان زمین و آسمان بلند
 کردید یوسف علیه السلام از جبرئیل پرسید این چه نور بود
 که از کف من بیرون آمد جبرئیل گفت این نور نبوت بود که از
 عقب و نسل تو برکنده شد بجهت آنکه فرود نیامدی از برای
 یعقوب پس از عقب و نسل تو پیغمبری بدید بخو آمد
مخبر عن الخیله نقل کرده اند که چون تمامی بلاد ایران را
 راضا می گشت بعزم فخر توران از حیون گذشت و در سنه خمس

و ستین و اربعه اند در کنار آب حیون قلعه نرزم را سخر کرد آید
 و در آن زمان یوسف کو توال خوارزمی را پیش سلطان آوردند
 و سلطان از احوال می پرسید و او درشت جواب میداد لاجرم
 بسیار است او حکم فرمود یوسف مذکور کاردی در ساق موزه
 پنهان داشت بر کشیده متوجه سلطان کردید جانان را راده
 دفع او کردند اما چون سلطان بر شست خود قادر و تیر و کمان نزد
 او حاضر بود و بخود اعتماد تمام داشت بنا بر آن همگان را مانع
 شده سه چوبه تیر انداخت و هر سه خطا شد و با آنکه در
 آتوق دو هزار غلام خاص بغیر از امر او اهل اختصاص در بارگاه
 حاضر بودند همه بد بیکار از هیبت آن واقعه هولناک بر آنکه
 و پریشان شدند سلطان خواست که خود را از تخت بزیر
 اندازد در گوشه سر بر بند شد و آن بی پان در حال
 در رسیده چند زخم بر سلطان زد سعد الله دولت خود را بر آنکه
 سلطان انداخت و او نیز زخمی چند خورد یوسف همچنان کار
 در دست میدوید جامع نام فراش که مهتر آن طایفه بود

از عقبش در رسید و میخ کو بی در دست داشت چنان بر سرش زد
 که از پای در افتاد و مغزش بر پیشان شد بعد از آن مردم بر کرد
 سلطان جمع شدند سلطان گفت که من در جمیع عمر خود بغیر
 از امروز هرگز خود بین نبوده ام و همین امروز دو بار نفس آواز
 من سرکشی کرده یکی آنکه صباح زود بر پشته برآمده بود و
 سواد لشکر بنظر مرد آمد از غایت کثرت خیل و سپاه چنان
 بخاطر مرگ داشت که من بعد با من کسی مقابله نمیتواند کرد دوم
 آنکه بنا بر فرط غرور جانداران را از کفر فتن او منع کرده تا مرا
 هلاک کرد **مقاله هفتم** ایالت و مساماة الله فی عظمته
 والشبده به فی جبروته فان الله یذل کل جبار و یمین
 کل مختال **تیسیم** غنی فرموده ان حضرت والی را درین مقامه از کبر
 و نخوت که در معنی برابری است با خدای سبحان و تعالی در
 نمودن عظمت و سطوت و این خصلت مذمومترین هم خصلتها
 و مؤذی تغییر نعمتها و تحویل دولتهاست و صاحب آن همواره
 از ساحت قرب و رحمت الهی دور و در رفته مذلت و خواری

در دنیا و عقبی ما سورت حق سبحانه و تعالی در کتاب مجید
 فرموده **ان الله لا یحب من کان نخعاً لآخره** بدستی
 که خدای دوست نمیدارد آنکس را که باشد از راه تکبر و نخوت
 خرامنده خود ستاینده و از حضرت خاتمه الانبیا صلی الله
 علیه و آله مرویست که فرمود من تواضع رفعه الله و من تکبر
 وضعه الله هر کس تواضع و فروتنی کند بر دورد و بلند سازد
 قدر او را خدای و هر کس تکبر و بزرگی نماید فرود آورد و پست
 کرد اند قدر او را خدای و از حضرت امام صادق و نورشارق
 علیه الصلاة والسلام مرویست که فرمود لا یدخل الجنة من قبله
 مثقال ذرة من کبر در نمی آید در بهشت آنکس که در دل اوست مثقال
 ذره از کبر و از آنحضرت نیز مرویست که فرمود فیما اوحی الله الی
 داود علیه السلام یا داود کما ان اقرب الناس من الله المتواضعون
 كذلك ابعدهم الناس من الله المتكبرون در آنچه وحی فرستاده
 خدای عزوجل بداد علیه السلام مذکورست ای داود همچنانکه
 نزد بگترین مردم آن برحمت خدای متواضعان اند همچنین در زمین

مردمان از رحمت خدای متکبر اند **حکم فائده** حکا گفته اند که
 جز غنی مطلق که به هیچ وجه احتیاج را با ذیال قدس جلال الوش
 نیست و وجود جمع مکات بر توانا وجود و رشحه آنا وجود او
 استحقاق تکبر ندارد چه میان کبر و احتیاج منافات است و گفته اند
 از برای پریشان ساختن و پراکنده کردن دلهای مردمان از خرد
 هیچ چیز مثل تکبر نیست و بخت جمع نمودن و گرد آوردن آنها بسو
 خود هیچ چیز مانند تواضع و فروتنی نند و از سخنان بعضی کابرست
 از برای وخامت عاقبت تکبر همین معنی کافست که البلیس علیه
 لعاین الله با کمال غرور و استکبار که از سجده آدم علیه السلام
 که بر کردید و خلیفه خدای سبحان بود با صدور فرمان الهی با او
 استکفاف داشت الحال از روی خواری و مذلت تمام بقیادت
 ذریه آدم بخواهنش خود قیام دارد و یکی از بجزدان پادشا
 خردمند گفت ای ملک چرا تکبر و نخوت می ورزی تا مهابت تو در
 دلهای خلق جای کند پادشاه در جواب او گفت ای بجزد آنکه که
 بمن پادشاهی و سلطنت روی زمین ارزانی داشته میتواند بداند

آنکه من تکبر ورزم و بدشمن او انبلیس لعین تشنه جویم مهابت مرا
 در دلهای بندگان خود جای دهد و شخصی پادشاهی گفت
 ملوک را از تکبر گزیری نیست تا ایشان را هیبت در نظر خلق بود
 باشد آن پادشاه گفت چه هیبت از هیبت پادشاهی و فرمانروا
 بیشتر میباشد اگر از پادشاهی هیبت بدید نیاید از تکبر چه هیبت
 بدید خواهد آمد و از بعضی از اعظم ملوک منقولست که میگفت
 از جمله نعم و عطا یای الهی که پادشاهان بان اختصاص یافته اند
 آنست که حق سبحانه و تعالی ایشان را بزرگی کرامت فرموده که از
 سلوک طریق تکبر و نخوت بی نیاز گشته اند زیرا که حاجتمند تکبر
 کمی است که او را بزرگی نبوده باشد و خواهد خود را بخلق بزرگ
 نماید **مر لطف** آورده اند که روزی مکی بر روی منصور خلیفه
 نشست آنرا در ساختن آنجا که بجا صفت آنست باز آمد باز
 آنرا در ساخت چون این حرکت از آن مکر بظهور رسید منصور
 به تنگ آمد و غضب بر او استیلا یافت درین محل حضرت امام
 صادق و کاشف رموز حقایق علیه افضل الصلاة والسلام فرمود

داخل شد منصور گفت با ابا عبد الله حکمت در آفرینش مگر چیست
آنحضرت فرمود تا خوار و ذلیل شوند بسبب آن جناران و متکبران
اشراط نبوت نقل کرده اند که یکی از امر او عمال بنی امیه تکبر و نخوت
را شعار خود ساخته هر کس از عباد را برابر او آمدی هیچ وجه نکا
جانب او ننمودی و از غایت غرور با هیچ یک از ایشان سخن نگفتی
روزی یکی از عباد بدگاه آن امیر آمده رخصت داخل شدن
خواست چون او را اذن دخول دادند بجلوس امیر آمده در برابر او
ایستاد و گفت ای امیر چون تو را بر ما حق رعایت بسیارست و
شکر حقوق تو بر ما لازم آمده ام که حقی که تو را بر من هست ادا
کم و تو را بر امرای ضروری آگاهی دم آن امیر بخلاف عادت بجا
عبادتت نموده باو گفت که آنچه خواهی بگوی عابد گفتم ای امیر
اگر بر تو تشکی غالب شود و بیک شربت آب محتاج باشی و آنرا با او
ذخائر دنیا نفروشند بچند چیز آنرا میخزی گفت بنصف امارت خود
عابد گفتم اگر آن آب را که خوردی حبس شود و بیرون نیاید و وضع
حبس آن بمال و ذخایر دنیا دست ندهد بچند چیز آنرا میخزی گفت

بنصف دیگر امارت خود عابد گفتم ای امیر خود انصاف کن که بجهت
امارت و حکومتی که خود بیک شربت آب که درون رود و بر آید
میفروشی چون هیچ کس را قابل نگاه کردن و لایق سخن گفتن نمیدانی
و دلهای بندگان خدا را که بدام تواضع صید میتوان نمود از
خود میرمائی آن امیر از سخن عابد گاه گشته تغییر سلوک نمود
و من بعد تا بر مسند امارت متمکن بود طریق تواضع و فروتنی
پیمود **مقاله هشتم** انصف الله من نفسك وانصف الناس من
نفسك ومن خاضة اهلك ومن لك فيه هوى من رعيتك فانك
ان لا تفعل تظلم ومن ظلم عباد الله كان الله خصمه دون عباده
ومن خصمه الله ادحض حجهه وكان الله حراحتی بزنج او يتوب وليس
شئ ادعى الى تغيير نعمه الله وقبيل نعمته من اقامة على ظلم فان الله
سميع دعوى المظلومين وهو للظالمين بالمرصاد **تبيين** افزون
آنحضرت والی را درینقاله سه چیز **اول** انصاف دادن خدای
سبحانه از نفس خود و آن عبارتست از قیام بحق عبادت و بندگی
منعم حقیقی جلالت الای که او را از کم عدم بمنصه وجود آورده

و مورد نعمتهای بیکران و موهبتهای بی پایان ساخته و این معنی
 بادای مأمورات و ترک منهیات که در شریعت مقدسه
 مظهره با حسن و جمی تبیین و تفصیل یافته محقق باید بود
 نظر خیرد انا صورت این معنی جلوه ناست که بی دستبازی
 عبادت بگذره سعادت جاودانی توان رسید و بدون ملوک
 طریق طاعت سزاوار کرامت ربانی توان کردید حق سبحانه و تعالی
 در کتاب مجید فرموده **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ**
وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ای مردمان عبادت کنید
 و پرستش نماید پروردگار خود را که آفریده است شما را و آنانی را
 که پیش از شما بوده اند شاید که برسید بر تبه بلند پر هیزکاری
 و از حضرت رسول نقلین صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود
أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَاجْتَبَاهَا بَقَلْبِهِ وَبِأَنْفِهِ
بِحَسَنٍ وَتَفَرَّغَ لَهَا هُوَ لَا يَبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عَيْرِ
أَمْرٍ عَلَى سِوَى بَهْتَرِينَ مردمان کسی است که عشق و رزد با عبادت
 پس ملازم شود آنرا و دست دارد آنرا بدک خود و مبادا آنرا

کردد به تن خود و واپرد از کارها از برای آن پس پروا نداشته
 باشد که بر چه حال گزیده از دنیا آید بر حال دشواری یا بر حال
 آسانی و از حضرت امام صادق و پیشوای خلاق علیه السلام
 و السلام مرویست که فرمود خدای تبارک و تعالی فرموده
يَا عِبَادِيَ الصَّادِقِينَ تَعْمُوا عِبَادَتِي فِي الدُّنْيَا فَإِنَّمَا تَتَّقُونَ
بِهَا فِي الْآخِرَةِ ای بندگان من که بر جاده صدق و راستی استوارید
 تنعم نماید بعبادت من در دنیا پس بدستی که تنعم خواهید نمود
 شما آن در آخرت **حکم جلیله** از سخنان اکابرست هر کس صفحه
 احوال خود را بر رقم عبادت بیاورد بدهد خدای سبحانند او را
 آنچه در دنیا شاید بود در آخرت بکار آید و گویند که یکی از فرمایند
 مرد بسیار پیری را دیده از پرسید چند سال از عمر توفیق است
 گفت دوازده سال گفتند چون است این سخن و حال آنکه ترا بیست
 گن سال می یابیم گفت آنچه از زندگانی من صرف عبادت خدای
 سبحان شده همین دوازده سال است که از عمر خود حساب می
 نمایم و بقیه ایام زندگانی را چون در عبادت خدای نگذرانیده

از عمر خود حساب نمی نمایم و یکی از حکما پادشاهی گفت ای ملک
 اگر خواهی خدا و خلق هر دو از تو راضی و خشنود باشند اوقات کربو
 خود را قیمت کرده نصف را صرف فرمانبرداری خدا و نصف را
 صرف فرمانفرمایی خلق نمای بزکی درین مقام گفته هر که طریق
 عدل و شفقت در فرمانفرمایی خلق مسلوب کرد آن نصف
 نیز در فرمانبرداری خدا مصروف خواهد بود و یکی از قاضیان
 از آنانی وصیتی طلبید آن دانا گفت ای ملک اگر بخواهی دنیا
 و عقبی خواهی شهادت در رکاه خدای سبحان داد کدایی میدی
 و روزها در رکاه خود بداد کدایان میری **ارشاد** منقولست که
 حضرت سید الوصیین و امام المتقین صلوات الله و سلامه علیه
 در زمان خلافت روزها بسا ختن همات خلائق مشغول بودی
 و شبها بعبادت و طاعت قاجل شانه قیام نمودی گفتند یا امیر المؤمنین
 چرا این همه ریخ بر خود روا میداری نه در روز آسایش مینمائی و
 نه در شب بیستراحت آرام میگیری فرمود اگر در روز نیاسایم
 رعیت ضایع مانند و اگر در شب بیارامم فردای قیامت من

ضایع مانم پس روزم خلی می سازم و شب بکار حق می پردازم
من مآثر العبادة گویند چون والده سلطان سخر بن سلطان
 ملک شاه وفات یافت جمیع اعظم علما و اکابر تقیاً و ضنادید امر
 جهت اداء نماز بر جنازه او حاضر شده بودند سلطان سخر روی
 بایشان آورده گفت از شما کسی با مامت سزااست که در مدت
 حیات خود نماز فیضه عدا از وفوت نشده باشد بنا برین آنجا است
 بهم نکره بستند و هیچ یک قدم پیش نهادند آخر سلطان سخر خود پیش
 رفت و با مامت نماز قیام نمود **دوم** انصاف دادن مردمان از
 نفس خود و آن عبارت از نیست که از عهده حقوقی که رعیت
 را بر او بوده باشد بیرون آید و در هر قضیه که حق بجانب
 ایشان بوده باشد بر نفس خود حکم نماید و مملک آن آنست که
 هر چه بر نفس خود پسندد برایشان نیز پسندد و هر چه بر خود
 ندارد برایشان نیز رواندارد چنانچه از حضرت سید الانبیا
 صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود **عدل الناس من رضی
 للناس ما رضی لنفسه و کره لهم ما یرکونه لنفسه**

عادتترین مردمان آنکسی است که خواهد از برای مردمان آنچه
 را میخواهد از برای نفس خود و نخواهد از برای ایشان آنچه را میخواهد
 از برای نفس خود. و در وصیت حضرت سید الاوصیا صلوات
 الله وسلامه علیه بسوی سبط اقدس طهر و بدر انور از هر امام السیر
 والعلنی ابی محمد الحسن علیه الصلاة والسلام مذکور است یا بنی
 اجعل نفسک میثرا یا فایبک و بین غیرک فاحب لغيرک ما یحبه
 لنفسک واکره له ما تکره لها ولا تظلم کما لا یحبت ان
 تظلم و احسن کما یحبت ان یحسن الیک و استقم من نفسک
 ما استقم من غیرک و ارض من الناس بما ترضاه لهم من نفسک
 ای فرزند من بگردان نفس خود را ترا زویی در میانند خود و غیر
 خود پس دوست دار از برای غیر خود آنچه دوست میداری از
 برای نفس خود و مکروه شمار از برای آنچه مکروه میباشد از
 برای نفس خود و ستم بر کسی مکن همچنانکه دوست نمیداری که ستم
 بر تو کند و بیکی کن با دیگران همچنانکه دوست میداری که بیکی
 کند با تو و زشت شمار از نفس خود آنچه زشت میباشد از غیر

خود و راضی شو از جانب مردمان آنچه راضی میشوی از برای
 ایشان از جانب نفس خود **حکمت نافع** حکما گفته اند اساس
 بنیان عدل حکما آنست که هر قضیه که واقع شود فرض کنند
 که خود رعیت اند و حاکم دیگری پس هر چه بر نفس خود جایزند
 بر دیگران نیز روا ندارند **سیم** انصاف دادن مردمان از اهل
 و اقارب خود و از آنگسانی که او را میل و خواهشی بجای ایشان
 بوده باشد و این معنی عبارت از آنست که در قضایایی که میانند
 ایشان و رعیت واقع شود قانون سویت و عدل را مراعات نمود
 میل بجای ایشان نماید و ایشان را در رعیتی و زیادتی بر رعیت
 مکن ندارد. و در اجرای حدود و احکام دینی مثل سایر رعیت
 دانسته مزیت نکند از چنانچه در حکم طریقه حضرت امام
 البرق صلوات الله وسلامه علیه مذکور است سا و بین عشیرتک
 و رعیتک و لا تبدل دینک لقرابتک فانک احق به منهم سویت
 نامی میانند عشیرت خود و رعیت خود و بذل مکن دین خود را
 از برای خویشان خود پس بدستی که تو سزاوارتری بدین خود

از ایشان پس باید که خیر عاقبت اندیش آخرت خویش را صرف
تخصیل دنیای خویشان نماید و راه مضرت خود را بجهت منفعت
ایشان نه نماید زیرا که هیچ يك از اقارب و عشایر در عقبی او را
دستگیری نتواند نمود و عقده انکار او در روز جزا نتواند کشد
چنانچه حق سبحانه و تعالی در کتاب مجید فرموده **كُنْ تَفْعَلُكُمْ آخِطًا**
وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَفَعٌ نمیرسانند بنما خویشان شما و نه
فرزندان شما در روز قیامت و فرمود **الْإِخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ**
لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ دوستان در روز قیامت بعضی از ایشان
مر بعضی را دشمن اند مگر پرهیزکاران **من ملوک الکلام** گویند
یکی از ملوک را فرزندی بود که او را بغایت دوست داشتی و یکی
از وی نسبت یکی از عایا تعدی بظهور آمدی آن شخص خود را
بپادشاه رسانیده حقیقت تعدی پادشاه را به او را بعضی
رسانید پادشاه او را سجده شکر الهی بجای آورده گفت سپاس
مر خدای را که ادنی رعیت من عرض شکایتی که از فرزند من در
باسانی من میتواند نمود بعد از آن شخص را تسلی نموده فرزند خود

را طلبید و گفت ای فرزند چنانچه من از برای دنیای تو در کارم توان
برای آخرت من در کار باش و رخسار سلطت و پادشاهی مرا بخن
بی اعتدالی مخزاش چون در آنجمن دست مظلومی را از دست من
کوتاه نتوانی ساخت باری در اینجا دست درازی نسبت رعیت
من مینماید و باب ظلمی که سالهاست که بر روی ایشان بسته ام
بدست تعدی مکنشای اگر نه این بود که این حرکت نخستین
لغزشی است که از تو وقوع یافته هر آینه تورا از مرتبه فرزندی
انداختی و مورد عبرت دیگران ساختی **تمیم** بعد از آنکه
آنحضرت والی را بر عایت جانب انصاف نسبت بنفس خود و
اقارب و اقرب و مخصوصان خود امر فرموده اند در مقام
تخذیر و تحویف وی از مخالفت آن بیان این معنی نموده اند که اگر
والی در مراعات شیوه انصاف بطریق مذکور شده ها و ن
ناید ظلم بر بندگان خدای سبحانه نموده خواهد بود و هر کس
ظلم بر عباد الله نماید خدای عز و جل خصم او گردد و هر کس خدا
عز و جل خصم او باشد حجت او در هنگام حاجت باطل و غایت

کار او بدست منی خدای عز و شانده آید کرد تا وقتی که از کرد خود پشیمان
 و نادام کشته توبه و انابت نماید و گفت استغاثه و استغفار بکند
 ملک غفار بامید عفو و رحمت کشاید زیرا که نیست از برای
 تغییر نعمت و تعجیل عقوبت خدای تبارک و تعالی سببی قویتر از
 سلوک بوادى مظلوم و عدوان و عدول از جاده مستقیمه
 عدل و احسان بجهت آنکه خدای سبحانه شنونده شکوه مظلومان
 و داننده کرده ظالمان است پس بعدل میانده ایشان حکم فرماید
 و تغییر نعمت خود از ستمکار نموده او را عقوبت نماید **تحدیر عن**
الظلم ظلم حجابی است ظلمانی میانده خلق و حق که جز برفع آن بخیر
 رحمت و رضوان حضرت رب العزت نتوان رسید و بدون انظار
 آن در هیچ وقت و زمان با امانت حکومت را بدوش همت نتوان
 کشید خدای سبحانه و تعالی در کتاب کریم فرموده **وَاللَّهُ لَا يُجِبُ**
الظالمین و خدای دوست نمیدارد ستمکاران را و از حضرت
 سید البشر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود **اتقوا الظلم**
فانه ظلمات یوم القیمه پیرهنیز بیدار ظلم پس بدستی که ظلم ظلمت هات

در روز قیامت **ه** و از حضرت امام صادق و راهنای خلافت علیه
 الصلاة والسلام مرویت که فرمود من ظلم مظلما اخذ بها فی
 نفسه اوفی ماله اوفی و لکن هر کس اقدام نماید بستی گرفتاری بشود
 بسبب آن ستم در نفس خود یا در مال خود یا در فرزند خود **ه**
 و از حضرت امام باقر و نور باهر علیه اشرف الصلاة والسلام
 مرویت که فرمود ما یاخذ المظلوم من دین الظالم اکثر مما یاخذ
 الظالم من دنیا المظلوم آنچه میگیرد مظلوم از دین ظالم بیشتر
 از آنچه میگیرد ظالم از دنیاى مظلوم **کلام لطیف** یکی از ظلم
 عمال بنی امیه مردی بیگانه را در معرض تهدید و تخویف در آوید
 باو گفت زود باشد که تورا بقتل رسانم و اولاد تورا اسیر کنم و
 مال تورا بگیرم آمد در جواب گفت زود باشد که من دین تورا
 غارت کنم و آخرت تورا خراب نمایم خدای سبحانه را با تو دشمن
 سازد **من محاسن الحکم** حکما گفته اند هر عاملی که ظلم را شعار
 خود سازد عالمی را در روطه هلاک اندازد و هر جا که
 چشم از حق پوشد در تخریب بنیان دولت خویش کوشد **ه**



و یکی از اعمال از داناتی و صبیحتی طلبید گفت ظلم بر بندگان خدای
 سبحانه و رومدار که تیرهای سحری خطا نمیشود خصوصاً آنچه
 از دلهای شکسته برون آمده باشد و حکیمی حاکی را بپندارد
 گفت زهار بظلم و ستمکاری اقدام نمایی که هم درد دنیا میجوید
 مواخذه و بازخواست سلطانی و هم در عقیقتی مورث عقوبت
 و عذاب ربانی است و از سخنان بعضی از ملوک است هر اثر
 می آید که ستم کم بر کسی که او را باری دهند غیر خدای سبحانه
 نبوده باشد و یکی از پادشاهان گفته که من امیدوارم بیک
 مظلومی که او را اعانت کرده ام بقدری که میترسم از دعای
 ضعیفی که برو ظم نموده ام و منقولست که انوشیروان را
 معلی بود که در ایام صغر بتعلیم و تادیب و قیام نمودی روزی
 معلم او را بدون تقصیری آزار نمود انوشیروان این معنی را در دل
 ذخیره کرد چون بر تبه سلطنت و پادشاهی رسید روزی معلم
 را طلبیده از او پرسید که چه چیز ترا بران داشت که در روزی
 از روزهایی که بتعلیم من قیام داشتی بر من ظلم نمودی و مرا بچ

تقصیر مورد آزار ساختی معلم گفت ای ملک چون امید آن شدم
 که تو بعد از پدید بر تبه پادشاهی برسی خواستم که ترا طعم ظلم
 بچشتم تا در ایام سلطنت بظلم اقدام ننمایی و طریق عدل و شفقت
 نسبت بخلاق مسلون داری انوشیروان او را بر این معنی تحسین
 بسیار نمود **تخریص علی العدل** عدل نوری است روشن که جز
 بفروغ آن راه سلطنت و فرمانروایی نتوان پیمود و رکنی است
 محکم که قواعد حکومت و پیشوایی جز بر آن بنا نتوان نمود خصوصاً
 کرامت جاودانی بر عایت آن منوط و منیل محبت ربانی با قلمت
 آن مربوط است **حق سبحانه و تعالی در کتاب مجید فرموده**
إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ بدستی که خدای دوست میدارد عدالت
 کشدگان را و از حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله روایت
 شده که فرمود عدل ساعه خیر من عبادة سبعین سنة عدالت
 نمودن در یک ساعت بهتر است از عبادت کردن در هفتاد سال
 و از آن حضرت صلی الله علیه و آله نیز روایت که فرمود **أقرب الناس**
إلی الله سبحانه من عمل بالعدل نزدیکترین مردمان بر رحمت خدا

سجانه آنکس است که عمل کند بعد از آن **و از حضرت امام المقتدر**
 صلوات الله وسلامه عليه مرویت که فرمود لیس ثواب عند الله
 سجانه اعظم من ثواب السلطان العادل نیست هیچ ثوابی نزد خدا
 بزرگتر از ثواب سلطان عادل **و از کلمات عاده آنحضرت است**
 من عمل بالعدل حضر الله مملکه هر کس عمل کند بعد از آن نگاهدار
 خدای ملک او را **و از حضرت امام صادق و کاشف استار**
 حقایق علیه اشرف الصلاة والسلام مرویت که فرمود اتقوا
 الله واعدوا فانکم تعینون علی قوم لا یعدون بهتر سید از خدای
 و عدالت کنید در میان مردم پس بدستی که شما عیب میکند بر
 گروهی که عدالت نمیکند **حکم نافعه** حکما گفته اند از برای حسن
 افاضه عدل همین معنی کافیت که کل جمیع اهل عقل از فزوق
 مختلفه بنی آدم بر فضیلت و شرافت آن مستحق و سلسله تمدن
 و تعیش نوع انسان در اقطاع و اقطاع عالم برکت اقامت آن
 منظم و مستحق است **و بزرگی گفته سر آنکه در حدیث ورود یافت**
 که عدالت یک ساعت در میزان اعمال ارجح است از عبادت هفتاد

ساله آنست که نتیجه عبادت جز بنفس جا بدین رسد و فایده عدل بخا
 و عام و خرد و بزرگ عاید کرد **و از بعضی اعلام نقل کرده اند**
 که میگویند که اگر مردم آنم که یک دعای من با سجاوت مقرون
 خواهد بود آن دعا را در حق پادشاه کم که خدای سجانه او را
 بعد مایل سازد زیرا که نفع آن بعموم خلایق خواهد رسید
 و مردم عای دیگر کم نفعش بعضی مردم عاید خواهد شد **و**
 از سخنان بعضی اکابرست خدای سجانه بمقتضای حکمت بالغه
 ملوک را بلذت عدل که هیچ لذتی از لذات دنیا با آن برابری نمیکند
 اختصاص داده تا ایشان بسایر لذات میل نکرده باین یک لذت کفا
 نمایند زیرا که چون نفوس ملوک بزیاد قوت و شرافت آراسته است
 میل نمی نمایند مگر چیزی که در نظر عقل شریفتر و در میزان اعتبار
 سنگین تر باشد **و یکی از بزرگان بفرمانروای گفت ای ملک**
 چون خدای سجانه ترا مملکتی عظیم ارزانی داشته **و تابع سلطنت**
 و فرمانروایی بر سر گذاشته **باید که شکر این نعمت عظمی بجای**
 آوری تا خدای سجانه آنرا زیاد نماید زیرا که زیادتی نعمت یاد ای

شکرگزاری منعم مقرون است و شکرگری که در برابر چنین نعمتی
 بزرگ جلوه تواند نمود جز اقامت مراسم عدل و احسان که نفع
 آن بعموم خلق الله میرسد نتواند بود. و یکی پادشاهان از حکیم
 وصیق طلبید حکیم گفت ای ملک چنانچه در دنیا خدای سبحان
 ترا پادشاهی داده سعی کن که در آخرت نیز بر مرتبه پادشاهی
 ارزانی دارد تا حال دنیا و آخرت تو یکسان باشد پادشاه گفت
 این معنی چگونه دست دهد گفت بر رعایت شیوه عدالت نسبت
 بخلق زیرا که چون در دنیا با خلق عدل نای ایشان در آخرت
 همگی بتو کر و بیده اظهار رضامندی و خوشنودی نمایند و چون
 خدای سبحان بندگان خود را که در دنیا بتو سپرده راضی و شاد
 بیند از تو راضی و خوشنود گردد و بدرجه عالی کرامت رسد
من ملوک الکلام از اسکندر منقولست که میگفته من روزی
 را که در آن بدادرسی مظلومی مشغول نگردم از عمر خود حساب
 نمی نمایم و از سخنان بعضی ملوک است لذت ما پادشاهان
 مختصرست در عدل نمودن زیرا که در لذتهای دیگر سایر رعایا

با ما شریکند. و گویند که یکی از اعظم ملوک که همگی اوقات خود
 را صرف دادرسی مظلومان می نمود گفتند چرا این مقدار ریخ
 بخود میرسانی و اوقات خود را بعیش و راحت نمیکذرافی.
 پادشاه در جواب گفت عجب میدانم از شما که باین سخن زبان
 کشاید من چگونه پادشاهی را که هیچ کس غیر من قیام با آن نتواند
 نمود بگذارم و بچیزی که هم خلق را آسانی میدهد است اشتغال
 نمایم. و از سخنان نوشیروان است مملکت را بعد از باید نگاه داشت
 زیرا که عدل حصار دیت محکم کند آب آرزای در آورد
 و نه آتش دران کارگر شود و نه منجیق آنرا خراب سازد. و از
 محاسن سخنان او شمرده اند پادشاهی بیشتر نیست مگر بلبشکر
 و لشکر جمع نکرد مگر بال و مال حاصل نشود مگر از مملکت
 و مملکت نظام نیابد مگر بر رعیت و رعیت تحصیل نتوان نمود مگر
 بعدالت. و گویند یکی از ملوک که هموان بتعمیر ده های مردم
 قیام نمودی بسیار معر و کهن سال گردیده بود چنانچه مردم
 آن زمان از درازی عمر او تعجب مینمودند در آخر عمر خود فرزندان

۱۰۵
خود را طلب نموده با وصیت کرد که ای فرزندندکافی بسیار
عزیز است و آنرا بخیر این و ذخیره دنیا توان خرید بلکه بیاید چیزی
خریداری آن میسر است چون رفتن من نزدیک شده میجو آنرا
تو بگویم تا چنانکه من زندگانی خود را با آن خریدم تو نیز زندگانی
خود را با آن خریداری نای فرزندگفتی پدر آنچه فرماید بیع
اطاعت پذیرم پادشاه گفت ای فرزند بدان که زندگانی با قیمتی
سوی عدالت نیست و چیزی دیگر خریداری آن میسر نه زیرا
که خداوند خدای خلق همه زندگانی ترا از خدای سبحانده میخواهند
و در میان ایشان دوستان خدا بسیارند و خدای سبحانده دعوت
دوستان خود را در نمی نماید بعد از آن فرمود که این شخص را بر لوح
طلا نقش کردند و بفرزند خود سپرد **من محاسن الانار** آورده اند
که یکی از قاصد روم فرمود که نامهایی که ملوک و پادشاهان
اطراف و اطراف آبا و اجداد او نوشته اند در یکجا جمع نموده نظر
اورسانند چون نامها را در کتابی نوشته نظر اورسانند مشغول
بمطالعه آنها کردید و روزی در اثناء مطالعه چند نام از پادشاه

۱۰۶
فرنگ نظر اورسید که با آبا و اجداد او نوشته بود و از آنجا معلوم
نمود که در زمان سلطنت آن پادشاه آنقدر امتداد یافت که چند
کس از آبا و اجداد او پادشاهی کرده بودند این معنی موجب تعجب
قیصر گردیده از اعیان سلطنت خود از سبب این معنی سؤال کرد
ایشان بعضی رسانیدند که ما میدانیم که ملوک فرنگ را در
پادشاهی پایندی هست و عمر ایشان دراز می باشد لیکن جهت
آن بر ما ظاهر نیست قیصر فرمود که ما را بجهت تحقیق و تفتیش
این معنی فرستادن ایلیچی بان دیار در کارست پس ایلیچی تعیین کرد
و نامه پادشاه فرنگ نوشته در طی آن از سبب پایندی دولت
و درازی عمر ملوک آنجا سؤال نمود ایلیچی روانه مقصد گردیده
چون وارد بلاد فرنگ شد و پادشاه آنجا از رسیدن او آگاهی
یافت او را بارگاه خود طلب نمود ایلیچی مجلس پادشاه فرنگ در آمد
بعد از ادای تبحر نامه را رسانید پادشاه فرنگ نامه را خوانده
بر سر ریخود گذارد بعد از چند روز ایلیچی بجهت طلب جواب نامه
بارگاه پادشاه آمده چون پادشاه او را دید گفت چنان است

که بجهت جواب نامه فیصل آمده ای بلی گفت آری پادشاه گفت درختی
 کهن سال در در بستانه ماهست هرگاه آن درخت از پای هدایه
 ما جواب نامه را نوشته تو خواهیم سپرد که بقیصر رسائی ایلی
 این معنی را شنید بسیار ملول گشته با خود اندیشید که درختی قوی
 که ریشه آن چون اساس سلطت پادشاهان عادل در زمین
 محکم گشته چگونه بدون سببی از پای در خواهد آمد با لظروقه
 این معنی را بر خود کوار ساخته منتظر افتادن آن درخت می بود اندک
 زمانی که برین گذشت آن درخت بدون سببی از پای درآمد ایلی
 چون این معنی اطلاع یافت نزد پادشاه آمده عرض نمود که درخت
 معهود از پای درآمد اکنون باید که پادشاه بوعده خود وفا
 نموده جواب نامه را بمن بپارد که بقیصر رسائی پادشاه گفت جواب
 نامه تو همین است که بدیده بصیرت مشاهده نمودی هرگاه تو
 یک نفس بودی و توجه نفس تو این کار کرد که درختی کهن سال
 را از پای در آورد هرگاه نفوس خلقی کثیر متوجه امری باشد
 چگونه خواهد بود پادشاه خود عرض کن که ما با مردم طرف

عدل مسلوب داشته امرا و عمال و کارکنان خود را از ظلم و ستم
 منع مینماییم و اگر احدی از ایشان جرات بر ستمکاری نماید او را
 مورد سیاست میسازیم و از بخت نفوس خلابی تو هم متوجه
 درازی عمر و پایداری دولت ماست و شمار عایت جانب عدل
 ننموده و لایه و عمال خود را بر ظلم و ستم دست میدهند و اگر کسی
 از ایشان تعدی بر رعیت نماید او را تادیب و تنبیه نمی نماید
 و ازین راه نفوس مردمان متوجه تغییر دولت و تقلیل مدت
 ملک شاست لاجرم هر چه نفوس خلابی بان توجه یابد
 بجز وجود آید و هر چه که همت مردمان بان تعلق گیرد بر نصیر
 ظهور جلو نماید پس ایلی را رخصت داده گفت میخواهم یک سخن
 دیگر از من بقیصر رسائی ایلی گفت که راست آن سخن گفت بقیصر
 بگوی هر کس در تعمیر دولت تو کوشد در تعمیر حال او بکوش و هر کس
 در تخریب دولت تو کوشد در تخریب حال او بکوش که زنده و خلاص
 قانون پادشاهی همین است ایلی از بلا و فرنگ روانه خدمت فیصل
 کردیده نامه و پیغام را رسانید و فیصل آن سخنان را بشنید قبول

نموده دستور العمل مهابت را بر سر ملت کرد اینست **تتمیم** باید که ولایت و
 حکام را کفایت نکند بآنکه خود بر رعیت ظلم نمایند و قانع نشوند
 بآنکه نفس خویش را بر زیور عدل و انصاف آریند بلکه باید ضبط
 ولایت و سیاست مملکت بر وجهی نمایند که عموم خلق از بیم ایشان
 ظلم بر یکدیگر نتوانند نمود و راه تعدی و تغلب بقدر جواز
 نتوانند پیمود زیرا که هر چه در مملکت واقع شود چون از قصور
 ضبط و سیاست ایشان بوده باشد در روز قیامت از ایشان سؤال
 خواهند نمود چنانچه از حضرت سید الاوصیا صلوات الله
 سلام علیه روایت شده که فرمود اتقوا الله فی عبادته و بلاده
 فانکم مسؤلون حتی عن البقاع و البهایم بر همینید و برترید
 از خدای در آنرا رسائید ببدنک ان او بناحق و خراب ساختن
 شهرهای و بظلم و جور زیرا که شما بر سید میشوید روز قیامت
 از هر چه نسبت عباد و بلاد و سایر آفریدههای خدای عزوجل
 بجای آورده اید حتی از بقعها و چهارپایان و آورده اند که عین
 عبدالعزیز را بعد از وفات در خواب دیدند و از حال او سؤال

کردند گفت یکسال مرا از حرم رحمت دور داشتند بجهت آنکه
 سوره اخی در پیل بر سر سید بوده و کوفسندی پای در آن سوره
 لایق بود بخرجه شده بود با من عتاب کردند که چون مصالح
 خلق در عهد اهما مریو بود چرا در ضبط و نظم امور تهاون
 کردی لاجرم باید که همگی همت فرمائید و ایان مصر و وفای آن
 بوده باشد که در مملکت ایشان هیچ یک از خاصان و لشکران
 و رعایا بر دیگری ظلم و تعدی نتواند نمود و حصول این امر و وفای
 بر آنست که بقدر وسع و امکان در تقویت و معونت ستم
 رسیدگان و قنیه و نادید ستمکاران کوشند تا ظالمان از
 قهر و سطوت ایشان ترسکار و مظلومان بلطف و رأفت
 امیدوار بوده باشند چنانچه از حضرت سید الوصیر صلوات
 الله و سلام علیه مرویت که فرمود الضعیف عندی قوی
 حتی انصف له و القوی عندی ضعیف حتی انصف منه
 ضعیف نزد من قوی است تا آنکه بگیرد او را از قوی و
 قوی نزد من ضعیف است تا آنکه بگیرد او را از ضعیف و گویند

ارسلو باسکندر وصیت کرد که باید ضعفا از تو در امن باشند
 تا عرض حاجت خود توانند کرد و اقویا از تو در بیم باشند تا اعدا
 بظلم نتوانند نموده و یکی از ملوک را پرسیدند که چه چیز دوست
 چیزهاست نزد تو ای ملک گفت هیچ دوستی از آن ندارم که
 شب ضعف او ستم رسیدگان از من در امن باشند و اقویا و ستمکاران
 در بیم و حکما گفته اند بدترین ولایه آنکی است که بیگانهان
 از او در بیم و نگاه کاران از او بیم باشند **من حسن الرعی و الشیاء**
 آورده اند که سلطان ملک شاه سلجوقی روزی بر کار زاینده
 رود شکار میکرد زمانی بجهت استراحت در مرغزاری فرود آمد
 از ملازمان او غلامی که حاجب خاص بود بدی در آمده کاو
 دید بر کارجویی مجرب فرمود تا آنرا ذبح کردند و قدری گوشت
 از وی کباب کردند و آن کاو از آن عجزه بود که معیشت او با
 چهار بیغم که داشت از شیر او حاصل میشد چون از آن واقعه
 خبر در ارشاد خود بیخبر گشت بیامد بر سر پل که گذرگاه سلطان
 بود منتظر بنشست تا ططنه دولت ملکشاهی رسید چیت

و عنان مرکب سلطان بگرفت همان غلام حاجب تا آنکه بر
 آورد و خواست که او را منع کند سلطان گفت که **بجز آنکه**
 مظلوم و بیچاره می نماید تا بنکر که تظلم او چیت و داد او
 از دست کیست پس روی به پیر زن آورد که سخن گوی پیر زن
 بحکم آنکه زبان مظلوم در از دست و دستش کوتاه زبان بگشا
 که ای پسر ارسلان کرد ادمن بر سر پل زاینده رود ندهی سخن
 و جلال احدیت که بر سر پل صراط تا انصاف خود از تو ستانم
 دست مختصم از ادمن تو کوتاه نکم نیک اندیشه کن که ازین
 دو سر پل کدام اختیار میکنی سلطان ازها بت این سخن پشیمان
 شد و گفت نهار ای مادر من طاق جواب آن سر پل ندار
 که بر تو ستم کرده است صورت باز نمای تا داد تو از دست نام
 پیر زن گفت ای ملک همین غلام که بحضور تو از یانه عقوبت
 بر سر من کشید چشمه عیش مرا مکدر ساخته است و کاوی که
 معیشت من از شیر او مهیا شدی بگشته و کباب کرده سلطان
 ملکشافرمود تا غلام را عقوبت کردند و عوض ماده کاو

او هفتاد و کاوا از حلالترین وجعی بدود اند و بعد از چندگاه
 که سلطان وفات یافت پیرزن هموز در حیات بود نیم شبی
 بسر بر او آمد و روی نیاز بقبله دعا آورده گفت الهی این بنده
 تو که درین خاکست وقتی که من در مانده بودم دست من گرفت
 حالی او در مانده است تو بگره دستگیری او کن من بچاره بودم
 او باضعف مخلوقیت خویش بر من بخشود این زمان او بچاره است
 تو با قوت خالقیت خود بر او بخشای یکی از جمله عباد سلطانی
 را بخواب دیده از او پرسید که خدای سبحان به توجه کرد گفت
 اگر دعای پیرزن داد خواه بفریاد من نرسیدی از جنکال
 عقاب عفویت خلاصی ممکن نبود **ومن ذلک** گویند ترکی سپا
 از جمله لشکر بان سلطان محمود در گوشه تختگاه غریب بود
 نیم شبی بخانه درویشی شتافت و بعنف و تعدی آن بچاره
 را از خانه خود آواره ساخت و اهل بیت او را جبراً تصرف
 نمود آن درویش در پیش سر اسیر گشته بداد خواهی بدنگا
 پادشاه شتافت اتفاقاً سلطان را در آنوقت چون بخت

این داستان مشهور
 به حقیر است

مقبلان بیدار یافت و شمشیر قصه بر قصه خود تقریر نمود
 سلطان از استماع آن شکایت بر نکایت چون شمع بر آفر و خسته
 گریبان گشت و بغایت متاثر گردید و آن ستم رسیده را با فاضله
 عدالت مستظفر و امیدوار کرد ایندو گفت اگر دیگر بار آن
 نابکار با این قباحت اقدام نماید مرا بخریدار کرد ان تا دضع شتر او
 نمایم درویش بخانه خود روان گردید بعد از سه شب باز آن
 تیره روز کار بخانه آن بچاره آمد آن غم دیده همان لحظه
 بدنگاه پادشاه شتابید و صاحب تاج و تخت را از حقیقت
 حال آگاه کرد ایندو سلطان فی الفور با معدودی چند از محضو
 بخانه آنمزد شتافت و آن ظالم ستمکار را در آنجا یافت در میان
 درویش را با طغنائی سراج مأمور کرد ایندو و شعله شتران حیات
 آن سر حلقه شتر را با آب تیغ سیاست فرو نشاند بعد از
 آن چراغ طلبید و روی مقتول را دید و سجده شکر بجای آورد
 بعد از آن بان درویش گفت که از جنس خوردنی هر چه داری
 بیا و آن فقیر قدری نان جو و سرکه نزد سلطان آورد سلطان

برعت تمام از آن خشک نان تناول فرمود و بعد از رفع سفره
میزبان را عذر خواهی نمود و اراده رفتن کرد آندو پیش زبان
بدعا و ثنای آن سلطان عاقبت مجبور گشته از روی ابتهال و
تضرع سؤال کرد که موجب نشاندن چراغ در اقل و طلبیدن
آن در آخر و دیدن روی آن شخص و بجای آوردن شکر و برعت
کردن بنان خشک چه بود سلطان در جواب او گفت که چون
این قضیه از تو مسموع شد بخاطر مر رسید که بغیر از اولاد من
دیگری را این جرات نخواهد بود که باین امر شنيع اقدام نماید
آنکه حکم بنشاندن چراغ واقع شد بنا بر آن بود که مباد او
فرزند من باشد چون روی او را به بینم محبت پدری مرا از دفع
او مانع آید و خلاف عدالتی از من وقوع یابد چون بعد از دیدن
روی او معلوم شد که بیگانه است بفرمانده سجده کردم و چون
از آن شب که این خبر بمن رسانیدی تا حال از غم و غصه چیزی
نخورده بودم لاجرم خوردن فی طلبیدم و تسکین جوع نمودم
خاتم هرگاه نیت ملوک و پادشاهان و امر و احکام و کارکنان

ایشان مصروف با فاضله آثار عدل و از احد رسو و ظلم بوده باش
صورت این معنی در حرآت حصول با حسن و جوی خلق ظهور نماید
و بحض حسن نیت و صدق طوینت ایشان خوب بماند و تعالی بر روی
خلق ابواب نعمت و رحمت گشاید و از ظرائف حکم حضرت سید
الاصیاء صلوات الله و سلامه علیه است استغن عن العدل
فی الرعیة بحسن النیة بی نیاز شو از عدل نمودن در میان رعیت
بد نیکی نیت یعنی چون نیت تو خیر باشد ظلم در میان رعیت
که واقع شود پس حاجت تو بعد از کار فرمودن کمتر گردد و انان
است اذا تغیرت نیة السلطان تغیر الزمان چون تغییر یا نیت
پادشاه تغییر یا بدو روزگار و حکما گفته اند هرگاه باطن پادشاهان
نیکی باشد ظاهر خلق نیکی گردد زیرا که باطن نیکی بمنزله چراغیت
روشن که از جای خود حرکت نیابد و پرتو آن بهر جای و مکان
تابد و گویند که یکی از ملوک هند از بزرگی پرسید آیا ممکن است
که پادشاهی نیکی او بجهت خلق الله رسد آن بزرگ گفت ممکن است
لیکن نه بدست و نه بزبان و نه به مال بلکه بدین زیرا که چون در

دل جبر مخلق الله خواهد پس نیکی همرايشان رسانیده باشد
وگویند که در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز شبانی در حوا
کوفه بود که هرگز از کرکان بکوسفندان او ضرری نرسید
شبى که کى چند بکوسفندان او روی گذاشته چند کوسفند
او را ضایع کردند چون صبح شد و شبان برین حال اطلاع یافت
بمردم خود گفت من چنین می یابم که عمر بن عبدالعزیز درین
شب وفات یافته گفتند آنچه راه میگوی این را گفت ازین راه
که چون نیت او خیر بود از آنوقت که خلیفه گردیده تا امشب
هرگز از کرکی بکوسفندان من نکندی نرسیده بود اتفاقاً بعد
چند روز خبر وفات عمر بن عبدالعزیز با آنجا رسید چون حسنا
کردند در همان شب وفات یافته بود **تمثیل** شبانی را دیدند
که در میان کوسفندان او کرکان بودند و آسبی بکوسفندان او
نمیرسانیدند گفتند ای شبان از چه زمان کرکان با کوسفندان
توصلی نموده اند گفت از آنوقت که شبان با خدای سبحان صلح
نمود **من آثار حسن النیة و خیرها** آورده اند که قباد پادشاه

روزی در شکار از لشکر جدا افتاد و هوا گرم شد و از تشنگی چلای
گشت هر طرف میگردید و سایه و سرچشمه میطلبید از دور
سیاهی بنظرش درآمد مرکب بد آن طرف را ندیدیم کهنه دید در
میان بادیده زده اند پیر زنی با دختر خود در میان آن نشسته
چون قباد بر رسید آن زن از خیمه بیرون دوید و عناقش گرفته
فرود آورد و ما حضری که داشت پیش او گذاشت قباد
تاول نمود و آبی بیاشامید خواب برو غلبه کرد چون از خواب
برآمد بیکاه شده بود شب هم آنجا اقامت نمود نماز شام کاوی
از صحرا بیامد و دختر آن زال آنرا بدو شید شیر بسیار حاصل
شد چنانچه قباد را عجب آمد و با خود گفت این جماعت بجهت آن
در صحرا نشسته اند تا کسی بر سر ایشان اطلاع نیابد هر روز
قدی بسیار شیر از کاوی میگیرند اگر هفته بگردد و نبلط
دهند مال ایشانرا خلی نمی رسد و خزانده را تو فیر حاصل میشود
نیت کرد که چون بدار الملک رسانم مواضعه بر رعیت
هدد چون صبح شد دختر کاو را بدو شید و فریاد بر آورد

و پیش مادر دودید که ای مادر روی بدعا آور که پادشاه ما
 نیت ظلم کرده است قباد تعجب نمود و گفت از چه دانستی گفت
 هر با ممداد کاوما بسیار شیر دادی امروز ایقتدیش ندا گفتم
 که پادشاه نیت بد کند حق سبحانه و تعالی برکت بردارد قباد
 گفت راست گفتمی و آن نیت از دل دور کرد و گفت بر سر کاو و خورشید
 رو و آنرا بار دیگر بدوش دختر برخواست و دیگر باره کاو را
 بدوشید شیر بسیار حاصل شد بار دیگر پیش مادر دودید
 مرزده بیکو نیتی پادشاه بوی رسانید و در همین معنی نقل
 کرده اند از بهرام کور که وقتی در هوای گرم بد باغی رسید پیری
 که باغبانی آنجا کردی حاضر بود گفت ای پیر درین باغ اناوش
 گفت آری بهرام فرمود که قادی آب نار بسیار پیر برت و فی الحال
 قادی بر آب نار کرده بیرون آورد بهرام بیانش امید و گفت ای
 پیر سالی از این باغ چند حاصل میکنی گفت سیصد دینار گفتم
 بدیوان خرلیج چه میدهی گفت پادشاه ما از جهت درخت
 مالی نمیکند بهرام با خود اندیشه کرد که در مملکت من باغ

بسیار و درخت بی شمار است اگر از حاصل باغ نیز ده یک بدیوان
 دهند مبلغی حاصل میشود و رعیت را نیز چندان زیانی نمیرسد
 بعد از این بفرمایم تا خراج از محصول باغات نیز بگیرند پس
 باغبان را گفت قادی دیگر آب نار بسیار باغبان رفت و پس
 از مدتی قادی آب نار آورد بهرام گفت ای پیر نوبت اول رفتی
 و زود آمدی و این نوبت انتظار بسیار دادی و بر این آب
 نیاوردی پیر ندانست که آن سوار بهرام راست گفت ای جلین
 گناه از من نبود از پادشاه بود که درین وقت نیت خود را تغییر
 داده و اندیشه ظلم نموده لاجرم برکت از بیوع بیرون رفتن من
 نوبت اول از یک انار از همه آب گرفتم و این نوبت از ده انار بر این
 حاصل شد بهرام ازین سخن متاثر گشت و آن اندیشه را از دل
 بیرون کرده گفت ای پیر بکار دیگر مقداری آب نار بیاور پیر
 باغ درون رفت و بزودی بیرون آمد و قادی پرازان انار
 بدست بهرام داد و گفت ای سوار عجب حالتیست که باز پاد
 مانیت ظلم را تغییر داده و فی الحال اثر برکت ظاهر شده از یک

انار اینه آب حاصل کشت بر امر صورت حال با ببرد در میان نهاد
 و فتنه نیت خود و تغییر آنرا با نکفت و این اثر بر صحنه روزگار باقی
 ماند تا سلاطین از آن پند پذیر شوند و نیت بر صلاح رعیت صورت
 دارند **مقاله فم** ولیکن احب الامور اليك وسطها في الحق
 واعتمها في العدل واجمعها الرعي فان سخط العامة
 و سخط برضی الخاصة وان سخط الخاصة يغتفر مع رضی العامة
 وليس احد من الرعية انقل على الوالى مؤنة في الرضاء و اقل معونة
 له في البلاء و اكره للاضاف و اسأل بالاحاف و اقل شكر اعند
 الاعطاء و ابطأ عند المنع و اضعف صبرا عند ملات الله
 من اهل الخاصة و انا عمود الدين و جماع المسلمين و العدة ^{عده} للامة
 العاتية من الامة فليكن صغولك طم و ميلك مع **تبيين** امر فرموده
 آنحضرت و الى ما در رينقاله بدو چیز **اول** آنکه همت بر مراعات
 امری کارد که بطریق حق و صواب که واسطه میان طرفین ^{بطریق}
 و حد افراط است اقرب و امیل و در مراعات قانون سونیت و
 عدالت و ملاحظه رضا و خشنودی طبقات رعیت اعم و اشمل

بوده باشد زیرا که اگر خاصه را با ستاله و امتیضا مخصوص
 سازد دلهای عامه از او برمد و برضامندی خاصه تلافی و
 تدارک آن نشود **حکمه** حکما گفته اند و الی بمنزله ابر بارنده است
 و چون از فیض ابر بارنده بهره بقبها و زمینها میرسد و هیچ کس
 و سر زمین از نزول باران آن بی بهره نمی ماند باید که اثر عدل
 و الی نیز بهره رعیت از خاص و عام فراخور مرتبه هر یک عاید
 گشته هیچ یک از اصناف خلق از فواید رحمت او محروم و بی نصیب
 نباشند زیرا که از فواختر خواص و بی بهره ساختن عوام
 مفاسد بسیار ناشی میشود **دوم** آنکه میل بجانب عامه نموده
 در استرضاء و استمال قلوب ایشان کوشند و خلل ناخشنودی
 خاصه را بچشنودی ایشان بوشند زیرا که ایشان بمنزله ستون
 دین و نظام امور مسلمین اند بی معونت این زمره بنیاء اسلام
 استحکام نیابد و بدون جمعیت این فرقه شمال دشمنان دین
 تفرق پذیرد پس و الی با تقویت جانب ایشان لازمه و از تقویت
 حقوق این طایفه احتراز مختم است **حکمه** حکما گفته اند عامه

تاریخ سلطنت
 شاهنشاهی
 صفویه

بمنزله اساس خانه است و خاصه بمثابة سقف و دیوارها
 و چون اساس خانه تزلزل یا بدسقف و دیوارها روی بجزای آن
 و بخت تفریر و تبیین این معنی آنحضرت خاصه را هفت خصلت
 که مقرر است عنایت و اهتمام و الی ایشان است وصف
 فرموده اند **اول** آنکه در وقت آسانی کار و کسادگی احوال مؤ
 ایشان بر والی سکن است و امور شاقه بر والی حمل می نمایند
 و توقعات بسیار دارند **دوم** آنکه در وقت دشواری کار و
 تنگی احوال والی را معونت و یاری که از ایشان آید نمایند و
 دست از دستگیری و مدد کاری او میکشند **سیم** آنکه رعایت
 انصاف و عدل را مکرر می شمارند و بحیف و میل بیشتر رغبت
 مینمایند **چهارم** آنکه چون والی ایشان را بعطایای خود نوازند در
 قیام بشکرگزاری اوقات می ورنند **ششم** آنکه چون از عطا
 والی چیزی با ایشان نرسد و والی در مقام عذرخواهی در آید
 او را قبول نمیکند **هفتم** آنکه در وقت نزول حوادث روزگار
 از طریق صبر و شکیبایی عدول مینمایند **مقاله دهم** ولیکن

چهارم آنکه بنامه و التماس آنرا
 چیزها بطلبند و طعمهای بسیار
 اند و مینمایند

بعد رعیتک منک و اشنا هم عندک اطلبهم لمعايب الناس فان
 فی الناس عیوباً الوالی اجتن من سترها فلا تکشفن عما غاب عنک منها
 فانما علیک تطهیر ما ظم لک واللہ یحکم علی ما غاب عنک فاستر
 العیون ما استطعت یستر الله منک ما تحب ستره من رعیتک
تبیین امر فرموده آنحضرت والی را در اینمقاله با آنکه از خود
 دور سازد و بدلد شتمن دارد کسی را که بجزجوی عیبهای دیگر
 قیام مینماید و زبان بهذمت و بدگویی ایشان میکشاید زیرا که
 در مرد عیبها میباشد که والی پوشانیدن آنها اولی و احق است
 از سایر خلق و عیب جوئی مردم بطریق وبال دنیا و عقبی مقرون
 و صاحبان خصلت نزد خدای سبحانده و خلق مذموم و مطعون
 است حو جل شانده در کتاب مجید فرموده ان الذین یحیون ان
 تشیع الفاحشه فی الذین امنوا کم عذاب الیم فی الدنيا و الاخره
 بدستی که آنانی که میخواهند که شایع شود کار بد و ناشایسته
 در شان آنکسانی که ایمان آورده اند مرایشانراست عذابی
 دردناک در دنیا و آخرت **ه** و از حضرت سید الانبیا صلی الله

علیه و آله مرویست که فرمود یا معشر من اسلام بلسانه ولی مخلص
 الایمان الی قلبه لاندنوا المسلمین ولا تتبعوا عورتهم فانه من
 تتبع عورتهم تتبع الله عورته ومن تتبع الله عورته بیفحده
 ولو فی بینه ای گروهی که اسلام آورده اند بزبان خود و بر
 استایمان بدلیشان بدگویی نمایند مسلمانان را و جستجو میکند
 عیبهای ایشان را پس بدستی که هر کس جستجو کند عیبهای مسلمانان
 جستجو نماید خدای عیب او را و هر کس جستجو نماید خدای عیب او را
 رسوا سازد او را اگر چه در میان خاندن خودش باشد و آنحضرت
 امام صادق و مقتدای خلائق علیه اشرف الصلاة والسلام
 مرویست که فرمود من روی علی اخیه المؤمن روایة بریدها شینه
 و هدمه مرؤته لیسقط من غیر الناس اخرجہ الله عز وجل من
 ولایتہ الی ولایتہ الشیطان هر کس که روایت کند بر برادر مؤمن
 خود روایتی که مراد او از آن روایت آشکار شدن عیب او و بر
 هم زدن مرؤت او بوده باشد تا او در نظر مردم حواری گردد و اگر
 نماید خدای عزوجل او را از دست خود و در آید در دست

نقل کلام بعضی از اعلام درین مقام گفته که چون رازده حقیقتها
 و تعالی از غایت لطف و رحمت با ظواهر طاعت و ستم عصمت
 بندگان خود تعلق گرفته پس هر کس چشم ازین معنی پوشد و در
 اشاعه عیوب و اذاعه ذنوب خلق الله کوشد در ظاهر و باطن
 خود را در معرض معارضه و مقام محاذه خدای تبارک و تعالی
 در آورده خواهد بود عصمت الله تعالی من ذلک پس باید
 که والی در مقام تخصص و جستجوی بدیهای فحاشی خلق نبوده
 باشد زیرا که او را تدارک و اصلاح آنچه از احوال ایشان
 بر او ظاهر و آشکار باشد در کارست و حکم بر امور فحاشی و احوال
 باطنی خلق هر خدای تبارک و تعالی راست **طعن ظاهر** نقل
 کرده اند که در ایامی که عمر بن الخطاب بخلاف حق و صورت
 امر خلافت بود شخصی باورسایند که جمعی در خانه خود با هم
 ناشایسته قیام دارند عمر از غایت حرص بر بخشش عیوب و
 تخصص ذنوب خلق بخاندن ایشان شتافته در رب خانه رابسته
 دیدار دیوار خانه برآمد بر آنجماعت داخل کردید و فی الفور

زبان بفتح و طعن ایشان کشود آنجا عت کفتدای خلیفه
 بناحتی اگر از مایک خطا صدور یافته تو درین حرکت سه خطا
 کرده و در هر یک مخالفت خدای سبحانه نموده اول آنکه خدای
 سبحانه منع از پنجس فرموده و تو بد پنجس اقدام نموده دوم
 آنکه نمی فرموده از داخل شدن خانه مردمان از غیر باب آن و
 تو درین باب جرأت نموده از راه بام خانه در آمدی سیم آنکه نمی
 فرموده از در آمدن بخانه غیر بدون اذن و رخصت اهل آن
 و تو بدون اذن ماد داخل شدی عمر با کمال وقاحت ازین سخن بغا
 نجل و شرمسار گردید و باید که والی چون بر عیبی از عیوب
 مردمان آگاه گردد بقدر امکان در اخفای آن کوشد تا لغت
 سبحانه عیوب او را که خواهد از مردمان مستور باشد بپرده
 لطف نهانی پوشد از حضرت سید الانبیا صلی الله علیه و آله
 روایت شده که فرمود من ستر علی اخیه ستر الله علیه فی الدنیا
 و الآخرة هر کس پوشیده دارد عیب برادر مؤمن خود را از دیگران
 پوشد خدای سبحانه عیبهای او را در دنیا و آخرت **من ستر الله**

سبحانه علی عباده از حضرت امام صادق و کاشف استار
 حقایق علیه الصلاة والسلام مرویت که فرمود که هر مؤمنی
 را مثالی در عرش هست که هرگاه مشغول میشود آن مؤمن بعبادت
 آن مثال نیز بمثل آن عبادت قیام مینماید و چون ملائکه آن مثال
 را در آن حال می بینند طلب رحمت و آمرزش بجهت آن مؤمن میکنند
 و چون مشغول میشود بمعصیتی سخن سبحانه و تعالی پرده بر
 آن مثال می اندازد تا ملائکه بر آن معصیت مطلع نگردند **من**
ستر الملوک نقل کرده اند که روزی بگرام کوریشکار رفته
 صیدی را دید با سب را از عقب او بتاخت تا آنکه از لشکر خود
 دور افتاد آنکه پپای درختی رسیده شبانی را در آنجا دید از
 اسپ فرود آمد عنان آنرا بدست شبان داد و خود بجهت
 قضای حاجت بگاری رفت چون بجا مطلقا بود شبان را
 طع ب حرکت آمده کاری بیرون آورد و شروع در قطع نمودن
 طلاها نمود بگرام با نجاب نظر کرده شبان را دید که مشغول
 ببردن بجم است ازین معنی تغافل نموده محظنه صبر کرد تا

و خوست زیرا که اگر این معنی بفعل نیاید و الی میل بجانب انقامت
 و از آن مفید است **باید آید** پس باید که چون قدرت و توانی
 کمال بابد عداوت و دشمنی زوال پذیرد چنانچه از وصایای حضرت
 سید الوصیین صلوات الله و سلامه علیه اذ اقدرت علی عدوک
 فاجعل العفو عندهم شکر القدرت علیه چون قدرت یابی بر مؤاخذ
 دشمن خود بگردان عفو کردن از او را شکر و سپاس از برای قدرت
 یافتن بر او **حکمه** حکما گفته اند چون کسی مرتبه فرماندهی باید
 و نورد اوری و بر صفحه روی زمین تابد باید که دشمنی مردمان
 را از دل ببرد و ریشه کینه ایشانرا ازینج برکند تا مردم او را
 از صمیم دل دوست دارند و تخم محبت او در زمین دل کارند
دوم آنکه بقطع اسباب کینه و رفع بواعث دشمنی پردازد
 و فرقه مفترقه اهل فساد و منبر را از ساحات حضور خود دور
 سازد زیرا که این جماعت کلزار سلطنت و فرمانروایی را خاز
 و ناموس حکومت و پیشوایی را خازند **حکمه** بزرگان گفته اند
 که باید که ولایه دوست دارند هر چه را موجب محبت و دوستی

رعیت باشد بقدری که دشمنی در اندام خود را مورث عداوت
 و دشمنی ایشان گردد **سیر** آنکه تغافل نماید از هر گفته و کرده که
 نزد او و وضوح و ظهور نیافده باشد و بر تو صدق و حقیقت آن
 بخت و دلیل بر صفت ضمیر او نیافده باشد از سخنان کابرست
 باید که عاقل شیخ تغافل را از دست ندهد و الا کل خطه از
 غصه آسایش نیافده از دست غم نرهد **مقاله دوازدهم**
 ولا تعجلن الی تصدیق ساع فان الساعی غاش وان تشبه
 بالناسحین **تیسیم** هنی فرموده آنحضرت و الی را درین مقاله
 از شتاب کردن در قبول سخن بدگوی و غماز در باره مردم
 زیرا که بدگوی و غماز خاش و بدخواست هر چند خود را مانند
 خیر خواهان نماید و سخن چینی و غمازی مردم خصوصاً **تجرب**
 نزد پادشاهان و ارباب حکم بدترین خصلتها بلکه مورث
 تولید فتنها و تغییر دولتهاست از حضرت خیر البشر صلی الله
 علیه و آله روایت شده که فرمود شتر الناس المثلث بدترین
 مردمان مثلث است کشتنای پیغمبر خدای کیست مثلث فرمود

الذی یبعی باخیه الی السلطان فیہلک نفسه ویہلک اخاه
ویہلک السلطان مثلث انگی است کہ غمازی برادر دینی خود
نزد صاحب حکم ناید پس بسبب اقدام با یعنی هلاک نموده و
تباہ ساختہ ہم نفس خود را و ہم برادر خود را و ہم صاحب حکم را
و از حکم رانفتہ حضرت امام البرق صلوات اللہ وسلامہ علیہ
است الساعی ظالم المنحی بہ خائن لمن سعی الیہ بدکوسم کتہ
مر آنکس را کہ غمازی او کرده و خیانت کندہ است مر آنکس را کہ
نزد او غمازی کسی نموده **تجدیر** آورده اند کہ در بنی اسرائیل
خشک سالی بید آمد و آثار قحط ظاهر شد حضرت موسی
علی نبیا و علیہ السلام با اشراف بنی اسرائیل باستقاب بیرون
رفتند چهار شبان روز دعا کردند اثری ظاهر نشد موسی علیہ السلام
بنالید کہ الھی چهار شبان روز است کہ دعا میکنم و مستجاب نشد
خطاب آمد کہ اگر چهل شبان روز دعا خواهی کرد مستجاب شود
شد زیرا کہ در میان قوم غازیست کہ شومی او نمیکند از دعا
بجمل اجابت برسد موسی علیہ السلام گفت خدا یا با من بجوی

کہ آن غماز کدماست تا او را توبہ دهم ندار سید کہ من غماز را دشمن
میدار و چگونہ غمازی کمزور تو نامر قور خود را بجوی تا از غمازی توبہ
کند تا او نیز در آن میان توبہ کند موسی علیہ السلام فرمود تا ہم
قور او را غمزه توبہ کردند و حق سبحانه و تعالی باران کرامت فرمود
حکمت بزرگان گفتہ اند چون کسی نزد تو گوید کہ فلان تو را چیزی
گفت یا چیزی کرد بر تو شش چیز لازم باشد **اول** آنکہ او را راست
گویندانی زیرا کہ نام فاسق است و سخن فاسق بیشتر دروغ باشد
دوم آنکہ او را منع کنی از نیمہ و سخن چینی زیرا کہ نیمہ منکرست و
فہی از منکر واجب است **سیم** آنکہ او را دشمن داری از برای
آنکہ خدای سبحانہ او را دشمن میدارد چنانچہ در خبر آمده کہ
دشمن ترین شمان نزد خدای سبحانہ آناند کہ سخن چینی میان دوستان
دشمنی می افکنند **چهارم** برادر و سلمان کمان بدنبیری کہ بعضی
کافا و زرو گاہ باشد **پنجم** تجسس آن خبر کنی کہ تجسس منفی عنہ
است **ششم** هر چه سخن چین گوید چنان کنی بزرگی گفته اگر
غماز را بخود راه ندهی از رحمت اینہا مبرہی **من ملوک الکلام**

آورده اند که یکی از ملازمان نوشیروان غمازی شخصی نزد وی
 کرده نوشیروان گفت این سخن را تحقیق میکنم اگر راست است ترا
 بسبب غمازی دشمن خواهم داشت و اگر دروغ است ترا بدین جهت
 عقوبت خواهم کرد و اگر توبه میکنی از جریمه تو در خواهم گذشت
 ملازم گفت من توبه کرده ام نوشیروان گفت من هم عفو کرده ام
 و گویند که یکی از عمال نوشیروان با نوشت که فلان خواجه از
 رعایا آنقدر مال دارد که در خزانه پادشاه عشر آن نیست ^{شده} آن
 در جواب نوشت که سپاس مرخداي را که بسبب عدالتی که از ما
 بظهور میرسد رعیت ما از ما غنی تر شده اند پس بفرمود تا آنجا
 را بسیاست رسانیدند و گویند که کسی از روی سعایت و غمازی
 بمعصم عباسی نوشت که فلان کس از معارف وفات یافته و از
 مالی خطیر مانده و یک پسر طفل دارد اگر فرمان شود که فانی
 طفل را از آن مال بگذارند و باقی بجزانده بر سرم قرض بپسارند
 چون بتم بیلوغ رسد تسلیم او شود و حال خزانه را رونقی و
 توفیری بفرسد معصم بر پشت رقعده او عبری جوابی نوشت

که ترجمه اش اینست متوفی را خدای سبحانند بیا مرزاد و بر مهال و
 میراث او برکت نکند و بتم را بلطف و رافت خود پرورش دهد
 و غماز بلغت الهی و نفرین حضرت رسالت پناهی گرفتار باد
من عواقب الغزو والتعاية منقولست که جمعی از غمازان و
 مفسدان بعرض متوکل عباسی رسانیدند که حضرت امام ^{دی} هاشم
 و راهنمای هر حاضر و بادی علیه اشرف الصلاة والسلام ^{عه} در آن
 خلافت دارد و هر زنی که شما بطریق نذر بوی میدهد هم را
 باسلحه میدهد و تمام شیعیان پدران او بدست وی بیعت
 کرده اند و عنقریب خروج خواهد کرد و فتنه عظیم خواهد
 ساخت متوکل ازین سخن بدکان کرد بده بنی سعید حاجب
 را گفت نزد بانی بیروان راه بام نیم شب بخانه هادی در آئی
 ببین در چه کارست و در رخسای او از اسلحه و ادوات سلطنت
 آنچه یابی پیش من آر سعید با چند نفر خادم نزد بانی گرفته بیا
 و بر دیوار خانه امام علیه السلام نهاد از راه بام بچند کس
 میان سرای امام آمد اتفاقاً آن شب بغایت تاریک بود سعید

نمودند که بکدام خانه در آید و چگونه تفحص حال نماید تا
 امام علیه السلام از درون خلوتخانه خود آواز داد که ای
 سعید حاجب همانجا باش تا برای تو چراغ فرستم سعید متوجه شد
 که امام از کجا دانست که من آمده ام بعد از ساعتی خادمی مرا
 چراغی برافروخت و یکدسته کلید نزد سعید پدید آورد و گفت
 امام فرموده که تمام خاهاهای ما را تفحص کن هر چه بیابان
 جنس اسلحه و آلات حرب بگیری بعد از آن نزد ما بیا پس خادم
 یک یک خانه را در کشاد و سعید بان خاها در آمد و هیچ چیز
 از آنچه می جست نیافت پس نزد امام علیه السلام آمد و چون
 بخلوتخانه قدم نهاد دید که حصیری افکنده اند و مصلائی
 روی آن کسترده امام روی بقبله نشسته و بر کنار مصلی
 شمشیری در غلاف نهاده و همیان زری در گوشه آن خلوتخانه
 افتاده امام فرمود از اسباب سلطنت درین خلوتخانه ما این
 شمشیر و این زراست که درین روزها متوکل فرستاده این هر دو
 بردار و پیش او بر تا حقیقت حال ساعیان و حسودان بر تو

شود سعید آن شمشیر و همیان را گرفته پیش متوکل آمد و وقته
 را مشروح بازگفت چون متوکل همیان را بهمان مهر خود دید بقا
 نخل و منفعل شد و از کرده خود پشیمان گشت و چندی از آن
 ساعیان و مفسدان را بسیار رسانید و ده هزار مثقال
 دیگر از خالص در همیانی دیگر کرده هر دو همیان را بخدمت امام
 فرستاد و عهد بسیار خواست **دلالة** از سخن اکابر است قبول
 کردن سخن بدگو و غماز از بدگویی و غمازی بدترست زیرا که نمودن
 راه بدنده مثل پیودن آنست و گفتن سخن زشت نمانند پذیرفتن
 آن و بدگوهر چند راست گوید باید او را مژم داشت و همت بر
 دفع قند و فساد او گذاشت **مقاله سیزدهم** ولان دخلن فی مشور
 بخیر لا یعدل بک عن الفضل و یعدک الفقر و لا جبالاً یضغفک
 عن الامور و لا حریصاً یزین لک الشره بالجور فان الخجل و الحزن
 و الحصر غرائز شتی یجمعها سوء الظن بالله **تبدیل** برهوشند
 آگاه مستور نیست که ارباب حکم و ولایه را در تدبیر مہام حکومت
 و ترتیب مصالح و ولایت مشور با عقلا و دانشوران لازم است

و خدای سبحان و تعالی پیغمبر خود صلی الله علیه و آله را بلبی
نیازی و استغنا از مشور^ه امت بجهت تعلیم و ارشاد ایشان
بمشاورت مأمور ساخته چنانکه در کتاب مجید فرموده ^{و شلو}
فی الاخر و مشور^ه کن با جماعت در کار^ه و از حکم جلیله حضرت
سیدالارواح صلوات الله و سلامه علیه است ما ضل من
استشار کره نشود آنکه مشوره کند در کارها باد بکران^ه
و از آنجمله است من شاور الرجال شاورها فی عقولها هر کس مشور^ه
کند با مردان شریک ایشان باشد در عقولهای ایشان و حکما
گفته اند هر کس مشور^ه عقلا عمل کند هرگز پشیمان نشود زیرا که
چون در امری با خردمندان مشور^ه نماید موافق مدعا صوت
نیابد اندک از عدم مساعدت تقدیر است نه از قصور تدبیر
پس پشیمانی و راز روی ندهد و هر گاه بدون مشور^ه ارباب عقل
با امری اقدام نماید نتیجه بد دهد اندک در تدبیر خطا نموده
پس در وسطه پشیمانی افتد و توبیح نفس خود نماید که چرا در آن امر
باد بکران مشور^ه نموده و از سخنان حکماست همچنانکه کسی که

کوهر قیمتی ازود رخا افتاده کرده باشد خاکی که در موضع
سقوط کوهر و حوالی آنست جمع کرده جستجو مینماید تا آنرا پیدا کند
همچنین گنجی جو یابی رای صحیح باشد باید که آرای عقلا را فراهم
آورده با یکدیگر بسنجد و رای درست را از میان آنها پیدا کرده
بآن عمل نماید و یکی از ملوک می گفته که من هرگز در امری خطا نیشود
ام که همگی اعیان سلطنت و ارکان دولت من در آن خطا با
من شریک نباشند زیرا که من هر چه کنم بعد از مشور^ه ایشان کنم
و تا رای همگی بر امری متفق نگردد اقدام بآن ننمایم و گویند که
یکی از ملوک هر گاه خواستی که بشنخیز و لایق از مملکت خود حرکت
نماید جاسوسی با نجانب فرستادی تا بر احوال فرمانفرمای آنجا
مطلع گشته از اوضاع او سد چیز معلوم نماید اول آنکه در کارها
باعقلا و اصحاب تجربه مشور^ه می نماید بانه دوم آنکه از جزئیات
احوال عمال و رعایای اطراف مملکت خود تفحص و جستجو می نماید
سیم آنکه در کارها تا امل و تانی می نماید و از تعجیل و شتاب زدن
احتراز میکند بانه پس اگر جاسوس خبر آوردی که در کارها مشور^ه

عمل میکند و از خصوصیات احوال و اوضاع و احوالات خود خبر بگیرد
 و در اجرای امور تالی و تامل مینماید متعرض ولایت او نشدنی و
 دانستی که بر و غلبه با سانی نیست و اگر خبر آوردی که بر
 خلفان عملی نماید روی بولایت او کند و مملکت او را بجز
 تصرف در آوردی پس چون زرع و فها را بایان و ارباب حکم
 را در کارها از مشوره چاره نیست و باید که مشور با جمعی نماید
 که ترغیب کنی تا از باقنای ذخائر باقیه اخرویه نه با آرد
 که تحریص نماید تا از ابراد خا از خا رف فایند دنیوی از بخت
 آنحضرت در بنقاله فی فرموده و الی را از مشور نمودن با سه
 کس **اول** بخیل زیرا که او را از افاضه فضل و احسان منع میکند
 و بلحوق فقر و حاجت تخوف مینماید **دوم** جهان و بد دل زیرا که
 او را از اقدام بر حرب و کارزار و دفع دشمنان و اشرار است
 میسازد و از جرأت در امور و جسارت بر از احد مکر و مخد
 باز میدارد **سیم** حریص بخت آنکه او را بجمع مال تحریک می نماید
 و حرص و شره را که مؤدی بجور و ستمکاریست در نظر او نیست

میدهد بعد از آن فرموده که این سه خصلت مذموم یعنی بخل
 و جبن و حرص خوبهای مختلفه است که در تحت بدکافی بخدا
 سبحانه مندرج است زیرا که کسی که داند که خدای سبحانه
 قیاض و جواد مطلق است و مقالید از اذق بدست قدرت
 اوست بخل نمی ورزد و باب اتفاق و بذل مال بر روی خلق
 نمی بندد و کسی که داند که خدای سبحانه در هر حال کفیل **حال**
 اوست و آنچه از مال خود صرف میکند عوض آن از خزانه
 جود و کرم الهی با و میرسد حرص بر انداختن مال نمی نماید
 و همت بر آذخار آن نمی کارد و کسی که داند که خدای سبحانه
 و تعالی حفیظ حقیقی است و چون خواسته باشد بندگان را
 از ضررها و آفتها حراست و نگاهبانی مینماید خود را از افتاد
 بر حروب باز ندارد و در حدوث امور هولناک او را اضطراب
 بدید نیاید **مقاله چهارم** شرو زانک من کان لا اشرار
 قبلک وزیر او من شرکهم فی الاثم فلا یکونن لك بطانته
 فاقم اعوان الائمة و اخوان الظلمه و انت واجد منهم خیر الخلف

من له مثل آرائهم وفناذهم وليس عليه مثل آصارهم واوزامهم
 من لم يعاون ظالما على ظلمه ولا اتما على اثمه او لك اخف عليك
 مؤنة واحسن لك معونة واحسن عليك عطفنا واولئك اعينك
 الفنا فاختاروا لك خاصته لخلوانك وحنانك ثم ليكن اثرهم
 عندك اقولهم بمرالحق لك واقلم مساعده فيما يكون منك مما كره
 الله لا وليانه واقعا ذلك من هو الكسب وقع **تبيين** برصفا
 ضمير صافي صاحب خرد بر تو اين معنی نافته که وزارت اعظم
 ارکان ملک و فرمانروایی و اقوی اسباب انتظام امر حکومت
 و پیشوایی است بی وساطت و زبیری خیر که بحلیه عدالت
 و انصاف راسته باشد مهمام مملکت استقامت نیابد و بدو
 معونت مشیری صاحب رأی و تدبیر که بحامد شیم و بحاسن اوضاع
 پیراسته باشد مصالح ولایت انتظام نیافته بر تو صلاح و خیرت
 بر صفحات حال رعیت نتابده از حضرت امام صادق و
 راهنمای خلائق علیه اشرف الصلوة والسلام روایت شده
 که فرمود اذ اراد الله بر عیة خیر اجعل لها سلطانا رجما

و فیض له وزیر عادل چون اراده خدای سبحان بصلاح و خیرت
 حال رعیتی تعلق یابد بکردارند فرما نفر ما برایشان پادشاهی
 مهربان و مهیا و آماده سازد از برای آن پادشاه و زبیری عا
 داد رس **حکمت شافیه** حکما گفته اند پادشاه بمنزله طبیب است
 و رعیت بمنزله بیماران و وزیر مانند واسطه میانند طبیب و
 بیماران و چنانکه واسطه میانند طبیب و بیمار اگر شفا ی بیمار
 را خواسته احوال او را چنانچه هست بطیب گوید طبیب
 موافق آن معالجه نموده حال بیمار بصلحت انجامد و اگر هلاک
 بیمار را خواهد و احوال او را بر وجهی دیگر بطیب و نا امید طبیب
 از انقراض ابد او اشتغال نماید حال بیمار هلاک مؤذی گردد
 همچنین وزیر اگر صلاح حال خلق را خواهد و احوال ایشان را چنانچه
 هست پادشاه عرض کند پادشاه فرخو را آن بتدارک و اصلاح
 پرد از دواحوال خلق نیکو گردد و اگر فساد حال مردمان را
 جوید و احوال ایشان را برخلاف آنچه باشد عرض نماید و پادشاه
 از انقراض عمل کند حال مردمان به تباه انجامد پس باید که وزیر

راستگو و متدین باشد تا آنچه موافق واقع باشد بجز پادشاه
 رساند و از آن مفسده بدید نیاید لاجرم چون راستگی و زنده
 عدل و خیر اندیشی منج استقامت امر و ولایت و میل ایشان بجان
 ظلم و ستمکاری مورث اختلال بنیان دولت است آنحضرت در
 اینمقاله فنی فرموده و الی را از آنکه وزیر سازد و اهل را از خود
 کرد اندجمی را که پیش از آن بوزارت ظلم و ستمکاران قیام و
 بمشارکت ایشان باند و ختن و زرو و بال اقدام نموده باشند زیرا
 که و الی را بفرسایند جمعی که در کار دانی و تمشیت مهاتمانند
 ایشان باشند لیکن **مختل** و زرو و بال نگشته اعانت ستمکار
 برستم نمودن و امداد گاه کاری بر گاه کردن ننموده باشند در
 عوض انکرو باسانی میسرست و چون اینجاعت را دخیل
 سازد مؤنت ایشان بر و سبکتز و معونت ایشان فر و ابهرت
 و میل ایشان بسوی او از راه اشفاق و مهربانی بیشتر و الفت و
 موافقت ایشان با دیگران کمتر باشد بعد از آن امر فرموده آنحضرت
 و الی را با آنکه ایشانرا بلا زنت و صحبت خاص خود عزت داده

در خلوقها و محفلها با خود دارد و برگزیند از میان ایشان بزیاد
 نزدیکی و اختصاص هر کدام را اقدام بکنن سخنان حق و اگر چه
 تلخ بوده باشد بیشتر و یاری دادن او و الی را در آنچه برضای
 حق سبحانه و تعالی مقرون نباشد کمتر بوده باشد خواه اینمغنی
 موافق خواهش و الی بوده باشد و خواه **نه توقیف** ملوک و **طین**
 عالی مقام و کارکنان ایشان از ولایه و امر و حکام را وجود جمعی
 که زبان بسخنان حق کشانند و راه خیر خواهی خلق را بقدم آرد
 پیماندر کارستان اذوال حکیم حضرت سید الاوصیا صلوات
 الله و سلامه علیه معدودست لآخر فی قوم لیسوا بنا صحین
 و لایحجون الناصحین نیست هیچ خیری در گروهی که نباشند
 خود خیر خواه و دوست ندارند خیر خواهان راه و از سخنان
 حکاست باید که هوشمند در خیر خواه را از نفس خود دورتر
 دارد زیرا که خیر خواه او را بنیکی راه نماید و نفس او را بیدی
 امر کند و گفته اند دوست آنست که با تو راست گوید و راه کج
 نبوید نه آنکه کج را نزد تو راست سازد و تو را در ورطه هلاک

انداخته و بزرگی را پرسیدند که از سخنان کدام بهتر است گفت کلمه حق
 که بیاد شاه عرض کنند زیرا که نفع آن تا انقراض زمان می ماند
 و گویند یکی از ملوک هرگاه خواستی که فرزندان خود را آزمایش نماید
 سخنان حق بایشان القا کردی پس هر کدام را از اجماع قبول اصغاری
 دانستی که بجزیه عقل و یکاست آراسته است و هر یک پذیرای
 آن نکستی دانستی که از مراتب عقل و دریافت چندان بهره نیافته
من ملوک الکلام از پادشاهی پرسیدند که چه کس را دوست
 داری و چه کس را دشمنتر گفت کسی را دوست دارم که سخنی بمن
 گوید که او را در آن نفعی نبوده باشد و مرا و خلق را در آن نفع
 بسیار باشد و کسی را دشمنتر دارم که نزد من زبان بسختی کشاید
 که در آن نفع خود منظور دارد و چشم از خیر من و خلق الله
 ببوشد و از سخنان بعضی ملوک است تا کسی بجهت نفع من بضرر
 خود راضی نشود سخنان حق بعضی من نرسانند زیرا که حق کوی
 بورطه خطر نزدیک و مزاج کوی از ساحت آفت دورست
 و گویند که یکی از پادشاهان روی با عیان دولت خود کرد

گفت در میان شما کسی هست که مرا از نفس خود دوست دارد هم
 گفتند ما ترا از نفس خود دوست داریم پادشاه گفت اگر دین
 سخن راست گو بودید بگفته زبان بسختی حق نزد من میکشود
مقاله پانزدهم والصق باهل الورع والصدق ثم رضهم
 علی ان لا یطروک ولا یجحون بیاطل له تفعله فان کثرة الالط
 تحت الزهو و تدفی من الغزوة تبیین امر فرموده آنحضرت و
 را درین مقاله بدو چیز **اول** آنکه نزدیک جوید و همنشین نباید با
 پیهیزکاران و راستگویان که کردار ایشان از لوث فسوق
 مبرا و گفتارشان از وصمت دروغ معرست زیر لکه
 مصاحبت انجماعت متمر رغبه طبع باخلاق کریمه و مجالست
 بدکاران و دروغ گوپان مورث میل نفس باوصاف ذمیه است
 از حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود
 المرء علی دین خلیله و قرینه مرد بر طبقه و سیرت دوست
 و مصاحب خودست یعنی خوی آدمی در غالب تابع خوی
 همنشین اوست پس اگر خوی همنشین او نیکوست او نیز خود

بسخنی که او را در مقام فخر و خود پسندی در آورد نکشید. زیرا
 که ستایش نمودن بسیار آدمی را در روطه کبر و خود بینی اندازد.
 و او را بادی بر خط عجب و غرور نزدیک میسازد **کلام رائق**
 گویند که شخصی در برابر یکی از ملوک زبان بستایش او کشود
 و تعداد شفقتها و مرحمتهای ملک بر رعیت نمود. ملک گفت
 شمارا شکر و سپاس خدای سبحان بجای باید آورد که مرا با شام نان
 ساخته و دوستی و محبت شمارا در دل من انداخته. و بر من ادای شکر
 و ستایش خدای عز و جل لازم است که شمارا از من راضی و خوشنود
 گردانده و بدین وسیله جلیله مرا بدو کرامت ابدی رسانیده
 پس باید که هیچ یک زبان جز بنمای منعم حقیقی نکشایم و انقاس
 کرامی را بر شکر حقوق آفریدگار عزت شانه مقصود داشته در سپاس
 و ستایش دیگری صرف نمایم **مقاله شانزدهم** و لایکون للحسن
 و المسیئ عندک بمنزلة سوء فان فی ذلک تزهیدا لاهل الاحسان
 فی الاحسان و تندیبا لاهل الاساءة علی الاساءة و الزم کلام
 منهم ما الزم نفسه **تبیین** فی فرموده آنحضرت و الی زاد و بیضا

از آنکه نیکوکار و بدکار را نزد خود در یک منزله دارد. و خیر خواه
 را بر بدخواه مرتبت نکند. زیرا که این معنی موجب آن میشود
 که نیکوکاران رغبت به نیکی ننمایند و بدکاران عادت میدی
 کرده از آن باز نیایند پس باید که الزام کند هر یک از ایشانرا آنچه
 الزام نموده نفس خود را بآن. و مقابله نماید آسائت را با آسائت
 و احسان را با احسان. از وصایای شریفه حضرت سید
 الوصیین صلوات الله و سلامه علیه است از جبر المسیئ ثواب
 الحسن زجر و از ارکن بدکارا بلغشیدن عوض نیکو بد نیکوکار
حکمه ملکی از حکیمی سوال کرد که بنای ملک بر چه باید گذاشت
 حکیم گفت بر نیکی کردن با خیر خواهان و بدی نمودن با بد
 خواهان. تا نیکان امیدوار گشته در نیکی آفرینند و بدان از خیر
 یافته از بدی باز آیند **محاسن الکلام** از یادشاهی پرسیدند
 ای ملک از چه چیز لذت بیشتر میبری گفت از دو چیز بزرگ
 نیکوکاران را با احسان تو آخستن. و دیگری بدکاران را از آزار تو
 ساختن **مقاله هفدهم** و اعلم انه لیس شیء با دعی الی حسن

ظن وال بر عیته من احسانه الیهم وتخفیفه المؤمنات عنهم
 ترك استكرامه ایا هم علی ما لیس له قیلم فلیكن منك فی ذلك
 امر یجمع لك به حسن الظن بر عیبتك فان حسن الظن یقطع
 عنك نصابا طویلا وان الحق من حسن ظنك به لمن حسن بلاؤك
 عنده وان الحق من ساء ظنك به لمن ساء بلاؤك عنده **تبین**
 ترغیب فرموده آنحضرت والی را درین مقاله بانکه ابواب انعام
 واحسان بر روی رعیت گشاید و تخفیف مؤنات و وضع محبت
 از ایشان نماید تا این معنی منتر حسن ظن او بر عیبت گشته از شفقت
 بدگمانی فارغ گردد زیرا که احق مردمان بحسن ظن والی کسی است
 که نسبت باو بنیکی بجای آورده باشد و احق ایشان بدگمانی و
 کسی است که با او بدی نموده باشد پس چون دوست والی گشت
 که او را با احسان خود نواخته و دشمن او آنکس که او را از نیکو
 خود محروم ساخته چنانچه از حضرت سید الانبیاء صلی الله
 علیه و آله مرویست که فرمود جُبلت القلوب علی حب من احسن
 الیها و بغض من اساء الیها خلقت دلهما جاری شده بر دوستی

آنکس که بنیکی کند با آن و دشمنی آنکس که بدی نماید با آن باید
 که با همه کس نیکی نموده دشمنان را نیز با احسان دوست خود
 کرد اند و محبت دلهما را بهترین همه ذخائر داند از کوز حکم
 حضرت سید الاوصیاء صلوات الله و سلامه علیه است
 انفع الکنوز محبة القلوب سود مندترین کنجها دوستی
 دلهاست و چون دلهای مردمان را با احسان عام با خود
 دوست سازد حسن ظن او شمول پذیرفته از بدگمانی با ایشان
 که منشا مفاسد بسیارست ساله کردد از حکم شریفه حضرت
 امام البرق صلوات الله و سلامه علیه است سوء الظن یفسد
 الامور و یبعث علی الشر و بدگمانی فاسد میسازد امور را و بر
 آنکس دشواری **حکمه** حکما گفته اند باید والی در باره رعیت
 خود بدگمان نباشد زیرا که چون با ایشان بدگمان کرد بدگمانی
 ایشان از دل او بدرود و دوستی او از دل ایشان برکنده شود
 و در وقتی که باید او را بال یا بجان خود دستگیری کند همگانی
 دوری جویند و راه عصیان و سرکشی پویند **مقاله هشتم**

ولا تقضن سنة واحدة عملها صدور هذه الامة واجتمعت بها
 الالفه وصلحت عليها الرعية ولا تحدثن سنة نصر بن مهران
 ماضى تلك السنن فيكون الاجرام منها والوزر عليك بما نقضت
 منها **تبيين** في فرموده آنحضرت والى راد رينقاله از د چيز
اول شكستن و تغيير دادن طريقه نيكو و سيرت شايسته كه
 عمل كرده اند بان سالعين امت و انتظام يافته بسبب آن
 سلسله الفت و صلاح آمده بر عايت آن حال رعيت **دوم**
 احداث نمودن و بيداد آوردن طريقه و سنتى كه بسبب آن تغيير
 يابد و خلل پذيرد سنتى از آن سنن پيشين زير كه چون والى بنقض
 و تغيير سنتى كه ديكرى بر پاى داشته اقدام نمايد اجر و ثواب باقامت
 آن با نكس عايد گردد و وزير و وبال تغيير آن بوالى از حضرت خاتم
 الانبيا صلى الله عليه و آله مرويت كه فرمود من سن سنة
 حسنة كان له اجرها و اجر من يعمل بها الى يوم القيمة و من سن
 سنة سيئة كان عليه وزرها و وزر من يعمل الي يوم القيمة هر كس
 بر پاى دارد طريقه نيكو را باشد اجر او را ثواب و مزد بر پاى د^{ستن}

آن و ثواب و مزد هر كس عمل كند بان تار و زقيات و هر كس بر
 پاى دارد طريقه بد را باشد بر و وزر و نگاه احداث نمودن آن
 و وزر و نگاه هر كس عمل كند بان تار و زقيات **حكمة** بزرگان گفته
 اند بايد كه عمال را احداث رسوم منكره احترام نمايند زيرا كه چيز
 بدعتى از عمال بيداد يمدت عمل او چندان نپايد و رسم محدث
 او مدت ها بر صفحه روزگار ماند و حال عباد الله بسبب آن بزبان
 انجاء و بيدى جنت عامل را در دنيا جرئ صادره و مواخذه
 پادشاهى و در عقبى سوى بازخواست و عقوبت الهى نمره و حاصل
 نباشد **كلامه رائق** يكى از اكابر عمال را پند داده كه گفت زلفا از آن
 بدعت دورى جسته طريقه شايسته كه پيشين بر پاى داشته ^{اند}
 بر پاى دار و عار نقض و تغيير آنرا بر نفس خود روا نداشته نام خود
 را بيدى بر صفحه روزگار مكنار كه بعد از تو خواهند كهت كه
 خير انديشى بناى خيبرى گذاشت و ديكرى آنرا نتوانست نگاهداشته
مقاله نوزدهم واكثر مدارس العلماء و منافقة للحكام و
 تثبیت ماصالح عليه امر بلادك واقامة ما استقام به الناس

قبلک **تبین** امر فرموده آنحضرت و الی رادرینقاله بکثرت ذکر
 خواندن و مطارحه کردن با عالمان و سخن گفتن و همنشینی
 نمودن با حکیمان در استوار ساختن آنچه بصلاح آمده از تپه
 آن امر بلاد و برپای داشتن آنچه استقامت یافته بسبب آن
 حال عباد و بر خیرد انا پوشیده نیست که مجالست و محضات
 علماء دیندار و مطارحه و محادثه با حکماء ستوده آثار
 منتهی حصول کالات صوری و معنوی و منتهی بل سعادات
 دینی و دنیوی است از حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه
 و آله روایت شده که فرموده مجالسه اهل الدین شرف الدنیا
 و الاخرة همنشینی با صاحبان دین بزرگی دنیا و آخرت است
 و از آنحضرت صلی الله علیه و آله نیز روایت که فرمود النظر
 الی وجه العالم عبادت نگاه کردن بروی عالم عبادت است
 و از آنحضرت نیز روایت که فرمود قاتل الحواریون لعین
 یا روح الله من جالس قال من یدکر الله رؤیته و یرید فی
 علمک منطقه و یرغبکم فی الآخرة عمله گفتند حواریین بعیسی

روح الله با که همنشینی نمایم عیسی گفت با آنکس که بیاد شما آورد
 خدا برادیدن او و زیاد کند در علم و دانش شما گفتار او و غایت
 سازد شما را در آخرت کردار او و از حکم شایسته حضرت سید
 الاوصیاء صلوات الله و سلامه علیه است مجالسه الحكماء حیث
 القلوب و شفاء النفوس همنشینی با حکیمان زندگانی در لها و
 شفاى نفسهاست و از آنجمله است خیر من صاحب ذو العلم
 و الحلم بهترین آنانی که مصاحبت نمایی با ایشان صاحبان علم
 و حلم اند و منقولست که لقمان به پسر خود گفت یا بنی العار
 العلماء و زاحمهم بربک فان الله عزوجل یحبى القلوب بنور
 الحکمة کما یحبى الارض بوابل السماء ای پسر من همنشینی کن با علما
 و همز انوی ایشان شو یعنی نزدیکی جوی با ایشان پسر بدستی
 که خدای عزوجل زنده میکند لها را بنور حکمت همچنانکه زنده
 میسازد زمین بلبابان آسمان **اشعریب** آورده اند که در عصر
 پیشین شخصی بشهری داخل شد مردم آنجا را معتر و کهن سال
 دید و نظر او بر لوحهای قبور اموات ایشان افتاده دید که بر

بعضی از آنها نقش کرده اند که صاحب این قبر در سال عمر کرده
 و بر بعضی نقش شده که بیست سال عمر کرده و بر بعضی دیگر
 مدتی نزدیک با آنها این معنی منشا تعجب او گردیده از اهل
 شهر پرسید که چه جهت دارد که شاه معز و کهن سالد
 و اموات شاعری چندان نیافته اند ایشان در جواب گفتند
 که اموات ما نیز مثل ما زندگانی کرده اند لیکن طریقه ما آنست
 که از ابا مرزنگانی خود آنچه صرف صحبت علمایکینم از عمر خود
 حساب مینماییم و همانرا بر الواح قبور خود نقش میکنیم و باقی ایا
 حیات را که در صحبت اهل علم نگذرانیده ایم از عمر خود نمیشماریم
اثر حسن آورده اند که حسن بویه که در عهد خویش والی
 مملکت ری بود بخت حکما و علما از سلاطین روزگار خود متنا
 بود نوبتی بغزای روم رفت و در میان قتال غلبه لشکر اسلام
 را شد و بر کفار استیلاء تمام یافتند بعد از آن بغیر اهل روم و
 یافت و از اطراف لشکر جمع کرده روی بلشکر عراق نهادند و
 ایشان انهرام یافتند و بعضی بقید اسیری مبتلا شدند ملک

روم بنشست و اسیران را نزد خود خواند و در آن میان شخصی
 ابو نصر نام از اهل ری بود چون معلوم کرد که او از ری
 است گفت ترا بیغای دهم بیاد شاه خود برسانی گفت بلی
 خدمت کنم گفت حسن بویه را بگوی که از قسطنطنیه همین
 قصدا آمدم که عراق را خراب سازم اما چون از سیرت
 و احوال تو قیخص نمودم مرا معلوم شد که آفتاب دولت
 تو هنوز متوجه اوج کمال است و مترقی در مدارج اقبال
 چه آنکه اگر آفتاب دولت روی بحضیض نوال و مغرب
 افول و انتقال نهد نزد یگان حضرت و حکماء عالم بقدر
 و فضلاء نامدار چون بن العمید و ابو جعفر خازن و علی بن
 قاسم نباشند چه اجتماع این طائفه در فناء بارگاه تو دلیل
 بردوام اقبال و از یاد جاه و جلال باشد از بخت متعجب
 مملکت تو فتنم **ممن محاسن الامار** گویند که امیر اسمعیل
 سامانی که از اجله ملوک آل سامان بود پیوسته بجماعت
 و مصاحبت اهل علم و دانش اوقات گذرانیدی و اعزاز

واکرام این زمره شریفه را وسیله نیل عزت و کرامت ربّی
 کرد ایندی روزی عالمی بمجلس وی درآمده آن ملک جلیل
 او را تعظیم و تحجیل بسیار نمود و در هنگام رفتن آن عالم هفت
 کام او را مشایعت فرمود. شبانگاه حضرت رسالت پناه
 صلی الله علیه و آله را بخواب دید که باو میفرماید ای اسمعیل
 چون بسبب آنکه یکی از علماء امت مرا عزیز داشته مرا عزیز
 داشته از حضرت حق سبحانه و تعالی درخواست کردم که
 تو را در دو جهان عزیز دارد و چون هفت قدم در عقب او
 رفتی دعا کردم تا هفت تن از نسل و عقب تو پادشاهی کنند
 و هر دو دعادرباره تو مستجاب شد **مقاله بیستم** واعلم ان
 الرعیة طبقات لا یصلح بعضها الا بعض ولا غنی بعضها عن
 بعض فمنها جنود الله ومنها کتاب العامة والخاصة و
 منها قضاة العدل ومنها عمال الاضاف والرفق ومنها اهل
 الخزينة والخراج من اهل اللغة ومسلّة الناس ومنها التجار واهل
 الصناعات ومنها الطبقة السفلی من ذوی الحاجة والمکنة

وکل قدستی الله تعالی سهد و وضع علی حذو و فریضه فی کتابه او
 سنة نبیه صلی الله علیه و آله عهد امند عندنا محفوظا **تبیین**
 اشاره فرموده آنحضرت درین مقاله بطبقات رعایا که استفتا
 نمی یابد حال بعضی از آنها مکر بعضی واستغنا حاصل بنیت
 بعضی را از بعضی و مجموع آنها هفت طبقه اند **اول** لشکریان
 و سپاهیان **دوم** کتاب و نویسندگان **سیم** حکام شرع و قضا
چهارم ضابطان و لایات و عاملان **پنجم** اهل خراج و جزیه
 از مسلمان و ذمّیان **ششم** سوداگران و پیشه وران **هفتم**
 طبقه سفلی از فقیران و مسکینان و حق سبحانه و تعالی سهم
 و نصیب هر یک از ایشان را فرموده و وضع نموده بر حد و
 فریضه هر یک در کتاب خود یا سنت پیغمبر خود صلی الله علیه
 و آله عهد و وصیتی که نزد اهل بیت نبوت صلوات الله وسلامه
 علیهم محفوظ است **مقاله بیست و یکم** فالجنود باذن الله
 حصون الرعیة و زین الولاة و عمر الذین و سبل الامن و لیس
 تقوم الرعیة الا بهم ثم لا تقوم للجنود الا بما ینخرج الله لهمین

الخارج الذي يقوون به على جهاد عدوهم ويعتمدون عليه فيما
 اصححهم ويكون من وراء حاجتهم ثم لا قوام لطهين الضفين الا
 بالصف الثالث من القضاة والعمال والكتاب لما يحكون من
 المعاهد ويجمعون من المنافع ويؤمنون عليه من خواص الامور
 وعوايقها ولا قوام لهم جميعا الا بالتجار وذوى الصناعات فيما
 يجتمعون عليه من حرفتهم ويقومون من اسواقهم ويكفونهم
 من الترفيق بايديهم مما لا يبلغه رفق غيرهم ثم الطبقة السفلى
 من اهل الحاجة والمسكنة الذين يحق رفقهم ومعونتهم ومن
 الله لكل سعة ولكل على الوالى حق بقدر ما يصلحه
تبیین بیان فرموده آنحضرت درینمقاله حاجت بعضی از
 طبقات رعیت را بعضی دیگر زیرا که لشکر بایان حصار عتق
 اند و زینت ولایه اند و عزت دین اند و باعث امنیت اند و
 استقامت نیابد حال رعیت مگر با ایشان و منتظم نکردد
 حال لشکر مگر بخارج که از رعیت بیرون میروند و با ایشان
 داده میشود که صرف ما محتاج خود نموده بمداغده و معنی

دشمنان قیام نمایند و قوام امر این دو صنف موقوف است
 بصف قضاة و عمال و کتاب که هر یک مساعی جمیله در آنچه
 باو متعلق است بظهور رساننده سلسله تمدن و اجتماع انظار
 باید و نظام امر اصناف مذکور منوط است بصف تجار
 که بر پای میدارند امر خرید و فروخت را در میان سایر اصناف
 و اهل حرفه و صنعت که مستغنی میباشند ایشانرا از مباشرت
 نکتب و احترام و ظهور آثار خیر و برکت بر صفحات حال مجموع
 این اصناف مربوط است بمعونت و دستگیری صنف عجزه
 و فقر او مساکین که دست قدرت ایشان از کسب معیشت
 خود کویا و سد خلت ایشان افضل و جود قربت و اعظم حمایت
 سبیل الله است و چون در قدرت کامله و عنایت شامله
 الهی توسعده و کجایشی از برای تقویم حال هر صنفی از این اصناف
 ثابت و هر یک از ایشانرا فرخوردن منزه خود بروالی حقی بقدر
 آنچه باصلاح آورد حال او را لازم است باید که والی در
 تدبیر امور ایشان اعتماد بر خدای سبحانده نماید و از عهده هر یک

بقدر وسع وطافت برآید **مقاله بیست و دوم** قول من جنودك
 انضح في نفسك لله ولرسوله ولا مامك انقام جيبا و افضل
 حلما ممن يطي عن الغضب ويستريح الى العذر و يروى بالضعفا
 و ينوع على الاقرباء و ممن لا يثيرة العف ولا يتعبد به الضعف
تبيين امر فرموده آنحضرت و الى راد رينقاله بانکه امير و
 سرکرده سازد بر لشکر بان خود کسی را که در و نه صفت بوده
 باشد **اول** آنکه فرمانبردارترین ایشان باشد در خدای عز و جل
 را و پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و امام خود را **دوم** آنکه
 در راستگی بجلیه امانت و پاکدامنی از لوث خجالت بر
 همگان ستم امتیاز داشته باشد **سیم** آنکه حلم و بردباری و از
 دیگران بیشتر بوده باشد **چهارم** آنکه زود بغضب نرود و در
 خشم شتاب زدی نماید **پنجم** آنکه اگر کسی با او در مقام اعتذار
 آید عذرا و راقول نماید و از پذیرفتن آن ابا و امتناع نکند **ششم**
 آنکه نسبت بضعفا و ناتوانان رأفت و مهربانی بجای آورد **هفتم**
 آنکه بجانب اقربا و نزدیکان از راه قدرت و توانایی ایشان میل

نماید **هشتم** آنکه در طبع او عطف و غلظتی که او را از موطن حلم
 و سکون برانگیزند نبوده باشد **نهم** آنکه او را ضعف و سستی نبوی
 باشد که از منع و زجر متعذیان و متغلبان و اخذ حقوق ناتوانان
 و مظلومان از اقربا و متمسکاران بازدارد **مقاله بیست و سیم**
 ثم الصق بذوی الاحساب و اهل البيوتات الصالحة و الولیة
 المحسنة ثم اهل التجارة و الشجاعة و الشجاء و التماحة فاقسم
 جماع من الکرم و شعب من العرف **تبيين** امر فرموده
 آنحضرت و الى راد رينقاله بانکه ملصق سازد بخود و ملائک
 کرد اندازد لشکر بان جمعی را که از اهل حب و نیکامی و خانوادگی
 کرامی بوده ایشانرا سابقه های نیکو باشد و بعد از آن جمعی را که
 از اهل دلیری و شجاعت و صاحبان جوانمردی و سخاوت
 بوده باشند زیرا که اینجاعت مصروف بزرگی را مستجمع و
 از اصول نیکویی متفرع اند **مقاله بیست و چهارم** ثم تفقد
 من امورهم ما یفقدہ الوالدان من ولدہما و لا یفقدن فی نفسك
 شی قوتیہم به و لا تحقرن لطفنا فاعاهدتم به و ان قل فانہ عیة

لم الى بذل النجحة لك وحسن الظن بك ولا تدع تفقد لطيف موهبه
 اتكا لا على جسيمها فان للسير من لطفك موضعا يتفغون به و
 للجسيم موقعا لا يستغنون عنه **تبيين** امر فرموده آنحضرت والى
 درينقاله بانگه جستجو و تفحص نمايد از احوال لشكر باي خود همچنانكه
 تفقد و جستجو مينمايند بديد و ماد را از احوال فرزند خود تا بحقيقت
 حال هر ياكاهى يافته فر احوال بنديرك و تلافى برد از دوفرو
 فرموده او را از سه چيز **اول** عظيم شمردن شغى كه با ايشان
 رسانيده باشند **دوم** حقير شمردن مهربانى و نوازشى كه خواهد
 نسبت با ايشان بجاي آورد زيرا كه اندك مهربانى كه از والى بديده
 آيد موجب حسن ظن رعيت ميشود و طبع ايشان را بخير خواهى و الى
 راغب ميسازد **سليم** با نمودن از تفحص و جستجوى كارهاى خود
 ايشان با اعتماد جستجو از كارهاى بزرگ ايشان زيرا كه چنانچه از
 تفقد و جستجوى كارهاى بزرگ ايشان را استغنايى حاصليند
 همچنين ايشان را در ضمن تفقد كارهاى خود منافع و فوايدى هست
 كه والى را از ملاحظه و مراعات آنها كبرى نيست **مقاله بيست**

و بيستم وليكن اثر رؤس جندك عندك من واساهم فى معاونته و افضل
 عليهم من جدته بما يسعهم و يسع من وراءهم من خلوف اهلهم حتى
 يكون همهم فما و احدا فى جهاد العدو فان عطفك عليهم يعطف
 قلوبهم عليك و لا تصح نصحتهم الا بحيطه على و لاء امورهم
 و قللة اشغالهم و لم و ترك استبطاء انقطاع مدتهم فافصح
 فى آماهم و واصل من حسن الشاء عليهم و تعدد ما ابلى و
 البلاء منهم فان كثرة الذكر بحسن افعالهم فخر الشجاع و
 تحرض الناكل ان شاء الله ثم اعرف لكل امرئ منهم ما
 ابلى و لا تضمن بلاء امرئ الى غيره و لا تقصرن به دون غاية
 بلاءه و لا يدعونك شرف امرئ الى ان تعظم من بلاءه ما كان
 صغيرا و لا تضعه امرئ الى ان تستصغر من بلاءه ما كان عظيما
تبيين امر فرموده آنحضرت والى را درينقاله بانگه برگريند
 از سرداران لشكر خود بزميد قرب و اختصاص كسى را كه در موعود
 و يارى نمودن لشكر كوشيده ايشان را از ثروت خود بقدرى
 كه كه نيت حال ايشان و اهل و عيال ايشان نمايد مورد احسان

سازد تا از تفرقه خاطر فارغ گردیده همت بر مجاهده و مداراضه
 دشمنان مقصود آرند و بسبب مهربانی که از اولی نسبت بایشان
 وقوع باید دلهای ایشان میل بجناب والی نموده همگی با او مهربان
 گردند و دوستی و خیرخواهی ایشان وقتی بصحت می پیوندند که
 طریق اتفاق نسبت بوالیان امور خود مسلوک داشته دولت
 ایشان از بر خود کران فشانند و همت بر انقطاع مدت ولایتشان
 نکارند بعد از آن امر فرموده آنحضرت والی را پیش چیز که نسبت
 بسپاه بعمل آورده **اول** آنکه آرزوهای ایشان را بر آورد تا اینمعنی
 موجب امیدواری ایشان گردد **دوم** آنکه هنرمندان ایشان را
 مدح و ستایش نماید و زبان بشهرت و هنرهای ایشان کشاید
 تا از اینمعنی دلیر بجرکت و جنبش در آید و بددل را رغبت بگریز
 کار از بهر رسید **سیم** آنکه بدانند و بشناسند هنرهای ایشان را
چهارم آنکه هنرهای ایشان را بتهنایی منظور دارد و با هنر دیگر
 ضم نماید **پنجم** آنکه پایان هنرهای ایشان را همچنانکه هست مذکور است
 و در اینمعنی کوتاهی جایز ندارد **ششم** آنکه کار خود و هنرگی که از

مردی بزرگ صدور یا بدخرد و کم شمار و بلند مرتبه او را باعث
 بزرگ شهرت و کار خود او نداند و کار بزرگ و هنر بسیاری که مرد
 خرد بان اقدام نماید بزرگ و بسیار شمارد و بیستی منزله او را خوب
 خرد شهرت و کار بزرگ او نکند **اندمقاله بیست و هشتم** و آمد
 الى الله و رسوله ما يضلعاك من الخطوب و يشبهه عليك من الامور
 فصدق الله سبحانه لقوم احب ارشادهم يا ايها الذين امنوا
 اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولي الامر منكم فان
 تنازعتم في شئ فردوه الى الله و الرسول فالرأى الى الله الاخذ
 بحكمه كتابه و الرأى الى الرسول الاخذ بكتبه الجامعة
 غير المفرقة **تبيين** امر فرموده آنحضرت والی را در اینمقاله بآنکه
 رد نماید و باز کرد اند بخدای سبحانه و پیغمبر او صلی الله علیه و
 آله آنچه مشبه کردد بر او را از امور زیرا که خدای سبحانه در
 کتاب مجید بجهت راهنمایی گروهی که خواسته است ارشاداً
 فرموده يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و
 اولي الامر منكم فان تنازعتم في شئ فردوه الى الله و

الرسولای انکسانی که ایمان آورده اند فرمانبردار خدا بر او فرمانبردار
 پیغمبر او را و خداوندان حکم را که عبارت از حضرات اهل بیت بود
 و خانواده رسالت صلوات الله وسلامه علیهم اند پس اگر نزاع
 و خلاف کنید با یکدیگر در چیزی و مشتبه باشد آنچه بر شما بر
 کرد ایند آنرا بسوی خدای و پیغمبر خدای و مراد از باز کرد ایند
 امر بسوی خدای سبحانند و اگر فتن آستان از حکم کتاب او مراد
 از باز کرد ایند امر بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و اگر فتن
 آستان سنت او که سبب اجتماع خلق است بر جاده طاعت
 و فرمانبرداری حضرت حق جل شانده بدون نظر قشایه
 تفریق **مقاله بیست و هشتم** اختراع حکم بین الناس
 افضل رعیتک فی نفسک من لا تضیق به الامور ولا تخفک
 الخصور ولا یتمادی فی الرزقه ولا یحصر من الفی الی الحق
 اذا عرفه ولا یشرف نفسه علی طمع ولا یکتفی بادی فی هم دون
 اقصاء او قفهم فی الشبهات و اخذهم بالحق و اقلع تبرما جبر
 الحظم و اصبرهم علی تکلیف الامور و اصبرهم عند تضاح

الحکم من لا یزده هیه اطراء و لا ینقصه اغراء و اولئک قلیل
تیسیم امر فرموده آنحضرت و الی را در این مقاله با آنکه اختیار
 نماید و بزرگترین بجهت قضا و حکم در میان مردمان کسی را که
 بوفور فضل است تقوی و تقدر بر همگی داشته بدو برده
 صفت آراسته باشد **اول** آنکه او را تنگی و عجز روی ندهد
 در اجراء اموری که با او میرسد **دوم** آنکه اهل خصوصیت
 بلجاج و ابرام بر وی غلبه نتوانند نمود **سیم** آنکه اینستادگی
 در خطا و لغزشی که از او واقع شود ننموده چون حق بر وی
 انکشاف یابد بآن رجوع نماید **چهارم** آنکه دامان را از لوث
 طمع که مورث مذلت و خواری دنیا و عقبی است پاک داند
پنجم آنکه بیایان هر امری که بر او رود یابد رسید به نسیب
 اندک آفتان نماید **ششم** آنکه چون امری بر او مشتبه کرد در قضا
 کند و بر امضاء آن پیش از رفع شبهه جرات نماید **هفتم** آنکه
 در قضا یا اخذ بینه و حجت نماید و بدون قیام آن اقدام
 بجکی از احکام ننماید **هشتم** آنکه او را از مراجعه اهل خصوصیت

ملا دل و دلتنی حادث نشود **فم** آنکه در منکشف ساختن کارها
 نهایت صبر بکار برده **دم** آنکه در منکار و وضوح حکم بقطع و فصل
 قضیه مبادرت نماید **یا زدم** آنکه مدح و ستایش مردم در روی
 کبر و خود بینی بدیدنی آورد **د و از دم** آنکه تحریک و تحریک
 او را از طریق حق مایل سازد بعد از آن فرمود که این قسم جماعت
 اند که در روزگار و کربان یافت میشود کسی که آراسته باشد بجمع
 این صفات و آثار **مقاله بیست و هشتم** که تعاهد قضایه و
 افصح له فی البذل ما یریح علیه و تقبل معه حاجته الی الناس
 و اعطاه من المنزلة لعلک ما لا یطعم فیه غیر من خاصتک
 لیس من بذلک اغتالی الرجال له عندک فانظر فی ذلک نظر البیعا
 فان هذا الذین قد کان اسیرا فی یدی الاشرار یعمل فیه بالهوی
 و یطلب به الدنیا **تیسین** امر نموده آنحضرت و الی راد ربنمقاله
 چیز که در شان حامل قضا و حاکم شرع بجای آورد **اول** آنکه از
 احکام او خبر گیرد و اطلاع بر آن حاصل نماید تا این معنی او را از
 حیف و میل مانع آید **دوم** آنکه با وفندی از مال بذل نماید که

باب حاجت او مسدود گردد و در رفع عذاب او در طمع کردن بشود
سیم آنکه او را نیز خود منزله دهد که دشمنان راه بدگویی
 او نیافته از بهتان مردمان این کرده **ده** بعد از آن امر فرموده
 الی را که در رعایت این مراتب نهایت جهد و اهتمام مبذول آید
 و همت بر نشیید معالمدین حق کارد زیرا که این دین اسیر بوده
 در دست جمعی از اشرار که در ان باقتضای هوای نفس خود عمل می
 اند و آنرا وسیله طلب زخارف دنیا ساخته راه مخالفت خدای
 عزوجل و پیغمبر او صلی الله علیه و آله می پیورده اند پس باید که
 قدای این دین و مذهب را بدانند و آنرا در دست مأسوران قید
 هوا و هوس اسیر نکردند و من الله سبحانه التوفیق و الهدایة
 و العصمة عن سلوک طریق الغوایة **مقاله بیست و نهم** ثم انظر
 فی امور عمالک فاستعلمهم اختیارا و لا توهم محاباة و اثره فانها
 جماع من شعب الجور و الخیانة **تیسین** امر فرموده آنحضرت و
 راد ربنمقاله با آنکه بجهت ضبط و عمل و لایات جمعی را که تجربه
 و آزمایش نموده بر حقیقت حال ایشان آگاهی یافته باشد

تعیین نماید و فی فرموده او را از دو چیز **اول** آنکه در برابر چیزی که جماعتی با او دهند یا از او تقبل نمایند ایشانرا عامل سازد **دوم** آنکه از روی خود رای بدو نرسد و مطارحه انبیا عقل و خبرت نصب و تعیین عمال نماید زیرا که ایراد و خیر جامع انواع جور و خیانت و قاطع اسباب عدل و امانت اند **مقاله سی ام** و توج منہم اهل التجربه و الحیاء من اهل البیوتات الصالحة و القدر فی الاسلام المتقدمه فانہم اکرم اخلاقا و اوضح اعراضا و اقل فی المطامع اشرفا و ابلغ فی عواقب الامور نظر **تیسیم** امر فرموده آنحضرت و الی بابا آنکه طلب کند و بفرمانند از برای عمل جمعی را که از اهل تجربه شمارند و بزور حیا آراسته باشند از خانوادہای شایسته که در نسب و زادگی بر همگان فائق و قد ایشان در اسلام سابق بوده باشد زیرا که اینجاعت اخلاق ایشان شریفتر و اعراض ایشان صحیحتر و طعمهای ایشان کثرت و نظر ایشان در عواقب کارها سارترست پس باید که و الی این زمره را بحسب تفویض اعمال اختیار نماید و رخسار ولایت را بر پو

حسن کفایت ایشان آراید **مقاله سی و یکم** فراسخ علیہم الارزاق فان ذلک فوق لہم علی استصلاح انفسہم و غنی لہم عن تناول ما تحت ایدیہم و حجتہ علیہم ان خالفوا امرک و تملوا امانتک **تیسیم** امر فرموده آنحضرت و الی بابا درینمقالہ بآنکہ بجمعت مؤثرت عمال قدسی کہ کفایت بحال ایشان کند تعیین نماید و در توسعه ارزاق و ترفیہ احوال این گروه سعی و اہتمام بجا آورد زیرا کہ اینمعنی متضمن سه فایده است **اول** آنکہ باینچشم احوال خود از آن نموده توانند بضبط و نسق ولایت برداشت **دوم** آنکہ استغنا حاصل شود ایشانرا از خرج آنچه در تحت تصرف و ضبط ایشان است از مداخل ولایت **سیم** آنکہ اگر دست بچیانند دراز کنند و الی ایشانرا مورد بازخواست سازد زبان ایشان از عذر کوتاه و حجت و الی برایشان تمام باشد **مقاله سی و دوم** فرقتتد اعمالہم و ابعث العیون من اهل الصدق و الوفاء علیہم فان تعاهدک فی السر لا مورہم حدیث لہم علی استعمال الامانۃ و الرقیق بالرعیتہ و تحتفظ

من الاعوان فان احد منهم بسطيد الى خيانة اجتمعت
عليه عندك اخبار عيونك اکتفت بذلك شاهد افبطت
عليه العقوبة في بدنه واخذته بما اصاب من عمله فترصبت
بمقام المذلة وسميته بالخيانة وقلده عارا التهمة **تبيين**
امر فرموده آنحضرت والى رادربمقاله بدو چنين **اول** آنکه بر
عمال ولايات خود منهيان وجاسوسان که بزور راستی
و وفا آراسته باشند تعیین نمایند که از جزئیات احوال
ایشان خبردار گشته او را از حقیقت آن آگاه سازند زیرا
که چون والی از احوال آنها بیخبر باشد جماعت جستجو نماید و ایشان
بر این معنی اطلاع یابند میل بجانب امانت و دیانت نمایند
و طریق رفیق و مهربانی با رعیت مسلوک دارند **دوم** آنکه
احدی از عمال دست بخیاات نکشاید و اخبار منهيان و
جاسوسان راستگوی برخیاات او متفق باشد باید که بهین
اکتفا نموده او را مورد عقوبت و مواخذة سازد و در مقام
مذلت و خواری داشته و شهره خیاات و ناراستی گردانند

عارضت چون قلاده در گردن او اندازد تا باعث عبرت دیگران
گردد **مقاله سی و سیم** و تفقدا امر الخراج بما يصلح اهله فاق
في صلاحه و صلاحهم صلاحا لمن سواهم و لا صلاح لمن سواهم
الاهم لان الناس يحلم عيال على الخراج و اهله وليكن
نظرك في عمارة الارض ابلغ من نظرك في استجلاب الخراج
لان ذلك لا يدرك الا بالعمارة و من طلب الخراج بغير عمارة
اخراب البلاد و اهلك العباد و له يستقر امره الا قليلا فان شكوا
ثقتا او علة او انقطاع شرب او بالة او احوالة ارض اغترها
غرق او اجحف بها عطش خفت عنهم بما ترجوان يصلح به
امرهم **تبيين** امر فرموده آنحضرت والى رادربمقاله بدو چنين
اول آنکه جستجو نماید و آگاه گردد بر حقیقت امر خراج و بعمل
آورد در باره اهل خراج آنچه متضمن صلاح حال ایشان
بوده باشد زیرا که صلاح حال اهل خراج مؤذی بصلاح
حال مردمان است از آنجا که مردمان هم عیال اهل خراج
اند و مؤنت و ارزاق ایشان از خراج بد می رود **دوم** آنکه

نظر در عمارت و آبادانی زمین بیشتر داشته باشد از نظر جمع نمودن خراج آن زیرا که با زیافت خراج میسر نکرده مگر آبادانی ولایت و هر کس طلب خراج کند بدون عمارت و آبادانی ولایت خراب سازد بلاد را و تباہ کرد اند حال عباد را و استقامت نام نیابد امر **وسیم** آنکه اگر اهل خراج شکوه نمایند از سنگینی خراج یا حدوث آفت سماوی یا انقطاع شرب زمین یا فاسد شدن آن خواه بسبب آب گرفتگی و خواه بعلت خشک شدن باید که والی تخفیف دهد و وضع نماید از خراج فراخور آنچه بصلاح آید بسبب آن حال ایشان **مقاله سی و چهارم** و لایق نقل علیک شی خفتت به المونة عنهم فانه ذخر يعودون به عليك في عمان بلادك و تزین ولایتك مع استجلا بك حسن بناهم و تجحك باستفاضة العدل فيهم معتدا افضل قوتهم باذخر عندهم من اجناسك لهم و الثقة منهم باعودتهم من عدلك عليهم في رفقك بهم في ما حدثت من الامور ما اذا عولت فيده عليهم من بعد احتلوا طيبة انفسهم به فان العرمان محتمل ما احتملوه و

انما يؤتی خراب الارض من اعواز اهلها و انما يعوز اهلها لان شراف انفس الولاية على الجمع و سوء ظنهم بالبقاء و قلة انفاعهم بالعبء **تیسیم** درین مقاله آنحضرت والی را بتخفیف مؤنت از اهل خراج بخوی که در مقاله سابقه تبیین یافت ترغیب فرموده اند و ببحث تأیید و تاکید آن بیان این معنی نموده اند که باید بر والی که کما نباشد آنچه بار باب خراج تخفیف دهد زیرا که درین ضمن ببحث او چهار فایده حاصل است **اول** آنکه آنچه از ایشان وضع و تخفیف مینماید ذخیره ایست که نفع آن در آخر بوی عاید میگردد چه بسبب آن ملک آبادانی و عمارت و ولایت آراستگی و زینت می باید و از ملک معمور و آراسته والی را منفعت بسیارست **دو** آنکه ذکر جمیل وصیت حسن که بهترین همه ذخیره ها است ببحث او حاصل میشود **سیم** آنکه عدل و شفقت او در میان خلق نیک و انتشار می باید و این معنی سرمایه ایست و افتخار او میگردد **چهارم** آنکه چون او را امری حادث شود و حاجت بطلب و معاونت ایشان افتد توانند از عمده آن بیرون آمد و بطیب

خاطر در راه او بگذرد مال و جان نمود زیرا که چون ولایت آباد
 و اهل آن معیور باشند تاب و تحمل هر چیزی دارند و بار والی را
 هر قدر سنگین بوده باشد بر میدارند بعد از آن فرموده که
 خرابی ولایت از پریشانی اهل ولایت است و پریشانی اهل
 ولایت بجهت آنست که ولایه ایشان همت بر جمع مال و اسباب
 دنیوی میکشند و چون اعتماد بر بایندهی عمل خود ندارند
 باند و ختن متاع غرور برداخته گرفتن مال مردم را رغبت
 می نمایند و از عمرتهای روزگار که آفاقاً و محطه فحظه
 بر منصفه شهود جلوع مینمایند چشم پوشیده مصادق دنیا
 و مواخذه عقبی بر نفس خود روا میدارند **مقاله سی و پنجم**
 ثم انظر في حال كتابك قول علي اميرك خيرهم و اخصر رسالتك
 التي تدخل فيها مكانك و اسرارك باجمعهم لوجود صالح الا
 من لا يطلع الكرامة فيجزي بها عليك في خلاف لك بحضرة ملا
 و لا تقصرت به الغفلة عن ايراد مكاتبات عمالك عليك و اصل
 جواباتها على الصواب عنك و فيما ياخذ لك و يعطى منك و لا

بضعف عقداً اعتقده لك ولا يعجز عن اطلاق ما اعتقده عليك
 ولا يجمل مبلغ قدر نفسه في الامور فان الجاهل بقدر نفسه
 يكون بقدر غيره اجمل **تبيين** امر فرموده آنحضرت و الی ^{مقاله} زائد
 بآنکه نظر کند در حال کتاب و نویسد کان خود پس متوی و
 مباشر امور خود سازد از میان ایشان هر کدام بهتر بوده
 باشد و مخصوص گرداند نوشتن ارقام و نامهایی که در آن ^{است}
 و امور نهانی مندرج باشد بکسی که جامعتر بر ایشان باشد
 مراخلاق شایسته را و علاقی آن به پنج صفت که وجود آنها
 بجهت حفظ این مرتبه در کار است آراسته بوده باشد **اول**
 آنکه زیاده ای از کار والی او را از حد و منزله خود بدر نبرد که
 در حضور جماعتی جرأت بر مخالفت و نافرمانی والی نماید **دو**
 آنکه او را هوشمندی و زیرکی بوده باشد که غفلت نوزد
 در ايراد و عرض نوشتجات عمال بر والی و اصدار و رد جوابها
 آن از جانب والی بسوی عمال و کوتاهی ننماید در خواندن آنچه
 عمال بوالی نویسند و نوشتن آنچه والی در برابر عرض ایشان

گوید **سیم** آنکه عقدی را که از برای ولی بند محکم و استوار توان
 نمود **چهارم** آنکه عقدی که بر ولی بسته شده باشد بدستار
 تدبیر تواند کشود **پنجم** آنکه قدر و منزلت خود را شناخته از حد
 خود تجاوز نماید زیرا که کسی که بقدر و مرتبه خود نادان باشد
 بقدر و مرتبه غیر خود نادانتر خواهد بود **مقاله سی و هشتم**
 ثم لا يكون اختيارك اياهم على فراستك واستئمانك وحسن
 الظن منك فان الرجال يعرفون لغزاسات الولاية بصفتهم
 وحسن خدمتهم ليس وراء ذلك من النصيحة والامانة شيء و
 لكن اخترهم بما ولو المصالحين قبلك فاعمل احسنهم كان في
 العادة اثر او عرفهم بالامانة وجمعا فان ذلك دليل على نفيك
 لله ولبن وليت امره واجعل لراس كل امر من امورك راسا
 منهم لا يفهم كغيرها ولا يتشتت عليه كثيرها وما كان
 في كتابك من عيب فغابيت عنه الرتبة **تبيين** هي فرمود
 آنحضرت والى را در اين مقاله از آنکه اختيار نماید كتاب را
 بجهت مباشرت مهات خود بجز در فراست و حسن ظن كه كتاب

داشته باشد زیرا که مرد بجهت آنکه ولایه را با ایشان حسن
 ظن ببرد در مقام تصنع و ساختگی در آمده خود را بخیر خواه
 و امین و امین باند و در واقع ایشان را خیر خواهی و امانتی نیست
 بلکه باید که والی آزمایش نماید ایشان را بمباشرت مهات و **کتاب**
 امور در میان خوب که پیش از او بوده اند پس اختیار کند هر
 کد ارش نبکو تر و با امانت در میان مردم روشناستر باشد
 زیرا که این معنی دلیل فرمانبرداری و خیر خواهی والی است هر
 خدا بر او خلق را بعد از آن امر فرموده آنحضرت اورا با آنکه از
 برای هر امری از امور خود سر کرده از کتاب تعیین نماید که اول
 از دشواری کار و بسیاری آن عجز و فتوری روی نداده قیام
 بحق آن تواند نمود بعد از آن فرموده که هر عیبی و نقصی که در
 کتاب و کارکنان والی بوده باشد و از آن تغافل کند امیکر
 والی است و مؤاخذه آن با وی است **مقاله سی و نهم**
 ثم استوص بالتجار و ذوی الصناعات و اوص بهم خیرا
 المقیم منهم و المضطرب بالاله و المترفق بیدنه فافهم مواد

۲۸۸۵

المنافع واسباب المرافق وجلابها من المباعد والمطامير في برك
ويحرك وسهلك وجبلك وحيث لا يلتم الناس لمواضعها
ولا يجترؤن عليها فانهم سلم لا تخاف بانقته وصلح لا يخشى
خائلكه وتفقد اموره بحضرتك وفي حواشي بلادك **تبیین**
امر فرموده آنحضرت والى راد ربارة سوداكران واهل حرقة
چیز **اول** آنکه خود با ایشان نیکی کند و شیوع رفی و مهربانی عمر
دارد **دوم** آنکه عمال و کارکنان خود را امر نماید که با همه ایشان
نیکی کند و طریق اشتقاق مسلوك دارند زیرا که از انجماعت خلق
منفعتها و فایدهها میسرند و تجارت ایشان سفر بزر و بحر مینمایند و از
جایهای دور و مواضع هولناك که دیگران را با تجارت راه نیست
آنچه مردم را بان احتیاج است می آورند و از ایشان شری و
فته بنید نمی آید و آشوب و فساد می تولد نمی یابد **سیم** آنکه تفقد
کند و جستجو نماید از احوال و اوضاع این کشور و خبر گیرد از آنچه
بر ایشان واقع شده باشد در مقرر ولایت و لطراف مملکت
مقاله سی و هشتم و اعلم مع ذلك ان في كثير منهم ضيقا

۲۸۸۶

فاحشا و شحاقبها و احتكارا للمنافع و تحكما في البياعات و ذلك
باب مضرة للعامة و عيب على الولاية فان منع من الاحتكار فان
رسول الله صلى الله عليه وآله منع منه و ليكن البيع بيعا
سحا بموازن عدل و اسعار لا تخن بالفرقيين من المباع و المبتاع
فمن قارف حكرة بعد هنيك آياه فنك ليه و عاقبة
غير اسراف **تبیین** درین مقاله آنحضرت والى رابعیون که در
اکثر تجارت و اهل خرید و فروخت میباشند آگاه کرد انبده ناد
صدد ازاله آن در آید و آن سه چیزست **اول** بخل و مضایقه
با ابناى جنس در مالیات که از افر زایل است **دوم** احتکار
و آن در عرف شرعی عبارتست از جنس نمودن اجناس معلوم با
احتیاج مردمان بان بقصد فروختن آن در وقت کمائی و تفضیل
آن در کتب اصحاب رضوان الله عليهم مذکورست **سیم** مباشرت
امر خرید و فروخت بحکم هوای و خواهش خود بدون مقید بودن
بر عایت قانون شرعی و مفساد این عیوب ظاهرست زیرا که
از آن ضرر روزیان بعبارة مردمان میرسد و عیب و بدنامی آن

بولاية لاحق ميگردد بعد از آن امر فرموده والي را بسبب چيز **اول** آنکه
 منع نمايد از احتكار زيرا که حضرت رسول ثقلين صلى الله عليه و
 آله منع فرموده از آن **دوم** آنکه ضبط امر خريد و فروخت بطريق
 نمايد که از روى راستى و درستي واقع شده در موازين جيفه و
 ميلى بوده باشد و زخما بروحى باشد که از آن نقصان و زياد
 ببايع يا بمشترى نرسيد قانون عدل درين امور رعایت شود
سيم آنکه اگر کسی از ايشان با احتكار بعد از هي نمودن والي اورا
 از آن اقدام نمايد و در مقام مخالفت و نافرمانى درآمده باشد
 اورا مورد تعزير و تنبيه سازد و تجاوز از حد ايدايى که در کار
 بوده باشد ننمايد **مقاله سى و فم** ثم الله الله فى الطبقة المتفلة
 من الذين لا حيلة لهم والمساكين والمحتاجين واهل البؤس
 والزمنى فان فى هذه الطبقة قانعا ومعترا واحفظ الله ما
 استحفظك من حقه فيهم واجعل لهم قنما من بيت مالك وقتما
 من غلات صوا فى الاسلام فى كل بلد فان للاقصى منهم
 مثل الذى للادنى وكل قد استرعيت حقه فلا يشغلناك

عنهم بطرفانك لا تعذر بتضييع الشايفه لاحكامك الكثير
 المهم فلا تختص بهم عنهم ولا تصغر حذك لهم وتفقد امور
 من لا يصل اليك منهم ممن تقهر العيون وتحقره الرجال فخر
 لا و لك ثقك من اهل الخشية والتواضع فليرفع اليك امورهم
 ثم اعمل فيهم بالاعذار الى الله سبحانه يوم تلتقاه فان هؤلاء
 من بين الرعية احوج الى الانصاف من غيرهم وكل فاعذر الى
 الله تعالى فى تأديته حقه اليه وتعمدا اهل اليم وذوى الرقة
 فى السن من لا حيلة له ولا ينصب للسأله نفسه وذلك على
 الولاية ثقيل والحق كده ثقيل وقد يخففه الله على اقوام طلبوا
 العافية فصبروا وانفسهم ووثقوا بصدق موعود الله لهم **تبيين**
 درينقاله آنحضرت ترغيب تام نموده والي را بامراعات احوال
 عجزه و مساكين و مراقبت امور ضعفا و محتاجين که كشدنگا
 با رحمت و آزار و خوركدگان شدايد و سختيهاى روزگار نندوام
 نموده اورا در بان ايشان بديج چيز **اول** آنکه از خدائى عز
 وجل بترسد در غفلت و کوتاهى و زنديك از تدارك احوال

ایشان زیرا که اینجاعت ضعیف و ناتوانند و در میان ایشان جمعی
 هستند که از غایت تعفف و حیا چیزی طلب نمی نمایند و جمعی
 هستند که از راه زیادتی عجز یا پریشانی وضع خود را با و نمی توانند
 رسانند پس باید که از احوال ایشان در هیچ حال غافل نشود و
 اهتمام در ایشان لازم دارند **دوم** آنکه حصه از بیت المال بجهت
 ارزاق ایشان تعیین نماید و بگرداند از برای ایشان **و سوم** از
 غلات زمینهای غنیمت اهل اسلام از هر شهری باشد زیرا که
 دور و نزدیک را هر دو از آن بهره هست و رعایت حق هر دو عباد
 اوست **سیم** آنکه تفقد کند و جستجو نماید از احوال هر کس ازین
 طبقه که خود را با و نتواند رساند از جمعی که خرد می شمارند ایشان
 مردمان و بی نظر حقاقت میگردند در ایشان بزرگان پس تعیین کند
 معتمدی را از اهل ترسکاری خدای سبحان و وفوقی با خلق که
 با مورد ایشان رسیده آنرا حسب الواقع با و رفع نماید **چهارم**
 آنکه عمل کند با این طایفه با آنچه خدای سبحان امر نموده در حق
 ایشان تا او را عذری نزد خدای عزوجل در روز قیامت بوده

باشد زیرا که اینجاعت را حاجت بعدل و انصاف از دیگران بیشتر
 پس باید که در تأدیة حق هیچ یک از ایشان فرو گذاشت نماید **پنجم**
 آنکه از احوال یتیمان صغیر و مردمان شکسته پیر که از سرانجام
 احوال خود عاجز و زبان ایشان از طلب و خواستکاری قاصر
 تقصص و جستجو نماید و فراخور حال هر یک بتدارک و اصلاح پردازد
 و فی فرموده آنحضرت و الی را از سه چیز **اول** با نمودن و مضامین
 داشتن از جستجو و وارسی در امور جزئیة این اصناف زیرا که
 اهتمام او با امور مهمه کلیه موجب پذیرفتن عذبا و در ترک نمودن
 و واگذاشتن کارهای جزئی خواهد شد بلکه چنانچه در ترک
 اهتمام بکارهای بزرگ عذبا و سموع نیست در عدم مبالاة
 بکارهای خرد نیز عذبا و نخواهند پذیرفت **دوم** غافل شدن
 از تفقد احوال و تقصص اوضاع ایشان چه غفلت از تدبیر امور
 این طایفه مؤدی به تباه شدن حال ایشان میگردد **سیم**
 تکبر نمودن و نخوت و وزیدن نسبت با این طبقه زیرا که تکبر
 نمودن بر بیچارگان و ضعیفان منافی علو قدر و سمو منزلت است

بعد از آن فرموده که امور بر ولایت کران است و حق هم بر مردم
 کران میباشد لیکن گاه باشد که خدای سبحان سبک گرداند
 آنرا بر جماعتی که جوایب عافیت و ترسکاری از عقوبت الهی باشد
 و نفس خود را بر جاده تشکیلی استوار سازند و اعتماد بصد
 آنچه خدای سبحان ایشان را وعده نموده از نعیم آخرت داشته
 باشند **مقاله چهل و یکم** واجعل لذوی الحاجات منك قسما
 تفرغ لهم فيه شخصک و تجلس لهم مجلسا عاقتواضع فيه
 لله الذی خلقک و تقعد عنهم جندک و اعوانک من احرامک
 و شرطک حتی یکمل معکم غیر متع فانی سمعت رسول
 الله صلی الله علیه و آله یقول فی غیر موطن لن تقدس امة لا یؤخذ
 للضعیف فیها حقه من القوی غیر متع **تبین** امر فرموده بخبر
 والی را درین مقاله بیه چیز **اول** آنکه حصه از اوقات خود را
 بجهت انجام مهمات و حاجات معین و مقرر ساخته در آن وقت
 خود را از اشغال دیگر فارغ سازد و بحض پرده احتیاجات
 مردمان و اداری ضعیفان و مظلومان نشسته بار عالم

دهد که همه کس با مجلس درآید **دوم** آنکه در آن مجلس تواضع و
 فروتنی نماید از برای خدای سبحان که او را بحض عنایت شامله
 از کتم عدم بمنصه وجود آورده **سیم** آنکه ملازمان و حواری
 خود را از مزاحمت و ممانعت ایشان منع نماید تا که کسی متعجز
 ایشان نشود و بتواند با او سخن گفت و عرض حاجات و مطالب
 خود نمود بدون آنکه ایشان از تردد و اضطرابی در سخن گفتن
 بمرسد بعد از آن فرموده که از حضرت رسول الله صلی الله
 علیه و آله شنیدم که در یک موضع که میفرمود پاک نمیشوند
 هرگز کوهی که در میان ایشان کوفه نشود حق ضعیف از قوی
 در حالتی که ضعیف ادای سخن خود با سانی تواند نمود و او را
 کوفتی در زبان و اضطرابی در بیان بدید **مقاله**
چهل و یکم تراحتل الخرق منهم والعی و نزع عنک الضیق و
 الالف بیسط الله علیک بذلك الکناف رحمته و یوجب
 لك ثواب طاعته و اعط ما اعطیت هنیئا و امنع فی احوال
 و اعذار **تبین** امر فرموده آنحضرت والی را درین مقاله به

خود بدخوبی را

پنج چیز **اول** آنکه تحمل نماید و تاب آورد در شتی که تا را رباب
 حاجات راورد نماید و ایثار در داد ای سخنان خود **دوم**
 آنکه ایثار بخوش روی و خوش خوی نواخته و در سازد آن
سیم آنکه با ایشان شیو تواضع و فروتنی معی داشته ننگ
 ندارد از سخن گفتن و آمیختن با ایشان تا بسبب آن خدای تبارک
 و تعالی او را مشمول رحمت بی منتهای خود گرداند و ثواب و
 مزد فرماید اری را در روز جزا با او رساند **چهارم** آنکه چون
 بکسی عطیه نماید بر او کوار باشد و اظطرار طیب خاطر کند **پنجم**
 آنکه چون کسی را از عطیه منع نماید بزبان خوش در مقام عذر
 خواهی در آید **مقاله پنجم و دوم** فقر امور من امورک لا بدک
 من مباشرتھا منها اجابة عمالک بما یعی عندک کتابک و منها
 اصدار حاجات الناس عند ورودھا علیک فما تخرج منه
 صدور اعوانک **تیسیم** ایشان فرموده آنحضرت درین مقاله
 بآنکه امری چند هست که باید و الی بنفس خود متوجه و شب
 انجام آن کرد از آنجمله است جواب مطالبی که عمال با و عرض

نموده باشند و کتاب و کارکنان او را از جواب آنها عجز و در ماند
 روی داده باشد و از آنجمله است تمسیت مهاتی که مرد مرا
 ساخت شود و بر اعوان و کارکنان او فیصل آن مشکل و دشوار کرد
 پس والی را از مباشرت اموری که دیگری بقطع و فصل آن اقدام
 تواند نمود چاره نیست **مقاله پنجم و سیم** و امضای کل
 بوم عمله فآل کل بوم ما فیده واجعل لنفسک فیما بینک و
 بین الله افضل تلك المواقیت واجزل تلك الاقام و ان كانت
 کما الله اذا صلحت فیها التیة و سلمت منها الرعیة **تیسیم**
 امر فرموده آنحضرت و الی را درین مقاله بدو چیز **اول** آنکه
 کار هر روزی را در همان روز بگذراند و بر وز دیگر نیندازد
 زیرا که از برای هر روزی کار همان روز است پس اگر کار روزی
 را بر وز دیگر اندازد آن کار علاو کار آنروز خواهد شد و از
 عهده کار در روز دیگر و زیرون آمدن دشوار است **دوم** آنکه
 بگرداند از برای نفس خود میان خود و خدای سبحانه بهترین
 اوقات خود را پس خلوت کند در آن از اشغال دنیوی و قیام

نماید بخی عبادت و بندگی خدای عزوجل و اگر چه همه اوقات او
 که در آن بند بیه مصالح عباد الله اشتغال نماید مصروف در
 طاعت و عبادت خدای سبحانند خواهد بود چون نیکو باشد
 نیت و صلاح آید از حسن کنایت او حال رعیت **مقاله چهل و نهم**
و چهارم ولیکسب فی خاصه ما تخلص لله به دینک فاقه فرائضه
 التي هي له خاصة فاعط الله من بدنك في ليلك وفهارك ووف
 ما تقربت به الى الله من ذلك كما ملا غير مثلوم ولا منقوص بالغا
 من بدنك ما بلغ **تبيين** امر فرموده آنحضرت و الی رادینفقاله
 بس چیز **اول** آنکه همت بر اقامت فرائضی که مخصوص خدای سبحان
 است کار **دوم** آنکه حقوقی که خدای سبحان را بر جوارح او
 هست ادا نموده و طیفه عبادت را در هیچ وقت فرو نگذارد **سیم**
 آنکه اتیان با آنچه از برای خدای سبحان بجای آورد و وسیله
 قرب و رضوان الهی کرد اند بر وجه کمال نموده از نشایه نقص و
 وصمت نقصان مبرا سازد **مقاله چهل و پنجم** و اذا اقتست
 صلاحك للناس فلا تكون منفرا ولا مضطعا فان في الناس من به

العلة وله الحاجة وقد سالت رسول الله صلى الله عليه واله
 وجهني الى اليمن كيف أصلي فم قال صل بهم كصلوق اضعفهم
 وكن بالمؤمنين رجبا **تبيين** امر فرموده آنحضرت و الی رادینفقاله
 که چون با مسامت نماز قیام نماید رعایت حد توسط نموده نماز را
 چندان طول ندهد که باعث نفرت مردم شود و چنان اختصار
 نماید که بارکان و واجبات نماز داخل رسد زیرا که در میان مائت
 جمعی خواهند بود که صاحب کوفت باشند یا حاجت ضروری
 داشته باشند پس طول نماز بر ایشان کرانی خواهد نمود بعد
 از آن فرموده که از حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله
 پرسیدم در وقتی که فرستاد مرا بولایت یمن چگونه نماز گذارم
 با مردم آنجا پس فرمود آنحضرت نماز گذار با ایشان مانند نماز
 ضعیفترین ایشان از راه اکتفا با دای واجبات و باش بمؤمنان
 مهربان **مقاله چهل و ششم** و اما بعد هذا فلا يطول الاحتجاب
 عن رعيتك فان احتجاب الولاية عن الرعية شعبة من الضيق
 وقلة علم بالامور والاحتجاب منهم يقطع عنهم علم ما احتجوا

دونه فیض غنم کبیر و بعظم الصغیر و یقبح الحس و یجسز
 البقیح و یشاب الحی بالباطل و انما الوالی بشر لا یعرف ما تواد
 عند الناس به من الامور و لیس علی الحق سمات تعرف بها ضروب
 الصدق من الکذب و انما انت احد رجلین اما امر و یسخر
 نفسك بالبذل فی الحق ضمیم احتجابک من واجب حق تعظیبه
 او فعل کبریتندیده او مبتلی بالمنع فما اسرع کف الناس
 عن مسالتک اذا ائییوا من بذلک مع ان اکثر حاجات
 الناس الیک ما لا مؤتقیه علیک من شکاة مظلمة او طلب
 انصاف فی معامله **تبیین** یعنی فرموده آنحضرت و الی رادتیقنا
 از طول کشیدن احتجاب و همان شدن او از رعیت زیرا که
 این معنی باعث دلتنکی رعیت میشود و موجب یخبری و از الحول
 ولایت میکرد دچده و الی از نوع بشر است و او را اطلاع بر امور
 که از پوشیده باشد میسر نیست پس چون مدتی از رعیت
 همان و مخفی گردد او را از احوال ولایت غفلت و یخبری و
 دهند و یخبر بودن و الی از اوضاع مملکت مؤدی بانقلاب

امور و حدوث فتنها و شرور کشته از این معنی اختلال در نظر
 ولایت بدید آید بعد از آن فرموده که همان کشتن و الی از
 رعیت و حمی ندارد یحتمل آنکه اگر نفس او بر یوز سخاوت آراسته
 و رعیت که نزد او آید طلب حقی یا خواهش بذل و احسانی
 نمایند این معنی بر او آسان باشد و از آن متاذی نکردد و اگر مبتلی
 بمضایقه و منع است چون مردم را این معنی را با اقتدای بوس کشته
 از چیزی طلب خواهند نمود و از خواهش و خواستکاری
 ایشان فارغ و آسوده خواهد بود با آنکه اکثر حاجتهای مردم
 بوالی از جنس شکایت و نظم و طالب داری است و مؤنت
 سنگینی در انجام آن بر و الی نیست **مقاله جمل و هفتم** ثم ان
 للوالی خاصه و بطانته فیهم استیثار و تطاول و قلة انصاف
 فاحینم ماده اولک بقطع اسباب تلك الاحوال ولا تقطعون
 لاحد من حاشیتک و حاتمک قطیعه و لا یطمعن منک فی
 اعتقاد عقده نضر تبین یلبها من الناس فی شرب او عمل
 مشترک یحلون مؤنته علی غیرهم فیکون مهنا ذلك لهم دونک

وعیبه عليك في الدنيا والاخر **تبيين** امر فرموده آنحضرت
 والى راد ربنقاله بانکه مؤنت خودشان و مخصوصان خود را
 که در منفعتها بر رعیت عزت جویند و دست تعدی برایشان
 دراز کنند و از نظری انصاف و عدالت عدول نمایند از رعیت
 رفع نموده ایشانرا در بهر اربت نمکین ننمایند و بکسی از بیخاعت
 زمینى از زمینهای خراج باقطاع ندهد و بطمع نیندازد ایشانرا
 که مرزعه و قریه بفرمانند که از آن بقری و مزارع ملک فرزند
 که در پهلوی آن واقع است ضرر رسیده در آب و زمین آن
 تغلب نمایند یا مؤنت ملک خود را بر آنجا عت حل کنند زیرا که
 چون والی این گروه را درین امور دست دهد نفع و فایده آن
 بایشان رسد و بدنا و وبال آن درد دنیا و آخرت بوالی عاید و
 راجع شود **مقاله جمل و حکم** و الزم الحق من لزمه من القریب
 و البعيد و کن في ذلك صابراً محسباً و اعدا ذلك من قبلك
 و خاصتك حيث وقع و ابغ عاقبه بما يقتل عليك منه فان
 مغنیه ذلك محموده **تبيين** امر فرموده آنحضرت والى راد ربنقاله

بسه چیز **اول** آنکه الزام کند بحق کسی را که بر او لازم شده باشد
 حق خواه آنکس خودش و نزدیک او باشد و خواه بیکانند و وقت
دوم آنکه درین معنی صبر و شکیبایی و رزیده تقرب و نزدیک
 جوید بخدای سبحانده خواه آن الزام بحق مقرون برضای خودت
 و مخصوصان او باشد و خواه نه **سیم** آنکه طلب کند عاقبت
 آن کار نیکو را که نیکامی دنیا و رستگاری عقبی است زیرا
 که عاقبت هر کار نیکو نیکوست **مقاله جمل و فهم** و ان ظنت
 الرعيه بك حيفاً فاصححهم بعد ذلك و اعدك عنهم ظونهم
 باصحاارك فان في ذلك اعدا را تبلغ فيه حاجتك من تقويم
 على الحق **تبيين** امر فرموده آنحضرت والى راد ربنقاله بانکه
 چون رعیت درباره او کمان جیفی و ستمی برند عذری که در آن
 باب داشته باشد اظهار نماید و آن کمان را از دل ایشان بد
 کند زیرا که این معنی موجب آن میشود که دانند که کرده و
 از جیف بری است پس استوار گردند بر طریقه حق **مقاله**
پنجم و لا تدفنن صلحاً ادعاك اليه عدوك لله فيه رضى فان

في الصلح دع الجنودك وراحة من همومك وامساك البلادك
 ولكن ائخذ كل الخبز من عدوك بعد صلحك فان
 العدو ربما قارب ليتغفل فخذ بالجزء وانهم في ذلك حزن
 الظن **تبيين** في فرموده آنحضرت والى راد رينقاله اذا باكد
 ودفع نمودن صلحی که دشمن طلب آن نماید و مقرون برضای جنگ
 سبحانه و تعالی بوده باشد زیرا که در صلح نمودن باد دشمن چند
 فایده است **اول** استراحت و آسایش لشکر از تعب و مشقت
 حرکت و کارزار **دوم** راحت و آسودگی والی از غم و آزار **سیم**
 امنیت بلاد و رفاهیت حال عباد ولیکن باید که والی حدیثاً
 نماید از غدر و فریب دشمن بعد از صلح نمودن او زیرا که بسا باشد
 که دشمن در مقام غافل کردن خصم بوده ظاهر آید در صلح زند
 و باطناً کوس جنگ کو بدین والی راد رین باب لازم است
 که نهایت حزم و دوراندیشی بکار برده بحسن ظن اکتفا نکند
 و طریق احتیاط از دست ندهد **مقاله پنجم** ویکم و آنست
 بینک و بین عدوک عقد او البسته منک ذم فخطب عدوک

بالوفاء و ارع ذمتك بالامانة واجعل نفسك جنة دون
 ما اعطيت فانه ليس من فرائض الله عز وجل شيء الناس
 اشد عليه اجتماعا مع تفريق هواهم و تشتيت آرائهم
 من تعظيم الوفاء بالعهود و قد لازم ذلك المشركون فيما
 بينهم دون المسلمين لما استولوا من عواقب الغدر فلا
 تغدرك بذمتك ولا تخسرن بعهدك ولا تختلن عدوك
 فانه لا يجترع على الله الا جاهل شقي وقد جعل الله عهد
 و ذمته امنا افشاء بين العباد برحمته و حرما يسكون الي
 منعه و يستفيضون الي حوان فلا ادغال و لامدالة ولا
 خداع فيه و لا تعقد عقدا تجوز فيه العلل و لا تقولن على
 لحن القول بعد التاكيد و التوثيق و لا يدعونك ضيق
 امر منك فيه عهد الله الي طلب انفسا خذ بغير الحق فان حصر
 على ضيق ترجوا نفع اجد و فضل عاقبة خير من غدر تخاف
 بتبعته و ان تحيط بك فيه من الله طلبه لا تستقبل فيها
 دنياك و لا آخرتك **تبيين** في فرموده آنحضرت والى راد رينقاله

بانکه چون میانه او و دشمن عهد و پیمانی بسته شود وفا کند
 بان عهد و پیمان و بکوشد در محافظت و مراعات آن زیرا
 که گاه همگی خلق جهان بر حسن رعایت ذمه و حفظ امان
 متفق است چنانچه مشرکان و کفار در میان خود این معنی را
 التزام نموده اند و عاقبت غدیر را بدست افستدند پس باید که واکا
 از غدیر حد گذارد و عهد و پیمانی که بسته باشد بشکند و دشمن
 را نریزد زیرا که این معنی جرات بر خدای سبحان است و جرات بر
 خدای سبحان نباید مگر کسی که سرگشته بودی جمل و شقاوت
 گشته باشد و حق سبحان و تعالی عهد و پیمان خود را واسطه
 امن کردن انبیا در میان بندگانش و پناهی ساخته آنرا از برای
 مردمان که هر کس در آن آرام گیرد از خوف و بیم ایمنی باید
 پس باید که اسباب عهد و پیمان در هر حال مشهود و ابواب
 غدیر و تدلیس و خدعه مسدود باشد بعد از آن فیه فرموده
 و الی را از سه چیز **اول** آنکه عهد و پیمان را بر وجهی بنده که بان
 علت و فساد راه تواند یافت **دوم** آنکه بعد از محکم کردن آن

با احتمال توریده و تاویل در مقام نقض و ابطال آن در آید **سیم**
 آنکه تنگی امری که لازم شده باشد و اورد آن عهد خدای
 سبحان دعوی او کردد بر طلب فسخ و ابطال آن عهد بغیر حق
 زیرا که صبر بر تنگی که در عقب آن فرجی و اجری باشد بهتر
 از غدیری که وبال آن دامنگیر گردد و از پی آن مطالبه و
 مؤاخذه الهی بوده باشد که بان طلب روی آوردن هیچ
 يك از دنیا و آخرت میسر نیست **مقاله پنجاه و دوم** **یاک**
والدماء و سفکها بغیر حلفا فانه لیس شیء ادعی لقیته
ولا اعظم لتبعة ولا احری لزوال نعمة و انقطاع مدة
من سفک الدماء بغیر حقیها و الله سبحانہ مبتدی بالحکم
بین العباد فیما تفاقوا من الدماء یوم القیمة فلا
تقوین سلطانک بسفک دم حرام فان ذلك مما یضعفه
و یوهنه بل یرزله و ینقله و لا عدلک عند الله تعالی
و لا عدلی فی قتل العمد لان فیه قود البدن **تبیین**
فیه فرموده آنحضرت و الی را درین مقاله از ریختن خون

مردمان بناحق زیرا که هیچ سببی از برای نزول غضب و خشم الهی
و حقوق و بال اخروی و زوال نعمت دنیوی و انقطاع مدد
حیات و زندگانی عظیمه و قوتی از ریختن خونهای مردم بناحق
نیست و خدای سبحانه و تعالی در روز قیامت ابتدا میکند بحکم
کردن در میان بندگان در آنچه ریخته اند از خونهای یکدیگر
در دنیا پس باید که والی ریختن خون ناحق را باعث قوت سلطنت
و دولت خود نداند زیرا که آن موجب ضعف و سستی بلکه توت
بزوال و برهمنوردی دولت میشود و چون اقدام بکشتن نفسی
از روی قصد نماید او را در عقبی نزد خدای سبحانه عذبی
نباشد و در دنیا موافق فرموده حق عزوجل بر او قصاص نفس
لازم آید عصمتنا الله تعالی عما یوجب نکال الدنيا و الآخرة
بلفظ و کرمه **مقاله پنجاه و هشتم** و ان ابتلیت بخطا و افراط
علیک سوطک او یدک بعقوبه فان فی الوکرة فما فوقها مقلته
فلا تطعک بک نخوة سلطانک عز ان تؤدی الی اولیاء المقبول
حقهم **تبدیل** امر فرموده آنحضرت و الی رادیه نقاله بانکه چون

در خط معبر از خط شریفی است
نقل شده از احوال اولیاء و اولاد
یا نیز کتب است
و

مبتلا بقتلی از روی خطا گردیده افراطی در عقوبت نمودن کسی
بدست یا تا زیاده از واقع و مؤدی بتلف نفسی گردد دیت
آنکس را با اولیاء او عاید ساخته نخوت ملک و سرکردگی او
ازاد آء حق ایشان باز ندارد **مقاله پنجاه و چهارم** و ایاک
والاعجاب بنفسک و الثقة بما یعجبک منها و حب الاطراء
فان ذلک من اوثق فرض الشیطان فی نفسه لیحیی ما یکون
من احسان المحسن **تبدیل** یعنی فرموده آنحضرت و الی رادیه نقاله
از ذبله عجب و خود پسندی که از جمله مهلکات است و
از دوست داشتن مبالغه مردم در مدح و ستایش او که
مؤدی بغرور و خود بینی میگردد زیرا که این معنی اقوی است
فرصت یافتن شیطان است از برای محو نمودن حسنات نیکو
کندگان و ضایع کردن و تباه ساختن عملهای بندگان
اعاذنا الله سبحانه من کیده و مکره و عصمتنا من قتلته و
شره **مقاله پنجاه و پنجم** و ایاک و المن علی رعیتک باحسانک
و التزیید فیما کان من فعلک و ان تعدهم فقد عمودک بخلفک

فان المن يطل الاحسان والتزيد بذهب بنور الحق والخلف جوب
 الفت عند الله وعند الناس قال الله سبحانه كبر مقتا عند
 ان تقولوا ما لا تتعلون **تبيين** ففى فرموده آنحضرت والى
 درين مقاله از سه چيز **اول** منت نهادن بر رعيت خود بسبب
 احسانى كه نسبت بايشان بجاي آورده باشد زيرا كه منت
 نهادن باطل ميسازد و تباها ميكرد اند احسان را **دوم** و لغو
 احسانى كه نسبت بايشان نموده زياده بر آنچه از وقوع
 يافتد زيرا كه اين معنى چون نوعى از دروغ است منطفى ميسازد
 نور حق را **سوم** خلف نمودن وعدى كه بايشان کرده باشد زيرا
 كه خلف وعده موجب بغض و دشمنى است نزد خداى سبحان
 و خلق خداى سبحان در كتاب مجيد فرموده كبر مقتا
 عند الله ان تقولوا ما لا تتعلون بزرگت از روى دشمنى
 نزد خداى آنكه بگويد آنچه را نكنيد **مقاله پنجاه و ششم** اياك
 والعجلة بالامور قبل اوها او التناقض فيها عند مكافا او
 اللجاجة فيها اذا تكرتا والوهن عنها اذا استوحشت

فضع كل امر موضعه و اوقع كل عمل موقعه **تبيين** ففى فرموده
 آنحضرت والى را درين مقاله از چهار چيز **اول** آنكه در كارها تباها
 كند و پيش از وقت اقدام بآن نمايد **دوم** آنكه در وقت امكان و
 فرصت از آن تقاعد ورزد و آنرا در چيز تعويق و تاخير اندك
سيم آنكه چون راه تحصيل و تيسير آن بروى معلوم نكرد
 در آن بجاج و ستيزه ورزد **چهارم** آنكه چون طريق تحصيل
 و تمهيد آن واضح و روشن گردد از كردن آن نگاهل و سستى
 نمايد پس بايد كه هر امرى را در موضع خود گذارد و هر كارى
 را در موقع خود بجاي آورد **مقاله پنجاه و هفتم** اياك و
 الاستيثار بما التاس فيه اسوع و التقابى عما فعلى به مما قد
 وضع العيون فانه ما خود منك لغريك و عما قليل تنكشف
 عنك اعظية الامور و ينصف منك للظالم **تبيين** ففى فرموده
 آنحضرت والى را از دو چيز **اول** آنكه بزرگترين را براى نفس خود
 آنچه را بايد همه مردم در آن يكسان بوده باشند **دوم** آنكه
 قفائل كند از آنچه اهتمام بيشان او در كار و حقيقت آن ظاهر

و آشکار باشد زیرا که در روز جزا اموال و حقوق عباد الله را
 که والی بجهت نفس خود بر کرده یا در اخذ و استیفاء آن از تغلبین
 کوتاهی و غفلت و رزیده باشد از زیافت و بازخواست میشود
 و بزودی برخواستہ میشود از میان پردها و گرفته میشود
 ازود اداست رسیدها **مقاله پنجاه و هشتم** املك حمیه
 انك وسون حدك وسطوع يدك وغرب لسانك والحز
 مر كل ذلك بكت البادرة وتأخير السطوع حتى يمكن
 غضبك فملك الاختيار ولتخكم ذلك من نفسك حتى
 تكثر همومك بذلك المعاد الى ربك **تبيين** امر فرموده
 آنحضرت والی را درین مقاله بیازد اشن نفس از زیادتی
 و غضب و تاخیر کردن مواخن و بازخواست تا هنگام
 ساکن شدن آن زیرا که محافظت خود از آنها و خطرهای
 بزرگ بدون آن میشد نیست و این معنی وقتی در نفس سوخ
 و تمنن بیاید که نور تذکر بازگشت بسوی پروردگار عالم از
 مشرق توفیق آنا فنا بر صفحه دل تابد **مقاله پنجاه و نهم**

والواجب عليك ان تتذكر ما مضى من تقدمك من حكومة
 عادلة او سنة فاضلة او اثر عن نبينا صلى الله عليه وآله وسلم
 او فريضة في كتاب الله فقصدى باشاهدته ما عملنا به فيها
 و تجتهد لنفسك في اتباع ما عهدت اليك في عهدى هذا
 واستوثقت به من الحجّة لنفسى عليك لكي لا تكون لك علة
 عند قسرع نفسك الى هواها **تبيين** امر فرموده آنحضرت و
 را درین مقاله بدو چیز **اول** آنکه تذکر نماید و بیاد آورد آنچه را
 بر آن رفته اند و عمل بآن کرده اند آنانی که پیش از او بوده اند
 از حکومتی مقرونه بعدل و داد یا سیرتی جاریه برین حج
 و رشاد یا اثری از حضرت خاتم النبیین **صلی الله علیه وآله**
 ما ثور یا فريضة در کتاب مجید خدای تبارک و تعالی مستطیر
دوم آنکه بذکرها متماز نماید و راه اجتهاد پیماید در عمل کردن
 و پیروی نمودن آنچه درین عهد نامه فرمان داده بآن آنحضرت
 و محکم و استوار ساخته برود در طی آن حجت تارشته عند
 او انقطاع بیاید هر وقت نفس او بجانب هوی و هوس شتابد

مقاله شصتم وانا اسال الله بسعة رحمته وعظيمة قدرته
 على اعطاء كل رغبة ان يوفقني واياك لما فيه رضا
 من الائمة على العذر الواضح اليه والى خلقه مع حسن
 الشاء في العباد وجميل الاثر في البلاد وتماز النعمة وتضعيف
 الكرامة وان يختم لي ولك بالسعادة والشهادة انا اليه
 راغبون والسلام على رسول الله صلى الله عليه وآله **تبيين**
 آنحضرت عليه اشرف الصلاة والسلام سلسلة كلام را بدعا
 و مسألت که مفتاح ابواب فیوض و برکات آسمانی و مصباح
 وادی قیام بحق بندگی و عبادت ربانی است ختم نموده اند
 و در این مقاله که آخرین مقالات عهد نامه شریفه است از جانب
 رب الارباب عزت شانه و عظم سلطانه بجهت خود و والی شش
 چیز طلب فرموده اند **اول** حصول رضا و خشنودی حق **دو**
 شیوع ذکر جمیل و نیکی در میان خلق **سیم** تمام نمودن نعمت
 دو جهانی **چهارم** مضاعف کردن ایندک کرامت جاودانی **پنجم**
 ادراک خاتم حسنه سعادت **ششم** نیل درجه عالی شهادت

و ختم دعای نموده اند بدو در حضرت خاتم الرسل صلی الله
 علیه و آله که واسطه افاضه برکات و وسیله افاده خیرات
 است **و چون** وصایای ارسطو با سکندر که مأخوذ از منبع
 وحی و الهام و موروث از انبیاء سابقین علیهم السلام است
 مشتمل بر حکم و فوائد جلیله بود ذکر بعضی از آنرا مناسب
 دانسته باخر این ترجمه الحاق نمود **اینست وصایای ارسطو**
با سکندرای اسکندر خدای که ترا از نیستی هستی آورده بشناس
 و حق او را نگاهدار **ای** اسکندر نعمت خدا بر بزرگ شمار و سپاس
 او را مگذار **ای** اسکندر رضای حق را جو یا باش و از خشم او پندار
ای اسکندر ظلم بر بندگان خدا روا مدار که عاقبت ظلم شومست
ای اسکندر بر بندگان خدای رحم نمایی تا خدای بر تو رحم نماید
ای اسکندر شیوه عفو را از دست مده و ناتوانی از عقوبت پرهیز
ای اسکندر عدل را شعار خود ساز تا حال تو در پیچان و در
 آنجهان نیکو گردد **ای** اسکندر ادمظلوم را ظالم بیکر ناکار
 تو رونق بگرد **ای** اسکندر کار بزرگ بخزد ان مفرمای و کار

خرد در عیون بزرگان منای ای اسکندر مرد دون و سفله را
 دخیل کارها مکن که از آن مفسد ها خیزد ای اسکندر در تربیت
 خانواد های دیرینه بکوش که پشیمانی نخواهی یافت ای اسکندر
 دروغ گوی را بخود راه مده که بسی دولتها از لیک سخن دروغ
 تباه گشته ای اسکندر قدر استان را بدان که هیچ کس مانند
 راستگو بکار تو نیابد ای اسکندر حتی بدو مواد در انگاه دارو
 شفقت و رافت از ایشان دریغ مدار ای اسکندر صلح رحم
 بجای آر که موجب درازی عمر است ای اسکندر دشمنی کی در
 دل جای مده که ترا همیشه غمگین دارد ای اسکندر مرد
 را بخوی نیکو را بخود ساز که هیچ دمی از برای شکار کردن
 خلق بهتر از خوی نیکو نیست ای اسکندر شتاب در کارها
 مکن که موجب پشیمانی است ای اسکندر کار را روزی بفرمایند
 که باعث سرگردانی است ای اسکندر از خود را بکسی مگوی
 و اگر ناچار بایدت گفت بکسی بگوی که زبان با فشای آن گشت
 ای اسکندر پی مشور د انا یان با مری اقدام منای که پشیمانی

با آر ای اسکندر صاحبان تجربه را از خود جدا مساز که
 حاجت تو با ایشان بسیار است ای اسکندر سخن بد گو و غماز را
 باور مکن و او را از خود دور ساز ای اسکندر پند کورادوست
 دار و مزاج گوی را دشمن دار ای اسکندر صحبت حکیمان و
 دانا یان را غنیمت دان که تو را از آن بهره بسیار باشد
 ای اسکندر کسی را که برداشتی زود مینداز و کسی را که انداختی
 زود بر مدار ای اسکندر دل بعارت دنیا میندود و در آبادانی
 آخرت کوش که آخر ازین سرای بان سرای باید رفت و از
 آباد بخراب رفتن بجزدی است ای اسکندر رعنان نفس سرکش
 را از دست رها مکن که تو را در مهلکا اندازد ای اسکندر در
 حال خشم و غضب فرمان بچیز مده و در رنگ کن تا تندی تو
 فرو نشیند آنگاه آنچه مصلحت اقتضا کند بجای آر ای اسکندر
 زهار از کشتن مردم پرهیز و خون ناحق مریز که بنیان دولت
 را هیچ چیز مانند خون ناحق از پای در نیارد ای اسکندر بیگناهی
 که خدای بر پای داشته بر پای دار تا خدای ترا بر پای دارد

ای اسکندر بدشمن اعتماد مکن و بیخنان نمر او فریفته مشو
 که از دشمن ایمن نمیتوان بود ای اسکندر در کارها لجاجت و تنه
 مکن که عاقبت لجاجت پشیمانی است ای اسکندر رعیت خود را
 معمور ساز که خزانه پادشاهان رعیت است ای اسکندر اگر
 رعیت را خراب کنی آنرا بخرانند آباد توانی کرد و اگر رعیت را
 آباد سازی خزانه را از آن توانی آباد ساخت ای اسکندر خیر
 خواه تو کسی است که مال دیگری را بتورواند و مال تو را
 بد دیگری ندهد و بد خواه تو کسی است که مال دیگران را بتورود
 و مال تو را در کیسه دیگران کند ای اسکندر آنچه بر نفس خود
 پسندی بر دیگری میسند تا عدالت تو عروج گیرد ای اسکندر
 از لشکر بانی خود مر سوم و علوفه در بیخ مدار و ایشان را هیچ
 وقت بیکار مکن ای اسکندر حقوق خدمتکاران دیرینه
 را رعایت کن تا موجب امیدواری مردم گردد ای اسکندر با
 نیکان نیکی کن تا نیکی ایشان افزون شود و با بدان بدی کن
 تا از بد کردن باز آیند ای اسکندر کبر و غرور را از خود دور

کن که بدترین عیبهاست و پرده است بر همه نیکیها ای اسکندر
 همت بر جمع مال دنیا مکن که کسی را که پادشاهی دهند از ما
 دنیا بی بهره نمانند ای اسکندر با کسی که با تو راست رود را
 باش و با هر که با تو کج رود کج باش ای اسکندر از کسی که از فرمان
 خدای سبحان سرپیچد بر حذر باش ای اسکندر تعظیم دین خدای
 لازم شمار که دین و دولت تو آمد و دین از دولت قوت گیرد و
 دولت بدین باقی ماند ای اسکندر باطن خود را از بدخواهی خلق
 پاک دار تا دلهای هم بخیر خواهی تو میل کند ای اسکندر از حال
 عمال و کارکنان خود جستجو کن و خبر گیر که این کار از بد دیگری است
 و چون غفلت و رزی ایشان بر رعیت تو دست بظلم و ستم دراز
 کنند و در اندک زمانی بنیاد سلطنت ترا بپوش کند ای اسکندر
 پادشاه سایه خداست و چون خدای سبحان در رحمت عام
 و نعمت بر همه بندگان از نیک و بد تمام است باید که شفقت و
 رأفت پادشاه نیز نسبت بکافه خلق از دست و دشمن مبدل
 باشد ای اسکندر چون هر چه کنی و کوی می ماند باید که بگرد

بد اقدام نهایی و زبان بگفتار زشت نکشایی تا جزینکی از تو نماند
ای اسکندر اگر حلاوت لذت زندگانی خواهی بر تلخی سخنان تلخ
 صبر کن **ای اسکندر** ناصح تو کسی است که سخنی تو گوید که او را
 در آن فایده نباشد و نرا از آن نفع بسیار باشد **ای اسکندر** چون
 با کسی عهد و پیمانی بندی در رعایت آن بکوش و از نقض و شکستن
 آن بپندیش **ای اسکندر** چون با کسی وعده نمایی وفای با آنرا کن
 دان و چیزی که بجای نیاوری بزبان میا **ای اسکندر** شیوه
 ادب را فراموش مکن که مرد از ادب رسد با آنچه رسد **ای اسکندر**
 حرمت پیران نگاهدار که موجب درازی عمر است **ای اسکندر**
 با نادان سخن مگوی که نه تورا از نفعی سد و نه او را از توفاید
 برد **ای اسکندر** تا کسی را تجربه و آزمایش نکرده باشی بر او اعتماد
 مکن **ای اسکندر** خیر خواه تو کسی است که خود را از برای تو خیر
 نه تورا از برای خود **ای اسکندر** هر کس نترسد از خدای سبحان
 بترس **ای اسکندر** از حال ضعیفان و ناتوانان غافل مباش و
 تفقد احوال ایشان واجب دان که موجب رضای خالق و

جلب قلوب خلائق است **ای اسکندر** تعظیم و تکریم بر علما و حکما
 بجای آر که موجب سعادت مندی دنیا و عقبی است **ای اسکندر**
 از هزل و سخن بده احترام نمانی که هیبت پادشاهی را زیان رساند
ای اسکندر بیاد بان را بیار که راه خود راه مدد که حرمت مجلس
 برخیزد **ای اسکندر** عیب مردمان را پوش که پادشاهان
 را از عیب پوشی خلق کزیری نیست **ای اسکندر** اگر خواهی
 همه چیز از تو باشد خدای را از خود کن **ای اسکندر** عقل را
 راهنمای خود ساز تا هیچ جا گمراه نکندی **ای اسکندر** دین را
 پاسبان دولت خود گردان و خود بپاسبانی دین قیام نما
 تا کار دنیا و آخرت تو هر دو استقامت یابد **ای اسکندر** اگر
 اعانت خدای تعالی خواهی در اعانت فریاد خواهان رعیت
 کن **ای اسکندر** از غدر پیر همین که عاقبت غدرش و مر است **ای**
اسکندر زبان بد و غمگشای که اعتماد از سخنان تو برخیزد
ای اسکندر کینه کسی در دل نگاه مدار که دل را فاسد گرداند
ای اسکندر خدمت کسی را ضایع مکن تا احسان تو نبرد

کسی ضایع نکرد **ای اسکندر** چنانچه میراث عالمان و حکیمان
 علم و حکمت است همچنین میراث ملوک و پادشاهان ذکر
 جمیل و صیت بنکوست سعی کن تا بعد از تو نام بنیکو بر صفحه
 روزگار ماند **ای اسکندر** چنانکه تو امردن بغدای صالح آ
 همچنین تو امردل بختان حکمت است و چنانکه اگر غذا بدست
 فساد آن راه یابد همچنین اگر حکمت بدل نرسد ضایع و نابود گردد
ای اسکندر همچنانکه قتل حیوانات مودیه از ضرر و گزند و
 غیرها لازم است تا گزندی از آنها به بنی آدم نرسد همچنین
 دفع اشرار و بد نفسان از میان مردمان در کارست تا از اینها
 نسبت به نیکان اذیت و ضرری بدید نیاید **ای اسکندر** همچنانکه
 طبیب اگر لحظه از احوال بیمار غافل گردد حال بملاک انجامد
 همچنین اگر پادشاه بکلیله از احوال رعیت خود غافل شود حال
 ایشان تباه گردد **ای اسکندر** همچنانکه شبان اگر بدفع کرکان
 و جانوران درنده نبرد از در اندک زمانی کوسفندان او را تلف
 سازند همچنین اگر پادشاه دست ظلم و ستمکاران را از سر رعیت

خود کوتاه سازد در اندک فرصتی ایشانرا مستاصل و خراب گرداند
ای اسکندر همچنانکه اندک آفتی که در جایی قدشعله و زکشته
 هر چه را بآن رسد سوزاند همچنین اندک ظلمی که در مملکت بدید
 آید سرایت کرده همه ولایت را خراب کرد **ای اسکندر** زلفار
 مظلوم را از در خود مران زیرا که چون از تو مأیوس گردد شکوه
 ترا بسوی خدای سبحان برده و خدای سبحان او را از در کاخ خود
 نراند و ترا مورد عتاب و بازخواست کرد **ای اسکندر** زلفار
 دل مردم را میازار که آهی که از دل آزرده بر آید بیخافند
 خراب سازد **ای اسکندر** زلفار بسخی ساعی و فتنه جوی اعتماد
 نکنی که آخر پشیمان شوی و تدارک نتوانی کرد **ای اسکندر** زلفار
 عنان دولت خود را بدست طمع کارندهی که در اندک زمانی
 دولت تو را بهل چیزی فروشد **ای اسکندر** زلفار در هیچ امری
 طمع کار اعتماد مکن که کسی که ز رویم دنیا را از نفس خود عزیز
 دارد اعتماد را نشاید و بکار تو و خود هیچ کدام نیاید **ای اسکندر**
 زلفار بقوت سلطنت و کثرت عدت خود مغرور مشود هر

حال بجل توکل و تفویض تمسک جوی که بساد و لتهای عظیم از
 زیادتی قوت و اقتدار پایال حوادث روزگار دیده **ای اسکندر**
 ز غار دشمن را ضعیف شمار که بسی ضعیف بقوت اقبال بر قوی
 غلبه و استیلا یافته **ای اسکندر** در سولان و ایلیچیان ملوک و
 پادشاهان را کرامی دار و سیرت حمیده و شیوع پسندیده خود را
 در نظر ایشان جلوه ده تا از مملکت تو اطوار حسنه و اخلاق
 جمیده تو را بجنه و هدیه نزد پادشاهان خود برندی **ای اسکندر**
 نام ملوک و پادشاهان را در رعیت ایشان بتعظیم بر زبان جاری
 ساز تا ایشان نیز ترا از روی تعظیم و تکریم نام برندی **ای اسکندر**
 بالتجار و متردین طریق رفیق و اشفاق سلوک دار و همت
 بر حسن رعایت و حمایت ایشان کما که معموری مملکت و
 آبادانی ولایت تو از ایشانست **ای اسکندر** چون کسی را با نفا
 و احسان نوازی بتدکار آن زبان مکشای **ای اسکندر** بخش
 از احوال نهانی خلق مکن و در پوشیدن عیوب ایشان بکوش
ای اسکندر بیک دلیل حکم مکن و چون دلایل متعارض نشود

میل بطرف قوی کن **ای اسکندر** چنان کن که اهل صلاح از تو
 ایمن باشند و اهل فساد خایض **ای اسکندر** نکست عهد مکن و
 سوگند اصلا یاد مکن و اگر یاد کنی بی هیچ وجه از آن بر مگرد
 که مملکت بسی سلاطین یونان بشامت سوگند دروغ و نکست
 عهد بفساد انجامیده **ای اسکندر** بر چیزی که از تو فوت
 شود ناسف منمائی که شیمت صبیان و ناقصان است **ای اسکندر**
 اهل مملکت خود را بنفون علوم امر کن و کسی را که در علم فایز
 شده باشد بزمید عنایت و تربیت مخصوص دار که این خصلت
 سبب محبت تو در دلها شود و موجب رونق ملک و بقای ذکر
 جمیل و پادشاهی یونان بمیامن همین خصلت دوام داشت
 چه ایشان رعایا را بتحصیل علوم میفرموده اند بمرتبه که
 دختران در خانه پدران فرائض و آداب نوامیس و جمال ^{صول}
 علم طب و نجوم میدادندستند **ای اسکندر** عدل صفتی است از صفات
 الهی و بعد از آسمان و زمین قائم شده و بعد از پیغمبران مبعوث
 شده اند و بعد از مالک قلوب و رقاب تو ان کردید **ای اسکندر**

از دست کسی که معتمد تو نباشد چیزی مخور و از محافظت خود
 غافل باش و آن قصه را فراموش مکن که پادشاه هند مخف
 از برای تو فرستاد و از جمله کینگی بود که او را از طفولیت بهر
 پرورده بودند تا طبیعت او قریب با فاعی شد بود و عرض این
 از آن قصد تو بود و من این حال را بفراست در یافتم و ترانیه
 کردم **ای اسکندر** چون کسی از فرمانروایان تو پناه آورد او را
 معاش خود سنگیری **ای اسکندر** چون از کسی تقصیر دیدی
 و در مقام عدل خواهی در آید عدل او را بپذیر **ای اسکندر** از تو
 حوادث روزگار اضطراب مکن و برشاید نوایب صبر کن که
 عاقبت صبر محمود است **ای اسکندر** در تغیر و تبدل احوال روزگار
 نظر کن و از آن عبرت گیر و بدان که هیچ چیز را غیر کردار تو نیکو بقا
 و پایندی نیست **ای اسکندر** پیش از تو فرماندهان و پادشاهان
 بوده اند پس نظر کن در احوال و اوضاع ایشان و بین طریقه
 و شیوه کدام یک پسندیده خلق است و چه کس از ایشان نام نیکو
 بر صحنه روزگار گذاشته تو نیز بر آن طریقه عمل کن و شیوه و خوی

او را پیش گیر از شیوه های بد و کارهای زشت جمعی که نام
 ایشان بر زبان مردمان بیدی مذکور است دوری جوی و
 احتراز از نای تاقرها و اسالها نام نوبه نیکی برده شود **ای اسکندر**
 هیچ چیز بهتر از عاقبت نیکو نیست سعی کن تا عاقبت کار تو محمود
 و خاتمه حال تو نیکو بوده باشد و **لنحتم الکلام بحمد الملك العلام**
والصلوة علی اشرف الانام محمد وآله البررة الکرام ربنا لا
تؤاخذنا ان نسينا و اخطانا ربنا ولا تحمل علينا اصرارکما
حملت علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحمنا ما لا طاقه لنا به
واعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت مولانا فانصرنا علی القوی
الکافرین اللهم احم حوزة الایمان و الاسلام و اعل کلمة الحق
علی منائر الاعلان و الاعلام و انصر شیعة اهل بیت نبیک
علیهم الصلوة و السلام و اخذ من نصب لهم العداوة من
بین الانام بقاء و اعل حضرت السلطان السنی القدر و المقام
تور المذهب الحق من طرق الانثاء و توجه بناج المصروالتا
و عزایه الاکرام و ارفع له الفتح و الظفر و الاجلال و الاعظام
انک المتفضل بالنعیم العظام و المتطول
بالمخالجات



